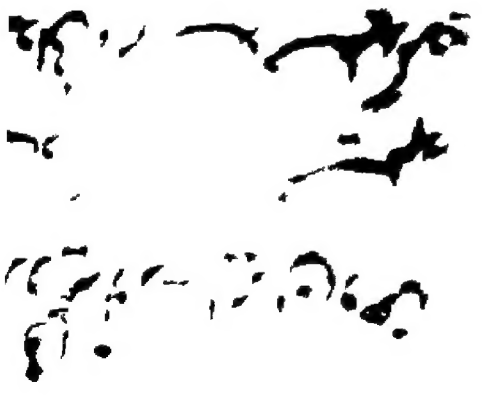

علامات حج و اعلام نسک است و لا الشهر الحرام و قلائد کسانی که ماه حرام را قتال و بسبب آن ایمن
گردانند و نه کسانی که هدی و قلائد را که نشانه قربانی است و لا آمین البیت الحرام و نه قصد کنندگان
خانه کعبه که از فضل خدا و خشنودی او طلب می کنند و چون از احرام بیرون آیید شکار کنید
و نباید که دشمنی با گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند شما را وادارد که تعدی کنید
و همکاری کنید بر نیکوکاری و پرهیزگاری و همکاری نکنید بر گناه و تعدی و بترسید از خدا
که خدا سخت کیفر است بر شما حرام شد مردار و خون و گوشت خوک و آنچه بنام غیر خدا
کشته شده و آنچه خفه شده و آنچه از بلندی افتاده و آنچه شاخ زده شده و آنچه درندگان
خورده مگر آنچه را که بکشید و آنچه بر سنگهای آستانها ذبح شده و آنکه با تیرهای قمار
بخش کنید این همه فسق است امروز کافران از دین شما مأیوس شدند پس از آنها مترسید
و از من بترسید امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم
و اسلام را برای شما دین پسندیدم پس هر که در گرسنگی ناچار شود نه از روی گناه
خدا آمرزنده و مهربان است از تو می پرسند چه چیز برای آنها حلال است بگو همه پاکیزه ها
حلال است و آنچه شکار که سگهای تعلیم یافته را فرا گرفته اید و آنها را مانند شکاری
که خدا به شما آموخته است تعلیم می دهید پس از آنچه برای شما گرفته اند بخورید و نام
خدا را بر آن ببرید و از خدا بترسید که خدا زود حساب است امروز پاکیزه ها برای شما حلال
شد و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و طعام شما برای آنها حلال است و زنان پاکدامن
از مؤمنان و زنان پاکدامن از اهل کتاب که مهرشان را بپردازید در حالی که پاکدامنی پیشه
کنید نه زنا کنید و نه دوست پنهانی بگیرید و هر که ایمان را انکار کند کارش تباه شود و در
آخرت از زیانکاران است ای کسانی که ایمان آورده اید چون برای نماز برخیزید صورت و
دستها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کنید و اگر جنب هستید
خود را بشویید و اگر بیمار هستید یا در سفر هستید یا یکی از شما از قضای حاجت آمده است
یا با زنان آمیزش کرده اید و آب نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و صورت و دستهای خود را
از آن مسح کنید خدا نمی خواهد بر شما سختی روا دارد ولی می خواهد شما را پاک کند و
نعمت خود را بر شما تمام کند باشد که شکرگزار شوید و پیمان او را که با شما بست به یاد
آورید آنگاه که گفتید شنیدیم و فرمان بردیم و از خدا بترسید که خدا به راز دلها داناست
ای کسانی که ایمان آورده اید برای خدا استوار برخیزید و به عدالت گواهی دهید و دشمنی
گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نورزید عدالت بورزید که به پرهیزگاری نزدیکتر است
و از خدا بترسید که خدا به آنچه می کنید آگاه است خدا به کسانی که ایمان آورده اند و
کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که آمرزش و پاداش بزرگ دارند و کسانی که
کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند اهل دوزخ اند ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت
خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که گروهی خواستند به شما دست درازی کنند و خدا دست
آنها را از شما کوتاه کرد و از خدا بترسید و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و خدا پیمان
بنی اسرائیل را گرفت و دوازده سرکرده از میان آنها برانگیختیم و خدا به آنها گفت که
من با شما هستم اگر نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و
آنها را یاری کنید و به خدا وامی نیکو بدهید گناهان شما را می بخشم و شما را به بهشتهایی
که از زیر درختانش جویها روان است درمی آورم پس هر که از شما بعد از این کافر شود
از راه راست گمراه شده است پس به سبب پیمان شکنی آنها لعنتشان کردیم و دلهایشان را
سخت گردانیدیم سخنان را از جای خود تحریف می کنند و بخشی از آنچه را که بدان پند
داده شده بودند فراموش کرده اند و همواره از خیانتی آگاه می شوی مگر از اندکی از آنها
پس از آنها درگذر و ببخش که خدا نیکوکاران را دوست دارد و از کسانی که گفتند ما
مسیحی هستیم پیمان گرفتیم پس بخشی از آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش
کردند پس ما نیز میان آنها تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم و خدا به آنچه می کردند
آگاهشان خواهد کرد ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمد تا بسیاری از آنچه را که از
کتاب پنهان می کردید برای شما آشکار کند و از بسیاری درگذرد نوری و کتابی روشن از
جانب خدا به سوی شما آمد خدا کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت
هدایت می کند و به فرمان خود از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راه راست
رهنمونشان می شود کافر شدند کسانی که گفتند خدا مسیح پسر مریم است بگو چه کسی
می تواند در برابر خدا کوچکترین کاری بکند اگر بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همه
کسانی را که در زمین هستند هلاک کند فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست
از آن خداست هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیز تواناست یهود و نصاری گفتند ما
پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به گناهانتان عذاب می کند نه شما
بشرهایی هستید از میان بشرهایی که آفریده است هر که را بخواهد می بخشد و هر که را
بخواهد عذاب می کند فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست از آن خداست و
بازگشت به سوی اوست ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمد تا پس از فترتی که میان
پیامبران بود برای شما بیان کند مبادا بگویید که نه مژده دهنده و نه بیم دهنده به سوی ما
آمد اکنون مژده دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمده است و خدا بر هر چیز تواناست

وسواحر امها وتعاونوا وبارى كنيد يكديگر را على البر بيكوئى كه آن متابعت امر والتقوى وبدانها
كه آن مخالفت هواست ولا تعاونوا وبارى مكنيد بر بدى كه آن تارك فرمان است على الاثم والعدوان
وبرستم كارى كه آن انتقامست در زمين حرم آثم معصيتى است كه سعد تابعه ساخته وعدوان انا يتعدى
بغير باشد واتقوا الله بترسيد از نافرمانى خداى ان الله شديد العقاب سخت است عقاب او يعنى
عقوبت پس انتقام او اشد ست يا شديد العقوبت بر كسى كه از فرمان او بگذرد وصف عقاب به
باشدت از جهت آنست كه عقاب او بواسطه جرأت آن معطى نميشه وجرأت آن خاطئ
حديث آمده كه اگر بالفرض اهل دوزخ را ميان آتش و بهشت اختيار دهند آسايش بعد از آن تبين آن جهتى ميلشان نكند
عليكم الميتة حرام كرده شد بر شما مردار وآن جانورى ست كه روح او بى ذبح مفارقت كرده باشد
بيرون رفته باشد والدم وخون مسفوح يعنى روان بهمه رگها مطلوب وبالجمله خون
بهيمه اجزاء آن از گوشت وجگر وغيره وما اهل لغير الله وآنچه بآن نام غير خدا
وقت ذبح او را ذبح كرده باشند كه سابقا خوانده اند
كه العرفان گفته كه آنچه ذبح شده باشد
از نقدير مضاف حاصل نباشد تا محرم باشد بل منعلق فعل ما گردد بر معنى لفظ ما
باشد زان انتفاعست والميتة در لغت رفع صوت است پس ذبح را بدان جهت كه
بران يا وكرده باشند خواه انكه واقعا آن مسمى باسم او المنخنقة
او نامرده باشد احتراز عام ازان ست كه بفعل شخصى باشد همچو كه اهل جاهليت
يا بفعل غير بعد از ان مى خورد مدام نفع مختلف ست باشد بجهة عارضى والموقوذة
آن زده باشند تا مرده باشد او خود از زده ضرباته بالعصا او المتردية
افتاده باشد ويا در چاه افتد ومبرد والنطيحة واآنچه شاخ زده باشد حيوان ديگر او را
باشد ويعنى انجا بعضى معمول ست وما در اين امور مذكوره از براى فعل ست باسمية وما اكل السبع
واآنچه خورده باشد درنده بعضى آنرا واز اين سنه متاخره الذيل از موت حالت غير مستقره داشته
باشد يعنى كه زنده ماند واكر بانها حيات مستقره باشد اكل آن جايز ست بعد از تزكيه وهو الذى بقوله
الا ما ذكيتم مگر آنچه در يابيد از بهائم تزكيه آنرا ومراد بتزكيه قطع الاوداج الاربع ست كه آن حلقوم ست
وجوزى وهو شريان وآنچه در حكم آنست واين حكم در غير ابل ست واما ذكوة ابل بخسيب وشرى

الیوم اکملت لکم امروز کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شما را منحصر غالبیت آن بر همه ادیان دیگر
قواعد و مقاید و توقیف بر اصول و قوانین شرایع که دیگر احکام از ارتفع نسخ نباشد و اتممت علیکم نعمتی
و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و یا باکمال احکام دین و رضیت لکم الاسلام
اختیار کردم برای شما اسلام را از بین دین پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا روز قیامت
نه دین دیگر پس هرکه راه زیاده و نقصان بران کشوده نخواهد شد و بعد این ایام قابل آنچه بر آن شده
نخواهد گشت و بعد از نزول این آیه هیچ شی از واجبات و حرمات تحلیل و تحریم نازل نشده تا امام محمد
باقر و جعفر صادق سلام الله علیهما مروی است که این نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت امر فرمود
علی را بخلیفه خود کردانید در غدیر خم در حین انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت مولاه فهذا
علی مولاه الحدیث و این آخر فریضه بود که از آن فرمود و بعد از آن هیچ فریضه از شرایع دین نازل
و این فریضه امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بود و خطیب خوارزمی که علمی از علمای
فضلای اهل سنت است روایت کرده از حلیه بابی و از ابو سعیدی که چون حضرت رسالت علی
علی ابن ابی طالب را بجای علی متعالی نصب نموده تا کافه ناس امت بود و بالضرورة رسانید علی
علی ابن ابی طالب امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین همه ات ان الله و ان الیه راجعون
این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الآیه پس حضرت رسالت از آن ... و آنجناب
بگشت و توجه بجانب آن کرده فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی علیکم
و الولایة لعلی ابن ابی طالب من بعدی امامة میگوید که هرکه منصف است اگر این روایات ما تواره
از طرفین تامل نماید هر اینه بر او واضح و لایح گردد که کسی که قبول ولایت علی ابن ابی طالب نکند
و اذعان ننماید که خلافت منصوب او بست و امامت لایق او نه بعد او دین او ناقص و نا تمام باشد
و خوشنودی او رضای نعمت تامه بر وردگار نسبت با و مفقود بود من اضطر
بمجاعة غیر متجانف لاثم
در حالتیکه غیر میل کننده باشد در گناهی را یعنی تناول کننده آن را نخورد و زیاده از سد رمق تناول نکند
نماید بقوله غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم پس بدرستیکه خدای او رزگار است مر او را در این گناه
حمایتم مهربان میگوید که باطل این مقدار رخصت و اباحه را و بیرون او را مواخذه نماید چه تضیق نبوده
و تکلیف مالا یطاق خلاف حکمت و مصلحت او سبحانه است در حکایات صالحین مذکور است که مردی
سر و پیش بوده بر اثر خود کشیده بود و بجانب طاهر جهان فرا میرفت دیگری گمان مردار نمود چون او را جان

مطلوب میسر باشد و ابی بکر خذری از ابی عبد الله ع روایت کرده که من آن حضرت را از صید صقور
و فهود و کلاب سوال کردم و گفتم اگر کلب آنرا گشته باشد لا مو کل فان الله یقول و ما علمتم من
الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه بعد از انکه فهود
را از جمله کلاب معلم فاذکروا اسم الله علیه فهود کونه و هو ان یقول بسم الله و الله اکبر و
سگ و یوز و امثال آن و جرخ و باز و غیر آن و در بیضاوی گفته که عطف بر طیبات اگر ما علمتم جوارح
باشد چنانکه مفسرین بر تقدیر صید ما علمتم یا ائمه مترجمه باشد و جواب آن فعلان اگر ابن ماکولیت
و جوارح بمعنی کواسب صیدیست راهل خود از سباع ذوات الاربع و طیر و باز و شاهین است که حلال
شما را صید جوارحات شکاری مکلبین در حالتیکه ادب کنند کاسنداب تا اطاعت از آن به مکلب خود
مودب و معلم صید کلبست کویند و از کلب جمیع انواع از کلب سباع را کلب میکویند لقوله علیه السلام
من کلا کلبا و نزد اهل بیت ع آنست که به مخصوص بسگان شکاری چه صید سباع و کاسنداب و غیر آن
تزکیه و انتصاب آن برحال ست از علمتم و فائده آن مبالغه ست در تقیید و قوله تعالی فکلوا مما امسکن
ثانیه یعنی اموزانند سگان شکاری را مما علمکم الله از انچه تعلیم داد شما را خدا طریق تادیب
و آن تست که از بی شکاری روند و قتی که خداوند آن صید دهد و بخورند از او صید و چون صید را دارند و
نخورند فکلوا پس بخورید مما امسکن علیکم از آن چیزی که نگاه داشته اند جانوران معلم برای شما و
تخورده اند بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور نه بان حد متعارف ست و اذکروا
اسم الله و یاد کنند نام خدا را علیه بر آن چیزی که تعلیم دادید او را از جوارح و کواسب آن کنند
و اتقوا الله و بترسید از خدای در تناول انچه حرام کرده ست ان الله سریع الحساب بدرستی که خدا
زود حساب ست و از حلال و حرام سوال کند و نزد اصحاب امامیه جوارح را بدو قسم کرده اند یکی آنکه ادراک
ذکوة آن کنند پس حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا دوم ادراک ذکوة آن ننموده باشند این قسم الرمعقول کلب ست
حلال ست اگر صید جوارح دیگر ست حرام ست و اعلموا ان ما علمکم الله دلالت ست بر تعلم و تعلیم بجندام
حال صید میشود یکی استرسال هر کاه ارسال آن نمایند دوم انزجار چون زجر آن نمایند سوم آنکه
منع شده باشد بالمثل ضید و فکلوا مما امسکن علیکم دلالت ست بر آنکه بر تقدیر صید ما تست انچه از آن خورده
باشد و در ابن رسول خدا صلعم ابن حاتم گفت که اگر کلب از آن خورده باشد از انجا رجه آنرا
بیان نخورد امسک نکند برای تو و این قول اکثر فقهاست و بعضی از ایشان گفته اند که اینجا معنی ست دیگر
تسامح نمیکنند بعد ذکر ترتیب طیور بر این حد و از ظاهر آیه چنین حکم دیگر مستفاد میشود و آنکه اینکه ضبیت

اغسلوا ارجلکم بما بقرات جرّ بسبب اختجاج الیتان بحبت مجاورة ست کخوذ اتعالی خذا سکا بوریم ایلیم و دیگر
انکه قوان بغسل قول اکنه ست اما میفهمیده که عطف بر وجوه ایم مشعر بغی ست جدا زیرا که نمیگویند ضربت زید و عمرا و
واکرمت خالدا و بکرا اکه عطف بکر باشد بر زید و معلوم که مضروب اند نه بر خالد که مکرم اند و مع ذلک هر کاه در کلام
و عامل یافت شوند عطف بر اقرب آن می باید کرد همچنانکه مذهب ما بان ست خصوصا باعدم ما ذکر و دلیل اصل
بر عطف بر رؤس اما نفی نیست در ان نه در لغة نه در شرع و آما نصب بفعل مقدر کاهی جایز ست کما حتاج
بنقدیر انست که ممکن نباشد حال آن بغیر تقدیر و اما اینجا احتیاجی بان نیست بحبت جواز عطف آن بر محل همچنانکه
کذشت و جواب از ثانی آنست که جواز الکاء اسم محاورت مشروط بدو شرط ست اول عدم التباس کخولهم
حجر ضب خرب که التباس نیست در این که حرب صفت ضب ست بخلاف اینجا که مراد ممکن ست که ممسوح باشد
بامسول و دوم انکه با کمکن حرف عطف نباشد مانند مثال مذکور و اینجا حرف عطف ست و انکنتم جنبا
و اکر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید حبب اسم جنس ست که صادق می آید بر واحد و جمع
و مذکر و مونث مانند عدل و رضا و این اسمیت جاری مجرای مصدر که اجنابة بمعنی البعاد و منزکاه
اطلاق آن بر کسی ست که بعید باشد از احکام طاهر بحبت جنابة یا خروج منی بمرور و جنبکه باشد در بیداری
یا در خواب و بدانکه نزد نحصی این جمله معطوف بر فاغسلوا و جرهای اذا قمتم الی الصلوة فان کنتم
محدثین فتوضوا و ان کنتم جنبا فاغتسلوا اولی آنست که ان جمله شرطیه ست معطوف بر مثل خود ای
یا ایها الذین امنوا ان کنتم جنبا فاطهروا پس فاغتسلوا و حکم غسل واجب نباشد نه از برای
غایت که ان صلوة ست و طواف و غیرها و انکنتم مرضی و اکر باشید بیماران بحبت آن استعمال آب
شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید و آب نیابید او جاء احد منکم
یا باید یکی از شما بموضعی منخفض از حدث که محدث شود بحدث اصغر او لامستم
النساء یا بوده باشید زنان را بمباشرت فاء تعقیب نخل و صاد پس نیابید آب را
بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد از دشمن و سبع که از ان خوف هلاک
نفس باشد و یا آب در چاهی باشد و آلة استقا مفقود یا نفروشند و شما بقیمتی آن را
قدرت نداشته باشید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید خاک پاک فامسحوا
پس مسح کنید بوجوهکم و ایدیکم روهای خود را و دستهای خود را بالطریق اهل سنت
و یا بعضی از روها و دستهای خود بالطریق امامیه منه از ان خاک ترجمه امیر حسین
و موسی یک ضربت و الکبدل غسل ست دو ضربت یکی برای وجوه و دیکر برای ایدی

این سمت ذکر کرده شد در سوره النساء و تکرار آن بجهت آنست که متصل باشد کلام در بیان
انواع کفارت بخصوص سفر بجهت اغلبیت نه بجهت انحصار باین بلکه غیر مسافت در معنی
حضر با این تفاوت که امام ابو حنیفه و مالک مسح را جایز نمی دانند که حاقنه در این حالت مسح کنند و اعاده
صلوة نمایند و جماعتی از آب وضو میسر نمی گردد یا آب بدست می آید و ما یرید الله
لیجعل علیکم من حرج یعنی خدا چیزی را که موجب دشواری در وضو و غسل و تیمم گردانیده
ولکن یرید لیطهرکم یعنی پاک کردانیدن شما از حدث بوسیله استعمال آب و خاک و از
گناه بوضو کفاره ذنوب بتیمم مفعول برید محذوف است و تقدیر کلام چنین است و ما اراد بما شرع
وکونید کلام مزیده است و معنی اینکه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج یعنی لا یرخص لکم فی التیمم و لیکن یرید
ان یطهرکم این صعب است زیرا که آن تقدیم و تعلیل [illegible] و لیتم نعمته علیکم تمام نعمت
خود را بر شما بواسطه رکردن اوامر و نواهی یا بواسطه ادخال شما [illegible] تا لعلکم
تشکرون تا مستعد گردید بشکر گزاری این نعمت [illegible] و صاحب بحر الحقایق آورده که معنی کرامت اهل سعادت [illegible]
نماز پنجگانه که معراج مناجات و رجوع بصدر قرب حق است [illegible]
استغفار و دستها را بآب سار بدان تمسک تعلق دارد بما یعلق بالله و ما یعلق بالنفس
نفس خود کنید و دست بر اثبات آن نشید مثل آن مانند [illegible] از الله
بغیر پس پاک نماز بنفوس را از معاصی و [illegible] طاعات و اعراض از ما یحظه اغیار و از
را از آلایش بغیر و شر اغیار از لوث خود بینی و ریا را که مزکه صوم است حاصل کند بطریق مزج بهر قد
که از بدن او بجذب حق تعالی فرشته بیاورند تا برای او استغفار کنند تا روز قیامت سلمان فارسی
کرده که از رسول خدا شنیده که فرمود که [illegible] تا [illegible] و روزه چون بر [illegible]
بر قولیست که هیچ بنده مومن نیست که چون نوجه بعبادت کند که حق تعالی با او شفقت بیاورد
کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا بینید که بغیر من شتاب فرموده [illegible] و استغفار او مرا گواه
و من او را بآنچه مزد و هر موئی که [illegible] هزار حسنه از برای او نوشتم و هزار [illegible]
رفع کرده و اذکروا نعمت الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا بر شما را انعام کرده [illegible] بما یصلاه
احکام جوارح تا نماند کار شما بمنوع حقیق و بر غیب متوجه نگذارد کار شما را و میثاقه الذی واثقکم به
و یاد آرید پیمان او را که بست شما را بآن یعنی میثاق که در لیلة العقبة بحضرت رسالت [illegible]

ی فرماید بعد ازان حکایت میکند از فریقین اهل کتاب گفتند وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ یعنی
یهود ان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدائیم یعنی اشیاع و اتباع پسران خدائیم ازان
جهت که مسیح پسر خدا است و یا آنکه مقربان او ئیم مانند قرب و منزلتی و لدبوالد و مثل آنست که
مردی پسر خود را گوید پاره جگر من

وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ یٰقَوْمِ اذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ جَعَلَ فِیْکُمْ

انگاهنا فاعلون پس بدرستی که ما اینجا نشسته ایم کفشید مرا از ارب ما بیرون بوده و ارب یعنی
سیدست پس بیاد نیاورد که از لعو بزرگتر بود کفشدی و کلمهٔ فانلا موید این قول است و بطون میس
تفرق قول اینان بمشاهده درمیخورد از اعانت ایشان مایوس شدند دست دعا برداشت بحکایت قوم و
بحیث بود و در کار خود معروض داشت فاگل رب کفت ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی بینکه
من مالک هیچ چیز نیستم مگر نفس خود را و اخی برادر خود را و یونشع و کالب اگر چه ما موقف نمی
برانداخت بجهة ظهور تلون قوم را و یعنی مارحدا اهل و فاق و رهبت و قلت امل خلاف فیما
از حد غایت و نهایت فاقرق بینا پس جدائی افکن میان و بین القوم الفاسقین میان ما و میان
رفتگان از دایرهٔ فرمان یعنی حکم کن برای ما که مستحق انیم و ما ایشان را در سر را ما معلوم
و تخلص کن مارا از صحبت ایشان فاگل کفت خداوندا پس بدرستی که ما محصورا جلسون
شدست بر ایشان یا نعنی که بجهت عصیان قادر نباشند ما
جهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر روند در زمین تیه لا تمس و میوه نخورند ما سال
در زمین تیه سرگردان بودند چون صباح یکشنبه مطابق دهم نیسان
رحلت می نمودند بجهت آن سرگردان شده را امر بوای متدل می با قصد زمین و اسکنو
رسیدند و این از جریان عادت معجزه بود زیرا که عامل حرب با جمعیت سیصد هزار مرد
نمی لفت نداشته تا بیته لفت اللدلم و مؤید این ست که در روایت واقع شده است
با بعضی از بنی اسرائیل که نمی مانده بودند در ریگزار ایلات و دو مدتی الخ
بیوست و نوشید در تیه قبض روح او شد و در حین احتضار رحمه دکر یوشع بن نون بعد از دو عمر جدا باشد
حق تعالی امر کرد او را بمجاورت و بعد از فوت یوشع می اسرائیل را عنان ایجاد الله و وجیا به الصلو
رسانید و همه زمین شام بر بنی اسرائیل مسلم شد و یا عامل ظرف تیهون ست یعنی مدت چهل سال در تیه بود
و طریق بیرون رفتن از آن مذکور شد پس جایز نیست تحریم بر سبیل اطلاق باشد و همین است
آیات آن کریمه فقط آن لن ندخلها ابدا ما دامو فیها پس بدرستی که ما هرگز داخل نشدنی
و همیشه و تا زمان زاده در آنجا وفات رسید و یوشع برهمهٔ این آن مبعوث شده و در اخبار آمده که چون
موسی بر قضا و کرد حکم شد که چهل سال سرگردان در زمین تیه باشید موسی از آن بیمناک شد حق تعالی
باز وحی خطاب کرد که چون حکمی کردیم بحیرت و سرگشتگی ایشان خلاف نیست پس تو اندوهناک مباش
بر گروه فاسقان بعد از ایشان بسبب فسق سزاوار این نوع عقوبت اند پس بر دعا کردن ایشان

جَآءَتْهُمْ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ وبدرستیکه آمد بسوی بنی اسرائیل رسولنا و
نکردن بآیتهای قرآن که واضح ست در اخبار ثم ان کثیرا منهم بعد
بعد ذلک بعد ارسال رسل وانزال آیات فی الارض در زمین
کنندگان بود یعنی متجاوز از اعتدال و مسرف در قتل یا در کفر
است که ما بعد تشدید حظر و تخویف از معصیت جهد در رفع مناهی ارسال رسل کردیم بآیات واضحه
بیت الیدا مر و اجتناب از ین فصل فهم الذین امنوا اف کردند در قتل و بآیات قرآن اند اشته
اورده اند که چون بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت حضرت نبوت اختیار کردند چون هوای مدینه با
مزاج ایشان چندان موافقی نداشته بیمار شدند و چیزی در وی ایشان فی نزد شد و صور تخال
ایشان بعرض جناب حضرت رسالت مآب رسانند. الخبر فرمود که ایشان را بکوهستان شهر دارالهجرة
آن جماعت امتثال امر نموده چند روز در آن موضع بسر بردند و شربت شیر بآنها میدادند تا مرض ایشان
بصحت مبدل شد روزی با هم اتفاق کرده با تفاق جماعه آنحضرت را اندیشه و بقبیله خود نهاوند سابقا
که مولد و مسکن بود با چند نفر از عقب آن جماعه رفته بدیشان رسیده مقاتله کردند تا خبر
بآنها رسانیدند که مسلمانان بر شما غلبه کرده اند و بلاد شما را متصرف شده اند و ذخیره
بتصرف آورده اند و بعضی از ایشان را بقتل رسانیده اند و بعضی را اسیر کرده اند بآن جماعت

[illegible]

رستند بنو میرسد ان الذین کفروا اجتنبوا الیت انا یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور و
علی وغیر آن لو ان لکم اکبابا فضة لنزلنا فی الارض جنتا و ابحه و در زمین ست از صفات امرار
و اشعه خورشید معلوم باشند ان بهرا و یعنی کرده باشد و آنچه در زمین ست از نفس جنس کرده باشد
لیقتل ما جد نافس خود را باز خرشد ان من عذاب یوم القیمة از عذاب ست ترسیدن
منفعة قبول کرده نشود از ایشان و ما لا یحبوب لا ینالون ایشان
ایشان راست در دنیا خزی و عذاب در روز قیامت در بعضی از کفر کلام
کرده شدن زیرا که مقتدر ایشان ست و بعضی ان ایشان
و وجه ست که ان مالی الارض ست بیشتر موجبه اجزای آنست و بعضی ان ایشان
کرده عوان بین فک مایحبه او در بعضی ست و جواب بعضی
خدا این جمله ست بیای لزوم عذاب بین را و بعضی
خواهیم بین و ما نعم با تصدیق کنند آن مخبر

منحرف باشی از آن چیزی که بوی آمده است من الحق از حکم و امت و از آن
کبیره ی ایشان تا کنی در آنچه کوشند از امور ی که مخالفه شرع بود بسبب یا انکار خطاب او
امت او یعنی باید که هیچ کس از امت تو پیروی نکند اهل کتاب را و
ای مثلا و منحرفا عما جاء ک و اولی آنست که صلة الاتباع باشد بدون تقدیر
لاشرعة لکل جعلنا منکم مراد کردی را از شما که امت موحد
اردم شرعة و منهاجا شرعة یعنی و در اصل دشمن این کلام از باب تغلیب
و شرعة آن است که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج الکتاب شود بجد منه نجبه در سنت
که سنت است در اصل لغة بمعنی طریق آنست و تشبیه دین بان بجهت آنست که جیوه دینویه
امور است که بان توصل بسوی جیوه و نیوبت و منهاج بمعنی واضح است در دین ما خوذ از نهج الامر اذا و
صح یعنی از هر یک مذهب که از امت می و سوی علیحده است از اختلاف در احکام فروع است که بر
حسب حکمت و مصلحت در زمانی وضع آن کرده یعنی از برای هر یک از این امت طائفه شرعی و منهاج
است حلال و حرام معین بود آن این است بانکه شعبد شیم بشرایع متقدمه و لو شاء الله و
لکن امسح خدای جعلکم امة واحدة بعنی میدانید شما را یک امت و متفق بر یک ملة و متحد
در احکام حلال و حرام بدون اختلاف در فروع و اصول لو شاء محذوف است و جواب آن دال است بر آن
و لکن مسئله که ولیکن نکرد شما را بر ما آنکه داده است از شرایع مختلفه شما سبق بر عصر
و زمان تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی طاعت کرد کدام را متمایل شوی نکند و امتحان میکند با نیکه
امتیاز شرایع مصلحت آنست و کدام از حق منحرف شده تصدیق بانها نکند و چون حال
این است فاستبقوا الخیرات پس شتابید و مبادرت کنید بسوی خیرات که اتباع شرایع
است. امتثال اوامر ملک علام الی الله بسوی خدا نخواهد و مرجع همگی بازگشت شما
استیناف است که متضمن تعلیل امر است باستباق و وعد و وعید برای مبادرت و تحضرن فینبئکم
پس جزا دهد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه میکردید در آن کنایه
میکنید از امور دین و شریعت یعنی یک از حق و مبطل و کامل و مضمر را جزا خواهد داد و این امر
بر وجوب مبادرت بر افعال خیر دلالت میکند و آن محمول است بر واجبات و آنچه میکردید کلمه ما
حمل آن بر سیئات نکنند زیرا که حکم مستقبل بانکه حکم میان
ارباب حق و باطل و آن امر و نهی

www.sirat-e-mustaqeem.net

وفرستاده است و الذین امنوا و آنکس نی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة
صفت الذین امنوا است چه این جا بمعنی الی است یعنی و مومنانی که بپا میدارند نماز را باشرائط
و ارکان و یؤتون الزکوة و می دهند زکوة را و هم راکعون حال انکه ایشان رکوع کنندگانند
در نماز بعد انکه صاحب تفسیر بیضاوی و غیره مفسران اهل سنت و اهل شیعه برانند که آیه کریمه در شان
علی ابن ابی طالب نزول اجلال یافته و شیعه از این استدلال کرده اند بر انکه امامت حق خاصه
اولیا و خلافت منصب علی مرتضی ست زیرا که ولی در این آیه بمعنی متصرف در امور مسلمانان
و اولی و احق ست در حصول خلافت و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت انکس
ثابت بود که او در رکوع تصدق نموده باشد نه دیگری زیرا که این وصف را او منحصر نباشد زیرا که
کلمه انما نه برای حصر ست چنانچه در صناعت لغوه مذکور و مسطور ست و باتفاق شیعه و اهل سنت تصدق
در حالت رکوع از غیر او لباصادر شده و از ابن عباس و انوار و تفاسیر با بمعنی تصریح نموده اند
و این جمله بر این دلالت کرده که متصدق در این وصف علی ابن ابی طالب ست نه دیگری اگر گویند
که ولی در این آیه بمعنی ناصر و محب باشد چنانکه در آیه کریمه والله ولی المومنین واقع شده است استدلال
امامیه از این آیه متمشی نشود امامیه در جواب گفته اند که این سوالیست نا سنجیده و مغالطست نا اندیشیده
زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما برای حصر ست و فی معنی این ترکیب جنین شده که نامه و سخن تنها
ست مگر از یاد کار نامه و رسول محمد و یکتا که در رکوع تصدق نموده اند این معنی صحیح ست و چگونه این
مراد الله نباشد حال انکه ناصر و محب سوگندان منحصر در این ستگ ست زیرا که سوگندان بعضی بعضی
یار و بعضی اند چنانکه خدا تعالی از بعضی خبر داده ست در آیه کریمه والمومنین والمومنات بعضهم اولیاء
بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر پس اگر این معنی مراد باشد هرآینه اختلال در حصر لازم
آید و چون ولی در این آیه مذکوره بمعنی اولی بتصرف و احری بصلاح مسلمین باشد پس باید که
آن شخص ثالث اولی بتصرف بود در امور ایشان و این استدلال شیعه بلیغ آیه شریفه بر امامت
علی و اولیا تمام شود و منع بر دلیل وارد نباشد از انس ابن مالک مرویست که من روزی در
خدمت مصطفی صلعم بودم که آن حضرت از حجره طاهره بیرون رفت و متوجه مسجد شد و چون
در مسجد در رسید که علی ابن ابی طالب در نماز ست پس در این اثنا سایلی بتضرع تمام سوال کرد و هیچ
چیزی بوی نرسانید تا خود می گشود و چون آواز آن سایل بان کیفیت بگوش سلطان اولیا رسید
و او را بحال آن سوال و تضرع او واجب آمد زلزله علی المومنین از برای سایل بسیار و در ناک شد

باجماعیند که روی بود و ندانند بسوخت ذلک این استهزا ایشان باذان و نماز ایشان
که ایشان قومی اند که لا یعقلون که وصف ایشان کرده اند تعالی میکنند که در این استهزا
بایشان خواهد رسید و وقتیست که جمعی کفار چون مالک نماز شنیدند گفتند ای محمد این چه
بدعتست که تو وضع کرده اگر خیریت در این بودی انبیای سابق نه باین اقدام ننمودند این چه آواز قبیح و نا خوشیست
حق تعالی جواب ایشان این آیه نازل ساخت که من احسن قولا ممن دعا الی الله الآیه سبب
مشروعیت نماز این بود که وقت نماز بعضی مسلمین میدانستند و اکثر آن بود که بعضی از ایشان بمسجد
نمی آمدند و رسول در اثنای نمازی بود و با نماز نمی کرده و آنحضرت هنوز نامور نشده بود و بیا نماز
بعضی یا رسول الله علامتی وضع کن که ما بان بدانیم که وقت نماز است و همه کس بانگ کردن
گرفتند بعضی گفتند که آتشی بر افروزیم بعضی گفتند که ناقوسی بسازیم و بوقت نماز بنوازیم
بعضی گفتند که نی بزنیم و بوقت نماز بدمیم و بعضی گفتند که آتشی
بر افروزیم و بوقت نماز بر آن بگذریم و بعضی گفتند که بعلامت یهود و نصاری بانگ باید کرد رسول
علیه السلام این را نپسندید تا اصحاب قرار این دادند که ناقوس بزنند عبد الله بن زید گفت در خواب
شب دوشنبه را بخواب دیده که مردی ناقوس در دست گرفته گفتم ای بنده خدا ناقوس را بفروشی
گفت این را چه خواهی کرد گفتم بوقت نماز بدست گرفته بانگ نماز کنیم گفت ترا چیزی دیگر تعلیم کنم گفتم
بلی گفت بگو الله اکبر الله اکبر تا آخر بانگ نماز گفت پس اذان را یاد کرد و رسول علیه السلام
چون این را بشنید گفت بلال را امر کن تا بانگ نماز گوید و عبد الله بلال را بانگ نماز تعلیم نمود و
بلال بانگ نماز گفت و بعد از آن عبد الله بن زید رضی گفت که این را در خواب دیدم و اگر این خبر صحیح باشد رسول
بر نبوت او دلیل اعتماد نمود تا آنکه وحی نازل شد و بان مامور گشت و گفته اند ابتدای آن اذان وحی بوده
است که جبرئیل از بهود از حضرت رسالت پناه شنیده بود که تو کدام پیغمبران ایمان داری
حضرت فرمود که آمنت بالله و ما انزل الینا و انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق الی آخر الآیه چون نام
عیسی بر زبان مبارک او رفت بعضی از بهود انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که نمیدانیم بدتر از دین شما دینی و کم بهره تر از دنیا
و آخرت از شما آمده که قل یا اهل الکتاب بکوای اهل کتاب مراد بهود اند هل تنقمون منا الا
بسبب انکه بدو ایمان نمی آرید از ما استفهام برای انکارست و نفی بمعنی انکار یعنی از ما انکار و عیب نمی کنید
الا ایمان ما بخدا و ایمان آوردن ما بالله تعالی و بما انزل الینا و انچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن
و ما انزل من قبل و انچه فرستاده شد پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم
فاسقون عطف است بر ما سابق که برای انکه بشنونده فاسقند این مستثنی لازم نبود و امر است که آن مخالفت

میکنند در تحصیل خزانه یا در کفتن دروغ والعذ وان و در ظلم یا نجاوز از حد در معاصی کویند عدد وان ایشان
که جز ان بدیکری رسد وَاَکْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت و نوا را تخصیص بذکر جهت مبالغت
لبئس ما کانوا یعملون هر اینه بد چیزیست که ایشان می کنند لَوْلَا یَنْهٰهُمُ الرَّبّٰنِیُّوْنَ چرا نهی نکنند
ایشان را علماء ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ از کفتن ایشان دروغ را وَاَکْلِهِمُ
السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ ما کانوا یَصْنَعُوْنَ بد چیزیست که ایشان می سازند
بد حالیست و بدی صنعت ایشان نمی بردارند این تخصیص علماست بر نهی رؤسا از امور مذکوره چه لولا
در کلام معلل ما ضی مفید توبیخ است و چون بر مستقبل داخل شود مفید تخضیض از حضرت رسالت پناه
روایت ست که مسیح وحی فرستاد بسوی جبرئیل که بر قومی بکذر و ایشان مشغول معصیتی باشند او منع ایشان
ایشان نکند بر تو بکنم آنچه خواهم بکذرد و ایشان مشغول معصیتی باشند او منع ایشان نکند
ایشان نکند بر تو بکنم آنچه خواهم بکذرد و ایشان مشغول معصیتی باشند او منع ایشان نکند

مشهور کرد یا حارث بن نعمان فهری بجناب رسالتمآب آمد و گفت یا محمد ما را گفتی که شهادت
دهیم بوحدانیت و رسالت تو و ما کردیم و گفتی که نماز بگزارید و ما گزاردیم و گفتی که زکوة
بدهید و ما دادیم و گفتی که حج کنید و ما کردیم و گفتی که روزه بدارید و ما داشتیم
پس با اینها راضی نشدی و پسر عم را بر ما امیر ساختی و گفتی که هر که مولا و خداوندگار او منم
علی مولا و خداوندگار اوست ما این قبول نکنیم این از خود گفتی یا از جانب خدا گفت بلی
خدائی که بجز او خدائی نیست که این بفرمان خدا کردم و گفتم حارث که این بشنید پشت کرد و بجانب
راحله خود رو نهاد و در راه میگفت بار خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است و از جانب تست بر ما از
آسمان سنگ ببار یا از نوعی دیگر عذابی الیم بیار این هنوز سخن نگفته بود که سنگی از آسمان بر سر
او آمد و او را بکشت و خداوند این آیه فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع
حاصل آنکه مردی از اهل عذاب نام از حارث درخواست عذاب واقع عذاب را نمود نه برای ساختن
حجت بر نبوت معنی و نصرت و مددان که بعضی از متأخرین اهل سنت از روی عصبیت
بعد دیرین حمل میکنند و محدثین سنت سنیه بلکه همه را اهل اسلام بود مدت بدهٔ قرآن
حاجت و نقل متواتر بلکه از ضروریات است حدیث غدیر ایراد نموده و گفته که چون حضرت رسالت
خلافت علی را نصب فرمود یعنی بطریق دیانت انجام منزلت در میان جمهور اصحاب میکرد
و ایشان را بالای حضرت علی نمیتوانستند برد یا ایشان در دیده کنند چون این کار نزد شیعه بانبوت
برابر است بلکه افضل است و توضیح الحق بوحه ابلغ نموده و چون در واقعه غدیر و دیگر
اثبات و اظهار خلافت نمود ان حاجت میکنند تقریر برانوجه غلط ظاهر شد که قول شیعه
باطل است در جواب ما ان سلمنا ایچه ربیع ظهور حدیث غدیر در خلافت حضرت امیر گفته منع
جهه در جهه اما حدیث متواتر و میدان کسی تواند بود که از تتبع احادیث دور و از حلیه عقل
و انصاف مهجور نباشد و اما گفته که تقریر امامت ان حضرت در اثنای سفر بالای جنان منبر مثالی
نصب امامت چه جواب ان آنست که ان سنی منصف باشد که این اخبار را اول با خدا بعد
بندگان خدا و گوید که در شب تاریک که باد و باران برخاسته که بموسای غریب در بیابان از درختی گوید
که انی انا الله چنانکه لیاقت کاری در دیده کند بی انکه تمام عالم حاضر باشند معنی ندارد و همچنین گفته
نصب نگذاشته و بهانه ستم و سایر قریش را سبب دم انگاشته محمد را بر کبریا و بزرگی حرفی بری
یا او را از کونی چنانکه لیاقت کاری در دیده کند وجهی ندارد و اگر تقریر رسالت موسی بر جانب مدین
بیابان و تقریر نبوت مصطفی در غار حرا بر حقانیت ایشان نمیکند تقریر امامت در بیابان

بر بالای جنان نقصان اطلاعت او نکنند اما این چنین گفته که امام علی نبی نص نکرده بکنا و بعد از علی امام است
قائمت زاد ران شبه نامه جواب آن میگویند که عجب است که ان متنی با خدا بغانی منازعت نمیکنند
که این سد کشکست که مسلمانان را از سبیل اطلاق و اجمال میگوئی اقیموا الصلوة و مصرح نمیگوئی که فریضه چند است چند
رکعت و تعین وقت نمیکنی و در قرآن آنچنی نمی بینی که چند رکعت و در چه وقت چگونه بجا آرند بلکه مبهم میگوئی اقیموا الصلوة
و رانی و اجتها و با ما افکنی تا هفتاد و سه قول مختلف پدید آمد و همچنین در باقی احکام شریعت پس اگر دین
سمعیات اجمال و اهمال روا است مسئله امامت خود عقلی است اگر نامی تصریح نباشد نقصانی از ان بدین نمی
چه در عقل عقلا مرکوز است که امامی باید که جایز الخطا نباشد و از ابن عباس روایت است که جمعی یهود نزد
آمدند و گفتند یا محمد تو نبوت ایمان داری که کتاب خداست و برحق و گفت تو با ما متفق در این
و با ما تو نمتفق نیستم در انکه قرآن حق باشد و از نزد یک خدا آمده باشد و تو ما را با نکه متفق با نگذار
آیه آمد که قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب لستم علی شیئ نیستید شما بچیزی معتد به که دین صحیحت
حتی تقیموا التورية و الانجیل تا وقتی که اقامت کنید احکام توریت و انجیل یعنی انچه در
این هر دو کتاب حق تعالی شما را از آن نموده آن ایمان آوردن است بمجموعه و بما انزل الیکم
و انچه فرستاده بسوی شما از امر و نهی یعنی تا وقتی که بیاورید امر و نهی انچه فرستاده شما من ربکم
که از پروردگار شما یعنی قرآن پس مراد از اقامت ایمان آوردن است و اذعان به حکم خدا را
چه کتب الهیه ما آمده اند بایمان آوردن بکسی که معجزه تصدیق او نماید و ناطق نبود بوجوب طاعت او
و گفتند آمنا بما انزل علینا و ما انزل علی انبیاء منا یعنی ایمان آوردیم بانچه فرستاده شد بر ما و بانچه
الیک من ربک و انچه منزل شده بود از پروردگار تو یعنی استماع قرآن نمی افزاید ایشان را
طغیانا و کفرا مگر سرکشی و ناامیدی و استادن در وادی طغیان و کفر ایشان بر سبیل تجویز است و حقیقة
فاعل کفر و طغیان ایشانند و چون حال اهل کتاب بر این منوال است فلا تاس علی القوم الکافرین
علی القوم الکافرین بر مجموعه کافران بجهت زیادتی طغیان و کفر ایشان چه خدا ان للحق با انسان
می نماید و بغیر نمی رساند و هدایت نمیکند پس غم ملال و اندوه بخاطر فیض مقاطر خود راه مده حاصل که آیه
مبنای تسلیه حضرت رسالت است که دل فیض منزل با یمان ایشان بسنه بود و چون ایمان نیاوردند
دل تنگ شد حق تعالی فرمود دل مشو که ایشان مستحق عقاب و عذاب اند بسبب کفر و طغیان و خبر آن
نبود و بهمه منزل نخواهد رسید کما قال ان الذین امنوا بدرستی که انانکه ایمان آوردند بزبان و الذین
هادوا و انانکه دین یهود گرفتند و النصاری نصاری و صابیان و صابیان نیز بجنس

من آمن ... هر که ایمان آورد از ایشان بدل صاف و منسلخ از نفاق بالله والیوم الآخر بخدا و روز
بازپسین و عمل صالحا و بکند کارهای پسندیده فلا خوف علیهم پس نیست هیچ خوفی و ترسی جهت ایشان از
از عقاب و عذاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب یعنی
این آیه در سورة البقره کذلک والصابئون مرفوع است بر ابتدائیت و خبر آن محذوف است و تقدیر
آنست ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئون کذلک و قوله من امن آه مرفوع بابتدائیت
و خبر آن قوله فلا خوف آه و این جمله خبر آن است و یا خبر مبتدا محذوف که گذشت راجع محذوفست ای
امر مهم پس در نفسه کفر و عناد ایشان می فرماید لقد اخذنا ناهر آینه ما فرا گرفتیم یعنی از زبان انبیا
میثاق بنی اسرائیل پیمان فرزندان یعقوب را در توحید و ایمان بمحمد اگرچه اخذ میثاق بر اجداد ایشان
بود اما چونکه ایشان بودند باین و بصحت این معترف بودند پس این حجت باشد بر ایشان
و ارسلنا و فرستادیم الیهم برسولا بسوی ایشان بمنزله ابنا اول موسی و آل و اخبار ایشان از عیسی
کلما جاءهم رسول هرگاه آمد بدیشان رسول بما لا تهوی انفسهم بآنچه نخواست و دوست
نداشته نفسهای ایشان بخلاف شریعه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و
محمد و فریقا یقتلون و گروهی بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی را و این معطوف علیه
جواب شرط است و این جمله صفت رسل است و راجع محذوفست ای رسول منهم و حسبوا و
پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة آنکه نیافت نشد بلائی و محنتی تعنی عذاب الیم را بقتل
تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن دین حق و دلایل آن مانند کوری که راه
مقصد نبرد و صموا و کر شدند از استماع سخن راست چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن هارون
را نشنیدند ثم تاب الله علیهم پس توبه کردند یعنی از ایشان حق تعالی توبه ایشان را قبول فرمود
ثم عموا و صموا بعد از ان کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از فرزندان ایشان یا انکار
عیسی و محمد کردند چون توبه کردند حق تعالی عذاب را از ایشان برداشت و بعد از ان بکفر و
طغیان خود رجوع کردند والله بصیر خدا بینا است بما یعملون بآنچه میکنند مناسب آن
پاداش بدیشان خواهد رسانید بعد از ان بیان حال نصاری میکند بقوله لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و لی بصریحا گفتند که ان الله هو المسیح
ابن مریم بدرستی که خدا است ابن مریم و قال المسیح و گفت مسیح که یا بنی اسرائیل اعبدوا الله
ای بنی اسرائیل پرستید خدای را که ربی و ربکم که پروردگار من و آفریدگار شما بعد از ان بدانید

تعالیٰ فرمود کہ اِنَّهٗ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ بدرستی کہ ہر کہ شرک آرد بخدا تعالیٰ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ
پس بتحقیق کہ خدای حرام کرد بر آنکہ آن بہشت را چہ بہشت دار موحدین ست نہ سرای کافرین وعاصی
ملحدین وَمَاْوٰهُ النَّارُ وجای او در زد دوزخ ست وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ وَنیست ستمکار را کہ وضع عبادت
در غیر موضع آن کردند مِنْ اَنْصَارٍ ہیچ یاری دہندگان در دفع عذاب از ایشان این کلام محتمل ست
کہ از تتمۂ کلام عیسیٰ باشد یا انکہ الزام حق تعالیٰ بجہۃ نسبہ بر انکہ ایشان قایل شدند جہت تعظیم و تکریم عیسیٰ و تعجب
بحق تعالیٰ وحال آنکہ خدا معادی ایشان بود و ایشان کفار و مخاصم ایشان و ایشان در آن وقت در بیابان حال تر سایان
می گویند لَقَدْ كَفَرَ الَّذِیْنَ بدرستی کہ کافر شدند قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ گفتند کہ اللہ یکی از سہ الٰہ ست
این حکایت ست از قول نسطوریہ و ملکانیہ چہ ایشان قایل بودند بانکہ ثلث یعنی الوہیۃ مشترک ست کہ اعتقاد
میان خدا و عیسیٰ و مریم کہ ہر یک از ایشان ہا الٰہی اند و الٰہ یکی از ایشان ست و قول اول از یعقوبیہ ست
کہ اعتقاد دارند کہ اللہ گفت مکر عیسیٰ بن مریم چہ معتقد ایشان آنست کہ او ابن خدای ست بود بدلیل
نصاریٰ میگویند کہ اللہ یکی از سہ الٰہ ست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ نیست الٰہ در وجود الا الٰہ واحد
کہ منزہ ست از جسمانیت و متعالی از آنکہ شریکہ در من مزیدہ برای استغراق ست وَاِنْ لَّمْ یَنْتَهُوْا اگر باز
نہ ایستند ایں قوم عما یقولون از آنچہ میگویند و توحید قایل شوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا هر آینہ برسد
زمانرا کہ کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک و دایمی شدید از ان منتہی
نشود و لہذا در عقب آن میفرماید اَفَلَا یَتُوْبُوْنَ ایا رجوع نمی کنند اِلَى اللّٰهِ بطاعت خدا کہ آن انتہای
ایشان ست و لہذا در عقب آن میفرماید اَفَلَا یَتُوْبُوْنَ ایا رجوع نمی کنند اِلَى اللّٰهِ بطاعت خدا کہ آن انتہای
ایزین عقاید باطلہ باقوال زایغہ وَیَسْتَغْفِرُوْنَهٗ و امرزش نمیجویند بعقاد توحید و تنزیہ از اتخاذ
حلول بعد از انکہ بر توحید و تنزیہ بر اشراک می فرماید وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای امرزگار ست تا بیان را
رَّحِیْمٌ مہربان بر مستغفران و فرق میان توبہ و استغفار آنست کہ استغفار بطلب مغفرت ست بدعا یا
توبہ یا غیر آن از طاعت و توبہ ترک بر معصیت بر انکہ بمثل آن عود نکند بعد از ان رد قول ایشان کرده
بر طریق احتجاج بجواب ایشان فرمود مَا الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح کہ پسر مریم ست یعنی عیسیٰ کہ ایشان
خدا را خدا میگویند اِلَّا رَسُوْلٌ نمی رسولی مگر فرستادہ از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی کہ گذشتند
از پیش او از فرستادگان خدای او را معجزات داده ست چنانچہ ایشان را نیز عطا کرده ست

گمراه گشتند یعنی ثابت شد بر ضلالت و گمراهی خود حتی سَوَاءَ السَّبِیلِ از راه راست که آئین اسلام است
بعد از بعثت پیغمبر به یکدیگر جدا گردیدند و یا غی شدند و گویند ضلال اول اشارت است از ضلالت
ایشان از مقتضای عقل و نادانی اشارت است بضلالت ایشان از آنچه در شرع حضرت رسالت است
و یا ضلال اول انحراف است از جادهٔ شریعت نبوی و دوم بم از جنت و اما لعن الذین کفروا لعنت
کرده شدند مانند کافر شدند من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان
داود بر زبان داود و هم از باقعه روایت که اصحاب ایلیا چون عدوان نمودند در روز شنبه در
ماهی کردن داود و هم بر ایشان نفرین کرد که اللهم العنهم چون این دعا کرد حق تعالی مسخ کرد ایشان را بوزنه
و عیسی ابن مریم و بر زبان عیسی بر که اصحاب مائده را لعن کرد و خنازیر شدند ذلک بما
عصوا و کانوا یعتدون ذلک این لعن شنیع که مقتضی مسخ ایشان شد بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و
بودند که از حد در می گذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود مسخ معدوم است لهذا
بهدف شیر لعن کرفتار شدند و بصفت کوزه و بوزینه گردیدند و عیسی چنانکه ایشان را
ابباهت بانکه منی اند ایشان را از انبیا منولد ساختند مسخ حق تعالی ما زمود
که عصیان و طغیان موجب عقوبت است و اگرچه فاعل آن از جمله مولدات نباشد از بخاست که در
حدیث قدسی وارد شده که خافت رحمتی علی اطاعنی و لولاک لما خلقت النار لمن
عصانی و لولاک لما خلقت الدنیا و ما در رواله باحصه مقدمه سبب ملعون شدن بنی اسرائیل
بزبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود از محرمات کانوا لا یتناهون بود از نهی
نهی کردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از معاودت حاجت کردن آن و دوام منکر
که منتهی و منع جریمی شدند ایشان ما خوذ از قول عرب که تناهی عن الامر و انتهی عنه اذا امتنع لبئس
ما کانوا یفعلون هر آینه بجزائی که بد جزاست آنچه ایشان میکردند این تعجب است از فعل قبیح ایشان
مؤکد بقسم و در این تهدید عظیمت انذار اکنی منکر فرمانید لما حضرت رسالت و وعده که آمد بمعروف
کنند و نهی از منکر و دست بنفیه را بکیرند و اورا بر حق دارند و نه از احوال اهل کتاب خبر میدهد
منزل کتب سماوی بنی نوع بشر را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد بقولوا الذین کفروا و هستند
نفی کنند [illegible] چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان
[illegible] منک لهم هر آینه بد جزاست که او را بر آن [illegible] و بر ایشان [illegible]
[illegible] روز قیامت بآن رد کرده شوند ان سخط الله علیهم تا بکه خشم کرفته

جمع کردد و فرمود که جمعی بنو دکروهی زاکندان وطعامهای طیب وخواب وسایر لذات را بر خود حرام
کردانیدند بدانید که شما را نمی فرمایم که مانند رهبانان ترسایان روزها روزه باشید بجز دین من ترک
نکاح و تحریم زنان نیست نه انکه صوم بجا را فراکیرید و در آن نشنید و با کسی اختلاط نکنید بدرستی که
امت من روزه ایست و رهبانیت ایشان جهاد است خدا را پرستید و با و شرک نیارید و حج
و عمره کنید و نماز بپادارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و انانکه پیش از شما بودند
بجهت تشدد بر خود هلاک شدند و بر خود سخت کرفتند و خدا بر ایشان سخت کرفت و انانکه
در صوامع و دیرها مانده بقایای ایشانند و بعد از ان حق تعالی این آیه را نازل ساخت تا آنکه
ای الذین آمنوا ای کروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم طیبات
پاکیزه ها را بدانکه خدای بر شما حلال کردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی و ان جه
که حرام ساخته شما را حلال کردانید و حاجت نیست که ما ذکر نکنیم ما احل الله با تدیعنی در مکذرید
بر خود و حرام مکردانید چیزی را که خدای بر شما حلال ساخته ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المعتدین دوست نمیدارد انانرا که از حد در کذرند و در کنه او رده که آیه دلالت
میکند بر تحریم کل ما احل الله من الطیبات دوم انکه بیت تا سقف
از سایر این شریعت منسوخ باد از سر این شریعت تناول طیبات و مستلذات محللة است
سوم انا منعقدی شود عهد و یمین بر ترک مکباحی که فعل آن اولی نباشد حق تعالی بعد از نهی
از این طریق اباحت امر فرمود ان را باکل ما احل الله بقوله وکلوا مما رزقکم الله
حلالا طیبا روزی مباح و پاکیزه اکرچه
در اصل حلال حلال است بس آن بر وجه تاکید است کما قال وکان امر الله قدرا مقدورا پس حلالا
مفعول مطلق باشد بغیر لفظ فعل از قبیل قعدت جلوسا و حق تعالی در موضع دیکر رزق را علی
اطلاقه ذکر کرده و هو قوله مما رزقناهم ینفقون مصداق این است که روزی مراد حلال است
واتقوا الله و بترسید در تحریم ما احل الله الذی انتم به مؤمنون آنخدائی که شما بدو
کروید کانید این استدعای تقوی هست یا طیب مطعومات محللة باطف وجوه و در آخر
آیه دلالت است بر کراهت تخلی و توحش و خروج از جمعیت با انسان تا کل و طیب و لذت
بعایشه روایت کرده که رسول صلعم بر زنان خود دخل و پا بر دوش ایشان نهادی
نیز از این خبر و سیاق در بیشتر مینماید و الیت کما ذکر ابن کثیر الله

ورده اند که بعد از نزول این دو آیه اصحاب گفتند یا رسول الله ما مطیع فرمان تو ایم اما چگونه
ما سوگندانی که خورده ایم که لا نحلف کم الله مواخذه نمیکند خدا شما را بالغو فی ایمانکم
بیهوده در سوگند ان ایتها و قوله فی ایمانکم صله یواخذکم ست یا صل لغو زیرا که لغو مصدر ست
و یا حال فی ایمانکم بدانکه علما را در معنی یمین لغو اختلاف ست بعضی گفته اند که آن بمعنی عصیان ست
و نزد بعضی آن عبارت ست از انکه شخصی سوگند خورد بظن چنان و حال انکه بخلاف آن باشد این
قول حنفی ست و نزد ابن عباس قول لا والله و بلا والله ست بقصد و کلام بدون قصد سه این قول
شافعی و اصحاب امامیه و نزد مالک لغو را ایمان سوگندیست بر ماضی یا حال صادق معی ایه است
که گفتن تعمدا کاذبا کلام از والله و بلا والله سوگند خورید بدون ایمان قصد سوگند کنید یا نه
شما را بآن معذب نسازد و کفارت لازم شما نگردد ولکن یواخذکم ولیکن مواخذه میکند
یعنی معذب می سازد شما را بما عقدتم الایمان بار بسته سوگندها را یعنی سوگند خوردن بدل قصد
آن کنید و بعد از ان حنث آن مانند و حانث حمیت ماء ملهو علیه ست باین جهت مخالف بجه سوگند
خوردن آنرا نمیشود و کفارة لازمه او میکند فکفارته یعنی کفارت آن یعنی کفارت حنث و
شکستن آن اطعام عشرة مساکین طعام اول وجه سه ست یکی از مدین از حنطه
امامیه و نصف صاع از کندم و قیمت هر یک از خرما و جو مذهب حنفی ست او سط ما تطعمون
اهلیکم و میانه انچه طعام میدهید اهل خود را یعنی اعلی نه اولی او لئیم نه ست بطعام
یعنی کفارة آن پوشیدن ده درویش را یک را یک جامه او خیر تر فرید باکفاره ان از دو کرد ان
بنده البته و نه طاست در رقبه ایمان یا در حکم ایمان مانند و سائر ست حمل مطلق بر مقید
در کفارة قتل و نزد ابو حنیفه عتق کافر جایز ست امامیه و شافعی میگویند کران طاست زیرا که کافر بسبب
بمثل آن منقاد نمی تواند شد فهو لم یجد لیس به کتابست دلیل ان کفاره تا نه روزه
تتابع آیام پس روزه داشتن سه روز ست بفور تتابع با جماع اصحاب امامیه و شافعی
ذلک انکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفاره سوگندان شما ست اذا حلفتم چون سوگند خورید
و بشکنید و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا حنث سوگند خود مکنید
یعنی سوگند بخورید بهر امری که شما را صلاح شود کذلک یبین که کفاره بیان کردن الله
بیان میکند و روشن میگرداند خدا تعالی لکم ایاته برای شما احکام شریعت اسلام را لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را

رسانیدن رسولش یعنی خود تو لی السّلام چنانچه مشاهده میشود و خود رسول را نخواهید
رسالت است از انبیا بسیاند و مراد آنست که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی صحابه گفتند تا
بعضی برادران ما که شهید باین خمر بودند و حالا بهشت مرکب خلیده اند چون باشد حال ایشان آیه
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نفی است برانکه ایمان آورند و عملوا الصالحات بشارت
ستایسته جناح گناه فیما طعموا ابدا آنچه خورده اند اذا ما اتقوا چون بپرهیزگار باشند از حرام
وآمنوا و ثبات و بروزیده باشند بر ایمان و عملوا الصالحات و ثابت شده باشند بر عمل صالح
ثم اتقوا و آمنوا پس ثابت و مستمر شده باشند بر تقوای خود ثم اتقوا پس ثابت شده باشند
بر بهترکاری از معاصی و احسنوا و نیکوئی کرده باشند و استغال نموده اند در اعمال جمیله بامتثال حسنه
یا احسان بغیر کرده باشند غرض از تکرار مبالغه است بر سوخ در ایمان و انفاذ دوام و استمرار در
اعمال حسنه واللّٰه یحبّ المحسنین خدا دوست میدارد نیکوکاران را و مراد بمحبت خدا بایشان
اعطای ثواب است و اکرام بمقابل آنان آورده اند که در عام الحدیبیه چون مسلمانان محرم بودند و نصیب
صید بسی شد جانوران شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کردند بمیان رخت و بارو خیمه ایشان در میان
آمدند و ایشان بسبب احرام از حرمان شکار متالم بودند و این ابتلا بود از جانب حق تعالی بایشان و جمعی
نهی از آن و گویند خر وحشی نزد ابو البشیر بن عمر آمد وی نیزه بوی زد و او را بکشت و مرد مان او
اعلام میکردند نزد رسول آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید حق تعالی این آیه فرستاد که یا
ایّها الّذین آمنوا ای گروه گرویدگان لیبلونّکم اللّٰه هر آینه می آزماید خدا شما را یعنی با شما
معامله آزمایندگان می کند بشیء من الصّید بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود در عالمیان
که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام انه در حکم الهی نموده از آن مجتنب می گردد و تقلیل و تحقیر
در شیء جهت تنبیه است بر آنکه هیچ ابتلا مانند ابتلای ببذل نفس و اموال نیست پس هر که بر این امر حقیر
ثابت قدم نشود چگونه در چیزی که اسف و اهمیت است از آن ثابت قدم خواهد بود و در زید و قوله تنالهٔ
ایدیکم صفت شیء یعنی چیزی قلیل حقیر از صید که میرسد بدان دست های شما و رماحکم و نیزه های
شما و این ابتلا برای آنست که لیعلم اللّٰه تا بداند یعنی متمیز سازد خدای من یخافه انکس را
که از عقاب وی بترسد بجهت قوت ایمان از کسی که از عقاب او نمی ترسد بجهت ضعف ایمان
و ذکر علم نموده و مراد اظهار معلوم و ظهور آن فرموده و من تعدّی بعد ذلک هر که تجاوز نماید بعد
باستدای تحریم او بصید یا دوستان خدا بعد ازین شوخ تا کسی که از وی میترسند بالغیب

عفا الله در گذشت و عفو کرد «و اما عما سلف از آنچه گذشته است که صید میکرده در جاهلیت و یا آنچه قبل از تحریم بود «و من عاد» هر که باز گردد بمثل این عمل «ینتقم الله منه» پس انتقام کشد خدا از و در این جواب شرط است و تقدیر اینکه فینتقم الله منه «والله عزیز» و خدا غالب است در حکم خود «ذو انتقام» خداوند انتقام هر کس که اصراری کند در معصیت بدانکه در این مقام احکام متعدده است اول آنکه اختلاف است در صید مفهی در حالت احرام نزد ما نهی هم صید است کما کول اللحم باشد این قول شافعی است و ابو حنیفه گفته که هر حیوانیست که وحشی باشد خواه ماکول اللحم باشد خواه نباشد و اصحاب امامیه گفته اند که صید حیوان محلل مطلقا حرام است اما در محرم حیوان است شبیه و گفته اند و ذئب و دب و بربوع و فنفذ حرامست نه غیر آن دوم آنکه صید حرم بر هر محرم حرام است احرام بحج باشد خواه انکه بحج و عمره خاص باشد بالجمله بحث عموم لفظ سیوم آنکه جزا صید و بحث در جمیع انواع اتلاف خواه عمدا باشد باخطا یا بنسیان خواه آنکه متلف آن ذاکر احرام خود باشد در حالت عمد یا نه چهارم آنکه نزد ابو حنیفه مراد بمماثلت قیمت است پس نزد او صید را قیمت باید کرد آنگاه قیمت او صرف هدی باشد مخیر است میان آنکه اهدی کند نحر و میان آنکه بقیمت آن طعام بخرد و بهر مسکین را نصف صاع گندم بدهد و از غیر گندم صاع و گر خواهد بعوض طعام هر مسکین یک روز روزه دارد و اصحاب امامیه نقیض صید می کنند بانچه او را مثل باشد از نعم چون نعامه که بدنه مثل اوست و حمار وحشی که بقر مثل اوست و ظبی که شاة مانند اوست پس مماثلت واجب است بانچه او را مثلی باشد و در این قسم انچه جزای آن معین است پس آن معین واجب است و غیر آن اگر معین نیست پس قیمت آن واجب است بحکم آنکه خلاف است در این که ابدال در اقسام ثلاثه بر تخییر است یا بترتیب ظاهر آیه جزا و برای تخییر موضوع شده باشد که انتقال بطعام جایز است الا بجبر از بدنه و شبه آن و انتقال بصیام صحیح نیست مگر با عجز طعام ابو حنیفه و شافعی هر دو اول اند و بعضی از علماء امامیه بتخییر حکم کرده اند و بعضی بر ترتیب رواست که چون امام رضا علیه التحیة والثنا از زهر داد مردمان زبان بملامت او گشودند و در باره او جزها میدادند خواست که تلافی آن کند پس بسر خس محمد نقوی را از مدینه بیاورد و او را اکرام و اجلال کرد چون مزید عقل و فضل و علم و ادب و حکمت او بر مامون ظاهر شد رغبت کرد که دختر خود را باو دهد با انکه در صغر سن او و بنی عباس نزد مامون آمدند و گفتند ای امیر چگونه روا باشد که شرفی که در خانواده ما واقع شده از دست می دهی گفت چگونه نگفتند که عزم کرده ام که با پسر رضا سوا [illegible]

از نصاری بودند تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمر عاص بود با
ایشان همراه بود چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود
و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت مخفی ساخت مرض وی مستدام یافته
نمیرم وعدی را وصیت نمود و امتعه و را با اهل و رسانیدن آن بعد از وفات او بخوت و امتعه
بجوزه تصرف در آورد و دو انای از نقره که بر منقش ساخته بودند و سصد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه او برداشت و باقی بدو باز دادند و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آنگاه
صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند چون انای مذکور در میان رخوت یافت
نشد رجوع بمیم و عدی نمودند و ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی
آوردند این آیه نازل شد یا أیها الذین آمنوا إذا حضر کروید کان در آنچه بشما فرموده
شهادة بینکم لواهی وصیت است در میان شما در بعضا وی گفته که این مبدا است که خبر آن
محذوف است در تقدیر فیما امرتم شهادة بینکم یعنی بر شما شهادت کواهی و اضافه شهادت بر
بطرف بر سبیل اتساع و قوله اذا حضر ظرف شهادت یعنی کواهی در وقتی که حاضر شود
و وضع اذا در آنجا لمعروف علی انه یراد به المشارفة چون مشرف بر موت شود و علامت
مرک بر او ظاهر گردد یا بدله کواه کردانند حتی الوصیة بنکاه وصیت او این بدل از اذا است
و در ابدال او تنبیه است بر آنکه مدار امر بر وصیت است که تهاون نکنند در وصیت و وی نواند بود
که حاضر نباشد یعنی حاضر شود موت در وقت وصیت اثنان فاعل فعل محذوف است
ای لیشهد اثنان و فایدهٔ بیان تعداد ایشان تقریر حکم است در نفس دو بار که آن اجمال و
تفصیل است که لفظ ادای شهادت بدلالت وی تواند بود که شهادت بینکم مبتدا باشد
و اثنان خبر آن بر حذف مضاف ای شهادة اثنین یعنی شهادت در میان شما شهادت
دو کس است ذوا عدل منکم که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان
یا از اقارب شما و اخران قوال اکنت اوآخران عطف است بر اثنان یعنی دو تن من غیرکم
از غیر شما یعنی از جانب شما یا از اهل ذمه و کوئید مراد از جانب مبت اند که مسلمانان باشند و
اول اصح و اشهر است و نزد بعضی آنست که آیه منسوخ است چه شهادت اهل ذمه بر مسلمانان باشد
مسموع نیست باجماع حاصل کردن دو تن عدل از مسلمان کواه کردانند اگر منتفی باشند دو کس دیگر
که غیر از اهل اسلام باشند کواه کیرند ان انتم اگر باشید ضربتم فی الارض بر سفر شوید در زمین

فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد شما مُصِيبَةُ الْمَوْتِ مصیبت مرگ یعنی نزدیک شوند بمرگ جواب شرط محذوف است که
مدلول علیه واخوان من غیر کم ست ان شرط و هر احمال معترضه ست و فایده ان دلالت بر انکه سزاوار آنست
که دو کس از شما گواه شوند اگر متعدد باشد همچنانکه در سوره نساء فرموده تَحْبِسُونَهُمَا صفت اخران ست
یعنی نگاه میدارید دو تن دیگر از غیر شما که بار ارند انا را مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر از اماکن
عزم مردمست که اهل حجاز بعد از نماز عصر سوگند می دادند بجهت اجتماع مردمان در ان وقت فَيُقْسِمَانِ
بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بحدا ان اگر شک داشتید شما در ان یعنی اگر وارثی از ورثه
شما امین نباشد از جهت شتابی که در مقدمه علیست ان از غیر ما معترضه که مفید اختصاص
قسم بحال ارتیاب و عموم سوگند آیت ان ما شد ابدا یا بدل منکر یا بل سوگند نمیدهیم آن را که
آن مال اوست یعنی بر ادای طمع مال او سوگند دروغ نمیخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى اگرچه مقسم له خویش
باشد که سوگند دروغ یاد نمیکند وَلَا نَكْتُمُ وَنمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدا را یعنی ما را ما فامت
ان وموده اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آن وقت که چنین کنیم لَمِنَ الْاٰثِمِينَ از گناهکاران ما شیم بعد از
نزول ان آیه حضرت رسالت مرتبه وعدی [illegible]
نکردند و ان سوگند راستی میخوردند [illegible]
و رجوع اثبان یافتند و میان ان [illegible]
و ان ان می گفتند که ما این طرف [illegible]
پیش او رفتیم و یکبار دیگر [illegible]
بود عَلٰى اَنَّهُمَا بر انکه ان دو گواه اسْتَحَقَّا آثَامًا [illegible]
و سبب ان انهم سوگند کاذب ان [illegible]
مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ آثَامًا [illegible]
کرده ان دو گواه روا داشتند بر اسلامیت بجهت خیانت [illegible]
صفت الذین ست و یا بدل ان یعنی الذین مقدم اند بر احالت [illegible]
بحال موصی مراد اولیای میت اند بر انها حق و اولی اند شهادت ان دو یا [illegible]
نمیشناسیم بر خیانت ایشان و شاید اولیان چون بعد از ان محکوم شدند ان دو گواه اولیان و یا خریدان
و بر هر تقدیر ان دو گواه بر خیانت فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ پس قسم خورند بعد الشهادة لَشَهَادَتُنَا احق از شهادت ایشان
هر اینه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی ان دو تن که قبول ان گواهی واجب کند وَمَا اعْتَدَيْنَا

حجتیست بر قوم تا گوا گویند بما ان کما اعلمنا و بیست علامت دیگر که علم او محیط ست بآن انچ
میدانی و بما دانی انگه بدرستی که تو انت علام الغیوب توئی و انتظار تان با پسند نیامد
یعنی چه اجابت کردند بزبان و با نچه ظاهر کردند وجه در دل خان داشتند یعنی ما را علم نیست بباطن
احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مترتب می شود و در این آیت دلالت ست بر اثبات معاد
و حشر و نشر اذ قال الله چون گفت حق تعالی منصوب ست باضمار اذکر یعنی یاد کن چون گفت حق تعالی
یا عیسی ابن مریم ای عیسی بن مریم اذکروا نعمتی علیک یاد کن نعمت مرا که افاضت کرده ام بر تو
و علی والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک ظرف نعمتی ست یعنی نعمت دادم ترا در وقتی و تقویت
کردم ترا باجا اسمانی از ان یعنی در حالتی که نبوت و مقدر کرده اند م بر ابن روح القدس بجبرئیل
یا کلام که بدان احیای دین کردی یا احیای نفوس کردی بحیات ابدیه که بدم مر اد بآن انجیل ست
تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد در حالتی که کائن بود در گهواره و این معجزه
نبود و کهلا او در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بر وجه فصاحت و بلاغت
و در این آیه استدلال کردند بر نزول عیسی علیه السلام چه او با تفاق علما قبل از سن کهولت باسمان
رفته و در همان سن نازل خواهد شد و بعد از سن کهولت نخواهد رسید و علمتک
الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختم ترا جنس کتب یا کتابت خط و الحکمة و فهم چیزها
و التوراة و الانجیل و معانی توریت و انجیل و ذکر ان بعد از کتاب جهة مزید فضل و شرف
ایشان بود و با تفصیل بعد از اجمال و اذ تخلق و وقتی که می سازی من الطین از گل
کهیئة الطیر مانند شکل مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس بدمی در ان صورت
شکل ساخته فتکون طیرا پس می شود مرغی باذنی بفرمان من و تبرئ الاکمه و از علت
نابینائی بیرون می اوری کور مادرزاد را و پیس را و درست میکنی و الابرص و پیس
را بفعلی عجب می سازی ابرص را باذنی بفرمان من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون
می اوری مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بامر من و مزید تبیین و تفسیر این آیه در
سورهٔ آل عمران گذشت و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون کفایت کردم از تو بنی
اسرائیل یعنی یهودان عنک از تو قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم ظرف کففت ست یعنی شر
ایشان را از تو کفایت کردیم وقتی که آمدی بود ایشان را بالبینات بمعجزه ها یی روشن
که مشاهده کردند فقال الذین کفروا منهم پس گفتند انانکه کافر شدند از بنی اسرائیل

[illegible] بیان نفع میکند بقولہ تجری من تحتہا الانہار از زیر درخت آن باغہا آن جوہا جاریست فیہا دائما کہ
ہمیشہ در آنہا جاوید باشند در آن آیہ اثبات این تاکید خلود است یعنی زمان بودن ایشان نہایت ندارد
رضی اللہ عنہم خوشنودیست حق تعالی از ایشان بطاعت و اطاعت و رضوا عنہ
خوشنود باشند ایشان از خدا بنیل کرامت ذلک ان دخول جنان باحصول رضوان الفوز
العظیم رستگاری بزرگست بعد از آن تنبیہ می کند بر کذب نصاری و دعوی ایشان
در مسیح و ام او بقولہ للہ ملک خدایراست نہ غیر او ملک السموات والارض بادشاہی آسمانہا
و زمینہا و ما فیہن و آنچہ در سموات و ارضین ست و ہو علی کل شئ قدیر و او بہمہ چیز توانا
بقدرتی کہ از ضعف و عجز منزہ و مقدس ست و من فہم تکلف برای آنکہ ما را اطلاق می کنند
بر ہر چہ متناول جمیع احاس ما ست پس او اولی باشد ما ارادہ عموم از زمین و توحید ارض بجہت
تفخیم ل سموات ست کویند این آیہ جواب سوال مقدر ست کہ کلام سابق متضمن آنست کہ
قبل من تبعہ ذلک الفوز العظیم در جواب آن فرمود کہ الذی لہ ملک السموات والارض سورۃ
الانعام مکی ست بغیر از شش آیہ و بقولی سہ آیہ من قولہ کہ ان قل تعالوا ست تا آخر سہ آنہا
و عدد ایات صد و شصت و پنج ست بعد دکوفی و صد و شصت و شش ست بعد دشامی و صد و شصت
و ہفت حجازی از ابی عبد اللہ محرم مرویست کہ آن حضرت فرمود کہ ہر کرا با خدا حاجتی باشد و خواہد
کہ آن برآورد شود باید کہ چہار رکعت نماز بکذارد بفاتحۃ الکتاب و انعام و بعد از فراغ از قرات
گوید یا کریم یا کریم یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا من ہو کل شئ یا سمیع الدعاء یا من یغیث اللہفان و
یا من یفرج الکرب العظیم یا رحیم یا رحمن یا من رحمتہ وسعت کل شئ ارحم ضعفی و فقری و اغنی و مسکنتی یا من رحم الشیخ یعقوب حین رد علیہ یوسف قرۃ
عینیہ یا من رحم ایوب بعد طول بلائہ یا من رحم محمدا من البتیم و آواہ و نفر علی جبابرۃ قریش و
طواغیتہا و اکفنی یا مغیث یا مغیث یا مغیث و این دعا را چند بار بخواند بحق آنخدائی کہ نفس من
بید قدرت اوست کہ اکر بایں نہج دعا کند و بعد از آن حق تعالی حوائج خود را بطلبد او سبحانہ انرا بوی عطا
فرماید و خواص قرات این لا انعدد و لا تحصی ست کہ ذکر آنہا بعد از اطناب می کشد بنا بریں باین بدو آیت اکتفا
نمود و لیس اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ حمد و ستایش مر خدا بر است
و مرجع ہمہ ثنا و حمد و ستایش اوست الذی آنخداوندی کہ بقدرت کاملہ خلق السموات
بسنجیدہ ابدون عمدی و مدد و الارض بدید آورد زمین را بی اصل و مادہ و جمع سموات بدون

ارض با انکه ارض مثل سموات است در عدد بحث آنست که طبقات سموات مختلفه بالذات و متغایره
و حرکات اند تخالف طبقات ارض که متحد بالذات و الصفات است و تقدیم آن بر ارض
بحث تقدیم آنست چه مروی است اسمانها را روز یکشنبه آفرید و زمین را روز دوشنبه و جعل
الظلمات و النور و پیدا کرد تاریکیها و روشنائیها را این اقوال رد قول مجوس است که گفته اند الله
خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت پس حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت هر دو آفریده من اند و نزد
اکثر مراد از ظلمات کفر و نور ایمان است و گفته اند که آن جهل و علم است و نار و جنت و جمع ظلمات بجهة
کثرت اسباب آنست بخلاف نور که از جنس واحد است و تقدیم ظلمات بر نور جهت آنست که از فتاده
مرویست که حق تعالی اول ظلمات آفرید بعد از ان نور همچنانکه اول دوزخ آفرید بعد از ان بهشت بخت
آسمانها را خلق فرمود بعد از ان زمین ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ یعنی انانکه کافرشدند با پروردگار خود
یعدل کون عدول میکنند از و بعبادت غیر او از اوثان و جهت ان کفران نعمت او می کنند بمحض
مشیت آنست که حق تعالی خلق این آشیا کرده که بحکمت قادر بر خلق آن نیست و ما را اسباب تکوین
و تعیش ایشان کرد انیده پس حق آنست که بر ان کفران نکنند هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
من طین بنا فرید شما را از گل و گوید که در کلام مضاف مقدرست ای خلق اباکم یعنی آفرید پدر شما آدم
از گل ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد مراد اجل موت است و اجل مسمی
عنده مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک اوست یعنی اجل قیامت که کسی علم بآن
ندارد و بعد از انقضای آن قیامت باشد پس اجل اول مابین خلق موت است و ثانی مابین موت و بعث
و اجل همچنانکه اطلاق می کنند بر مدت و اطلاق آن بر جمله مدت نیز کنند و اجل نکره است تخصیص یافته
بصفت لهذا مستثنی شده از تقدم خبر ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آورید در بعث یعنی
بعد از ان که ثابت شد که بدو خلق از اوست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدو است چه هر که قادر است
بر خلق مواد و جمع آن و ابداع حیات در ان و ابقای آن تا وقت حلول اجل آن هر اینه اقدر خواهد بود
بر این مواد و احیای آن تا نگاپس آیه اول توحیدست و ثانیه دلیل بعث بدانکه اجل نزد ما عبارت است
از حلول موت خواه بعد از بموت خود بمیرد یا به سببی مانند قتل و حرق و غیر ان و اخلاقست در اله
دگر بسبب ضد هلاک تبدی او زنده بماند یا الی الغور یا بعضی با دال رفته انند یعنی بنا و حق آنست
که در حق صاحبات موت هر دو حالتی ست همانکه در کتب کلامیه وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ
او ست معبود و مطاع و مسجود همچنین در آسمانها و زمین ها و ما بین را جهوی تعالت

وخبر است بالله والله مبتدا و مخبر و جار مجرور متعلق بنستعین بسم الله وکلام مقصور است وخبر
جمله آنست که مستحق عبادت است و بسموات و ارض و آنچه در ایشان است غیر او
وجفر کم و این جمله خبر ثانی است یعنی اوست خداوند شما خلق و اوست که در آسمانها و زمینها میداند
انچه استسرار شماست یعنی انچه در دل نهان دارید و انچه بزبان آشکارا میکنید در جمع گفته که ضمیر هو ضمیر فصه باشد
والله مبتدا و یعلم خبر آن یعنی شان و قصه این ست که او بنهانه میداند پوشیده و علانیه شما را و یعلم
ما تکسبون و میداند انچه میکنید از خیر و شر و شما را بآن جزا و سزا خواهد داد و بعد از ان گفت که حق تعالی
فی فرماید که من میدانم انچه می کنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیه یا موجب تنزل
بدرکات حیوانیه بعد از ان خبر می دهد از حال کفار بقوله و مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بایشان کافران
هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات او چه بر وزکار ایشان که او دلالت بیّنه ست بر توحید و یا معجزات
هادیه بر صدق رسول مقبول چون انشقاق قمر و انفلاق سنگ و تسبیح حصی در دست و یا نمی آید آیتی از
آیات قرآنی بایشان إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر هستند از ان آیات اعراض کنندگان یعنی
قرآن فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ پس بتحقیق تکذیب کردند بقرآن در حینکه بایشان آمد و معنی اینکه
اعراض کردند از قرآن و تکذیب نمودند بآن حال انکه ان اعظم آیات ست پس چگونه اعراض
نکنند از غیر آن فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی غالب شود بر
ایشان أَنْبَاءُ ما کانوا بِهِ خبرهای انچه بودند بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و بوقوع آن
نمیدیدند بعد از ان تحذیر ایشان میکند بانچه پیش امم سابقه و ایشان نازل شد و می فرماید
أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریه کَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمان که در ان پیغمبر بود یا صاحب مناصب او
باشد و گویند قرن مدت اغلب اعمار مردمان که آن هفتاد سال ست و نزد بعضی دیگر هشتاد
سال واضح آنست که قرن اهل هر عصری اند که در میان ایشان پیغمبری بوده باشد و یا نائب او اگرچه
علما باشند خواه آنکه مدت قلیله باشد یا کثیره و مویدان ست قول پیغمبر که خیر کم قرنی ثم الذین یلونهم
و اسناق از قرنت ست پس معنی قرن افزان مردمان ست در عصری پس صفت اهل قرن می کند که
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی ایشان قرنی بودند که ما ملک کردیم ایشان را در زمین تمکن و قدرت
داده بودیم ما را که بسهولت در جمیع امور از خلاد تصرف می نمودند ما لم نمکن لکم انچه شما را تمکین
ندادیم بآن و آن مشتمل بود بر مال و عمر دراز و قوت تمام و صحت حال و یاری خدم و حشم

وحشم وأرسلنا السماء عليهم مدرارا بران ابرهارا از آسمان بر ایشان میبارانیدیم
وجعلنا الأنهار تجري من تحتهم معرفت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور منازل ایشان که بران مشرف بودند آنها را بکبر در تحت تصرف
بعضهم بعضا هلاک کردیم الیشان را بکناهان شان وسوء تدبر انها را ان قوت و نعمت
وانشانا من بعدهم قرنا آخرین از پس هلاک ایشان گروهی دیگر را
یعنی بحیثیکه قادر بود بر انکه بلا کند قرون سالفه را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قومی
دیگر را و بلا در ابواسطه ایشان معمور دار را از خرابی یعنی قادر است که مثل این فعل را از
حق شما بجا آرد پس ازین متنبه شده از خواب غفلت بیدار شوید و با نبات تمام قدم بایمان
و اسلام نهید تا از مثل این نوع عذاب برهید و در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن
خویلد بحضرت رسالت پناه گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که بما نوشته
با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب خدا است و آورده ایم و در
نوشته در کاغذ گهسوه بایدیهم پس مس کنند و بخوانند آنرا بدست های خود یعنی رای العین
بینند و بعین الیقین بدانند که آن نوشته از خداست بدون تطرق شایبه شبه در ان آنگاه
ان الذین کفروا هر آینه گویند از روی عناد و جحود دانسته کافرانند انما انت ابن آنچه
اورده با الا سحر مبین مگر جادوی روشن بر همه کس و نیز از جواب کفار خبر می دهد که
وقالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرستاده نشد بر محمد فرشته که گوید
این بمردم و لو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته را لقضی الأمر هر اینه حکم کرده شود
بهلاکت همه خلق ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک جنسه ذلی یعنی
فرشته نازل گردد بر وجهی که او را معاینه بینند چنانکه اقسام آرند بهلاکت الحق
آنچنان تصدیق نمایند الهی جاری شده که اگر معاینه بینند فرشته را مانند طلب کرده اند
هلاکت آنان را چنانکه بر امم سالفه جاری شده است همچنان قوم عاد و ثمود و غیر آن

آخر کار تکذیب کنند کان یعنی کافران که امید در انکار امکنه که بجهت حق تعالی ایشان را هلاک کرده در
بعذاب استیصال تا امان اعتبار کنند و از کفر و طغیان باز ایستند و مقتضی آیه آنست که
سبب نظرست و علت آن فکانه قیل لیعتبروا والاجل النظر و لانسیر واسیر الغافلین قل بلوای
محمد یعنی بپرس از ایشان از روی تعجب لمن ما فی السموات والارض مرکر است انچه
در آسمانها و زمین هاست از روی خلق پس اگر جواب دهند که مر خدایرا است حجة لازم ایشان
شود و اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قل لله بگو از روی تقریر که مر خدایرست یعنی باتفاق
ما و شما مالک جمله اوست نه غیر او از اصنام و جز ان است مستحق عبودیت آن باشد نه او
ما سوای آن کتب نوشته ست حق تعالی علی نفسه بر ذات خود یعنی التزام نموده و خود
لازم گردانیده ست از روی لطف و تفضل و احسان الرحمة رحمت را و آن به نوعی متعدیست
و از جمله آن هدایت الدست از معرفت خود و علم بتوحید خود و انزال کتب و ارسال رسل کفار به کفر و
عدم استعجال عذاب تا یکمن که ایمان آرند و بنزدیک رحمت ست قبول توبه و عفو از معصیت
در احادیث آمده ست که حق تعالی کتابی نوشت سر بسر ها و یا فوت و لوح و قلم
و مداد و ما الله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان رضی الله عنه روایت کرده که حق تعالی را
جزو رحمت ست یک جزو آن در دنیا منتشر شده و همه موجودات از نتایج آن یک جزو ست
و نود و نه جزو در خزاین کرم خود نهاده چون روز قیامت رسد یک جزو را با آن نود و نه
جزو ضم کند و بر سر کنه کاران مبارد و آیت ان ربک لبالمرصاد و از جمله نقاب است که حق تعالی رحمت
را بر نفس خود لازم گردانیده برای امت محمد مصطفی صلعم تا نیکی ایشان را بجهل تعذیب نکند خطا
ایشان ماضیه را بلکه عذاب این امت را تاخیری میکند و اعمال ایشان می نماید و این محض لطف است
تا بجهت اعمال در آخر عمر تایب و نادم و بحضرت او رجوع کنند اگرچه متصف بموت رسیده
باشند قوله لیجمعنکم الی یوم القیمة استیناف ست و قسم برای وعید بر اشتراک مشرکان و اغفال ایشان
نظر را در وقایع امم سابقه بر اینه جمع میکند حق تعالی شما را در قبور و ایشان باشید الی
یوم القیمة تا روز رستخیز و شما را جمع میکند بر قبور قرنا بعد قرن تا روز قیامت که زمان
بعث شماست از قبور پس دران روز جزا دهد شما را بر انچه اکنون اغفال و گفته اند که
این مدل صحت بعث رحمة چه از جمله رحمت اوست مردمان ست و انعام بنوعی بر ایشان
پس منعمی که ایشان را بر ایمان حق تعالی بر ذات خود واجب گردانیده که ایشان را بعث کند در روز قیامت

لانکون نباشد فلانی لانخاف نکوئد ترسی کہ من می ترسم از ان عصیت سر پیچی اگر عاصی شوم بامید
نیوورد کار خود و نه ایمن از پرسیدن عذاب یوم عظیم از عذاب بزرگ روز قیامت علی
شرط معتبر ضرست میانہ فعل و مفعول بہ وجواب این محذوف است جملہ است بران متنی
یصرف عنہ ہر کہ گردانیدہ شود عذاب از و وی خفض بصفہ معلوم میخواند یعنی ہر کہ بگرداند خدا
عذاب را از وی یوم میان در ان روز بر ہر کہ فقد رحمہ لیس بدرستی کہ بخشایش کردہ است
حق تعالی او را یعنی از عذاب دوزخ رہانیدہ و بنعیم ابدی رسانیدہ و ذلک و ان صرف
و یا بخشایش خدا الفوز المبین رستگاری ہویدا است بعد از ان بیان می کند معبودان اہل شرک
بر سبیل خبر و شر و نفع و ضر قادر نیستند او سبحانہ و تعالی بران تواناست پس مستحق عبودیت ماند
مانہ انما و ان یمسسک اللہ بضر و اگر برساند حدا بتو بلیتی و سختی چون فقر و بیماری یعنی بعدیت
یعنی اگر چنان کند کہ ضرر کند ترا فلا کاشف لہ پس نیست ہیچ بازدارندہ ان الا ہو مگر او یعنی
ہیچکس قادر نیست بر کشف و منع آن مگر حق تعالی و ان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکی یعنی توانگری
نماید کہ خیر مس کند ترا بعد انکہ جواب شرط نافی محذوف ہمای فلا راد لفضلہ و نعمتہ علی بعل منتفی فلا
پس او بر ہمہ چیز از بہا و غیر آن تواناست و قدیر الہ بر چیزیست کہ بیان کردہ شد از مقدور و معجزہ چنین
کہ منتفع بہ شوند از ان از ابن عباس مروی است کہ کسری فارسی اسدی لبنی زریق در میان مصحابہ ان و متاد
بروزی آنحضرت بر او سوار بود و مرار ردیف خود گردانیدہ در اثنای راہ می فرمود کہ حدہ و خدایر
نگاہ دار تا او را نزد خود یابی و با حدا در ما ان را حفظ آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند
چون خواہی کہ چیزی طلبی از خدا طلب و چون طلب یاری کنی از وی یاری طلب کہ قلم رفتہ با نچہ بود تا
اگر جملہ خلایق جہد کنند برای تو کہ چیزی بنویسند مانند از نچہ وشتہ و خدای برای تو ننوشتہ باشد نتوانند
اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و الا صبر کن کہ در جہاد دل بر انچہ تو از ان کارہ باشی خیر
بسیار است و بدانکہ نصرت با صبر است و فرج با اندوہ و دشواری با آسانی و راحت با نعمت و در پی
با تو نیکی و ہو القاہر فوق عبادہ او است قہر کنندہ و غلبہ نمایندہ فوق عبادہ بالای بندگان
خود و قہر و قہریت بمعنی است لغۃ غلبہ و استعلا و غالبیت او ست بقدرت و قہر بر
ہمہ مخلوقات و ہو الحکیم او است محکم کار در صنع آب کردہ در تدبیر خود الخبیر
از حال بندگان و مصالح امور ایشان در خیر و شر نفع و ضرر و سقیم و
صحت و قبیح و حسن و مفاسد ایشان و غایت او نہ تہدی بلکہ ما نا
بہ محض عدل بود نہ از

بسیاری از ایشان گفتند ای محمد ما کسی را ندیدیم که ترا تصدیق کند جز از احبار یهود
و علمای نصاری بپرسیدیم که صفت این مرد در کتاب خود دیده اید یا نه گفتند اکنون کتابی
بنامی که گواهی دهد بر صداقت تو بر حقیت کتاب تو حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در
جواب ایشان که ای منکران چه چیز است اکبر شهادتی که بزرگ تر از روی گواهی لفظ شیء
واقع میشود بر هر موجودی و در سورهٔ بقر تفصیل آن گذشته مذکور گردیده قل الله ثم
بالله ان که الله تعالی اکبر و اصدق است در شهادت شهیدا گواه است بینی و بینکم
میان من و شما یعنی او گواه در حقیت من در دعوی و ابطال ان شما در تکذیب این کار میت
بسبیل ابتدا و می تواند که الله متعهد جواب باشد زیرا که چون حق تعالی شهید است پس
شهادت او البته از جمیع شهادات خواهد بود و او حی الهی یعنی القرآن و من وحی
کرده شده است این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و من بلغ عطف است بر ضمیر منی بکم
یعنی تا بیم کنم شما را ای اهل مکه و هر کس را که برسد به او قرآن از عرب و عجم و اسود و احمر و جن
و انس و یا انذار میکنم شما را ای جماعتی که موجود بدید و هر کرا که این قرآن او را برسد تا بروز
قیامت این دلیل است بر آنکه احکام قرآن شامل جماعتی است که معاصران آن حضرت بودند
و آنها که بعد از ایشان شدند و بعد از آن برسیل توبیخ و ابتا میفرماید آئنکم لتشهدون
آیا شما بدرستی گواهی میدهید ان مع الله آلهة اخری خدایان دیگر که بتان
اند قل لا اشهد بگو من گواهی نمیدهم قل بگو بلکه گواهی میدهم که انما هو خبر این نیست که
الله واحد خدا نیست یگانه و من بریء وجه گواهی میدهم که و انتنی بیزی ام و بدرستی
من بیزارم مما تشرکون از آنچه شریک می آرید بوی از اصنام و غیر آن از اول سورة
تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مر بعد از آن اغاز حدیث می کند با اهل کتاب و میفرماید که
الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریت و انجیل یعرفونه
نکو می شناسند رسول خدا را بصفتی که مذکور است در توریت و انجیل کما یعرفون
همچنانکه می شناسند ابناءهم پسران خود را بصفت و صفت ایشان از عرایس الخطاب معلوم است
که از عهد آدم علیه السلام تا بعهد ما هیچ کس فرزند خود را بدان صفت که خدا از آن خبر میدهد که چون معرفت
شناخت بر فرزندان خود و چون بعد از این سلام بر او گفت که من بریء وجه و صفتی که
[illegible]

پیغمبر خود را در میان نهاد ان عرض گفت خدای توفیق توکرد و گفت که منی معبد الله تعالی صحت و صدقت
بعد از خال کردن با وجود تقریر الشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف آن نمی کنند خبر
دیگر الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن
فهم لا یؤمنون پس الشان ایمان نمی آرند و اعتراف نمی نمایند بصدق محمد بحجت قاطعه
و نجود با وجود آنکه متیقن اند در نفس که محمد آن پیغمبر است که نعت و صفت او در توریت و انجیل
مسطور است و من اظلم و کیست ستمکار تر ممن افتری از آنکس که افترا می کند و می بندد علی
الله کذبا بر خدا دروغ را بانکه ملائکه دختران وی اند او کتاب با یا قدیا تکذیب کنند
بایات او را که قرآن است و آیات صحف و شعر و کهانت نامند و ذکر او با نکه الشان جامع
این هر دو بود و جهت تشبیه است بانکه هر کدام یکی ازین امور است ظالم ترین مردمان است بر
نفس خود انه لا یفلح الظالمون بدرستی که الشان این اند که رستگار نشوند ستمکاران را
چاره نیست که ظلم از انها باشد در نفس وجود و انکار و یوم نحشرهم جمیعا منصوب باذکر یعنی
یاد کن روزیرا که حشر کنیم همه الشان را از عباد ان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی
توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند این شرکاءکم کجایند انهای شما که
خدایی میساختید الذین صفت شرکاست یعنی آنچنان خدایان که گمان
بردید انها را از شریکان خدایا تضیعان شما کلامه در این تقدیر است که تزعمونهم شرکاء از ابن
عباس مرویست که در قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده بمعنی کذب است از مقاتل مرویست که چون
مشرکان ببینند که حق تعالی موحدرا بیامرزد و از خطای الشان در گذرد با یکدیگر گویند که بیائید
که ما موحد شویم تا شما را نیز بیامرزند و چون حق تعالی همه الشان را در عرصه محشر جمع کند با الشان
خطاب کند که این شرکاء کجا بند انند که حق تعالی میداند که الشان در دار دنیا شرک با وی
آورده اند و گمان ان امر و زنفع با الشان نمیدهد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت
الشان که توهم کرده باشند که الشان مختص متعبود از عذاب و این ما خوذست از فتنت الذهب
اذا خلصته و با فتنه کفر است مراد عاقبت و سرانجام الست و با معنی جواب تسمیه
فتنه بفتنه بجهت آنست که کذبست یا آنکه از بعضهم جلامن گویند الا آن قولهم تبرا انکه گویند
و الله ربنا آنچه ما میگوییم بر زبان ما جاری میشد که ما مشرک نبودیم و این از غایت ترس
بعضی بر وجه کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم با الله

ایشان نفرا و لیکن از فرط نخوت و حیرت باین قایل شوند همچنانکه گویند بنا حر جنا منها با انکه
منبعث باشند بخلود انظر کیف کذبوا بتو انبکه چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسهای
خود بنفی شرک و ضل عنهم معبود از ایشان مانا گوا یفترون آنچه بوده باشند که
افتری میکردند از شرک یعنی نفع بایشان نرسانند در مخلصی از عذاب ابدی یا و خایب و خا
سری نمانند از انچه امید میداشتند از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان او معنی استفهام
در کیف تعجب است از قول ایشان نقل است که ابو سفیان و غیره با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
بوده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت مرتبت میکردند پس نضر بن حارث را که تواریخ
ملوک عجم خوانده و اخبار گذشتگان یاد داشته برسیدند که این چیست که محمد میگوید آن
یعنی گفت که من نمیدانم آنچه میگوید مگر لب وی جنبانده و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من نیز
احیانا برمیخوانم حق تعالی در پاسخ او فرمود و منهم من یستمع الیک و گفتیم بعضی هستند
که گوش بتو دارند و امید دارند شنوفتی قرآن میخوانی و جعلنا و گردانیدیم علی قلوبهم بر دلهای
ایشان اکنة پوششها یعنی چون که ایشان از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار
بدین مرد و امید نمیکنند در آیات قرآن مذکر انرا گویا که بر دلهای ایشان
غطاها ان یفقهوه آنکه فهم کنند انرا یعنی قرآن را و فی آذانهم و نهاده در گوشهای
ایشان وقر گرانی و وحوه تا و بیان این جمله بسبیل بتفصیل در آیه ختم الله علی قلوبهم در سوره
بقره مذکور شده احتمال دارد که معنی جمله چنین باشد که حق تعالی بعد از علم بعدم ایمان ایشان
معاقبتی ساخت ایشان را بعذاب متنوعه که یکی از آن سلب فهم و سماع بود از قلوب
و آذان ایشان و ان یروا کل آیة الایه هیچ معجزه که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها
بیان نیارند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در آیات ان چنانکه تکذیب ایشان بغایت رسیده
حتی اذا جاءوک تا آنکه چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین
کفروا آنست که حمل بعد از ان واقع میشود و در آخر حالی نیت و جواب اذا این است که یقول الذین کفروا
کویند انها که کافرند ان هذا انست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان
مندرس رستم و اسفندیار و غیر آن که نبشته در کتب آن نیست دی تواند بود که حتی جاءوک باشد اذا
جاءوک در موضع یجادلونک جواب شود ضمیر آن و اساطیر بمعنی اباطیل است و اسطوره بعد از ان
بیان عدد واحد رخصتی فرماید که دهم آیت ان یعنی نمیگذارند ان ینهون عنه و دور میشوند از و

از ایمان بر رسول یا نظر در معجزات و سماع قرآن منزول و دنیا و ما فیها عندهم خوار و بی قدر می شود انتهی
یعنی تو خود ایمان آرند و نه دیگران را که ایمان آرند که ایمان آرند و ان یهلکون و هلاک نمی گشتند کفار
مکه الا انفسهم لعین های خود را و ما یشعرون و نمی دانند که ضرر تغییرات ایشان تعدی نکند بس
تهدید است ایشان را که بگوید بقوله و لو تری و اگر ببینی ای محمد و یا ای بیننده این را اذ وقفوا علی النار
چون ماندند داشته شوند کفار بر آتش دوزخ یعنی در آورده شوند در آن به اسم بنی امری در رعایت شناعت
فقالوا آیه گویند ایشان کفار یعنی سخنی عذاب نیاد کنند یا لیتنا مرد گاشتگی کردانیده شود ما بنا و گ
نگذشتن ما بآیات پروردگار خود را و نکون من المؤمنین و باشیم از جمله یاد
دار شدگان و خاص نگذشتن و نکون را منصوب میخواند یا صار ان بعد از واو و تمنای اخرای نکذب بمجرای فاء در جواب
گفته که قوله و لا نکذب استیناف است از آن دل و یا خطاب است بر تقدیر یا حال یعنی در حالی که متمنی باشد
بل نه اینجا است که آن نویسد که چون بدنیا روند مومن باشند این اطاعت از آن دنیا ایمان بمعنوی
مبنود از تمنی یعنی زیرا که ملائکه نفس ظاهر شود ایشان را استهزاء جواب ایشان بالصریح بکذب
البته ان ما کانوا یخفون اینه و بدرستی که ظاهر شود بدایشان از نفوس و معاصی و قبایح حال خود در
می یوستند از ملائکه من قبل پیش از رجوع دنیا و لو ردوا و اگر باز گردانیده شوند که در
[illegible] بعد از موقوف در عهده حد [illegible] و ما [illegible] و انهم لکاذبون در قول و اعتقاد
جنس کفار [illegible] بعد از یاد کرد مذاب و عقاب متقدم [illegible] و انهم لکاذبون در قول و اعتقاد
ایشان در رجوع گویا ایشان در وعده ایمان مدت اینجا موالی متقدمین [illegible] یعنی چگونه صحیح باشد
کذب و حال انکه در رجوع باشد جواب آنست که بعضی تمامی کلام را [illegible] نموده اند بعد امری که تمنی کرده اند و گفته اند که معنی آنست که ما کانوا من قبل فیما یجرون بعد الف
من المداهنین اعتقاد الحق و الرکون بعد چگونه جایز باشد که تمنی آرزو کنند مداهنان حال آنکه عاقبت باشد
باکفر برگردانده نخواهند شد کونهم عارف خواهند بود اعما از امور دینی که در دنیا بآن موعود شده باشند
از میزان و حساب و کتاب و ثواب و عذاب و بهشت و دوزخ و مشتهای معاینه خواهند
دید اما دیگر جزها واجب نیست که بآن عارف شوند و دانند تا موجب علم ایشان باشد بعدم رجوع
بدنیا پس ایشان را تمنای رجوع صحیح باشد چون این نیست که در وعید قیامت بر کافران
خوانده شد بعلت عذر را منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی ضمیر راجع بحیات است یعنی گفتند که
[illegible] نیست بجز حیات یعنی گفتند که نیست زندگانی الا حیوتنا الدنیا زندگانی دنیا

وما نحن بمبعوثين وما يستيم نزا نكه نخنه شده كمان از خود پس از حال ايشان در قيامت
خبرى دهد وگوئى ولكن مى تواند وقفوا على ربهم چون باز داشته شوند كافران در
قيامت بر حكم بر ورد كار ايشان يا بر جزاى او ويا بر موقف عرض او قال كويد خداى تعالى
وشكان او بر سبيل توبيخ اليس هذا بالحق ايا نيست اين بعث ونشور وثواب وعقاب
راست و درست وياكه اين جواب قابل ست كه كفته ماذا قال ربكم چيست آنچه حكم خداى ايشان
ميكويد بر سبيل تقريع با ايشان سوال كند كه ايا انيكه شما را وعده بان ميدادم درست و راست ست
قالوا بلى كويند آرى حق و راست ست وربنا وبحق بر ورد كار ما يعنى اقرار بحقيت آن مؤكد سوكند بحقيت
غايت انجلاى موعود بر ايشان قال كويد خدا يعنى وشكانه از فرمايد تا كويند بدين ايشان كه فذوقوا العذاب
پس بچشيد عذاب را بما كنتم تكفرون بانچه بود يد كه نمى كرويد بان ويا براى سببيت ست وما مصدريه
يعنى عذاب جشيد بسبب كفر شما باين روز بدانكه در اين آيه باتفاق مراد بقوله اذ وقفوا على ربهم روئيت
نيست براى انكه آيه مخصوص ست بكفار وباتفاق كافران خدا را نخواهند ديد قد خسر الذين بدرستى كه
زيان كردند الذين انانكه كذبوا بلقاء الله تكذيب كردند رسيدن بثواب وعقاب خداى
كه بايشان وعده داده آنرا بدروغ پنداشتند ونمى تواند بود كه مراد روئيت باشد از ابن عباس
نيز مرويست كه معنى كذبوا بلقاء ما وعد الله من الثواب والعقاب پس در كلام مضاف مقدر
باشد ويا استعمال لقا بجاى ابر سبيل مجاز باشد در بيضاوى كفته كه لقاء الله بمعنى لقاى بعث ست
وانچه تابع آنست از ثواب وعقاب وغير آن از احوال قيامت وخسران ايشان بجهت فوت
نعيم باشد از ايشان وقوله حتى اذا جاءتهم الساعة غايت كذبوا ست زيرا كه خسران
ايشان را غايتى ونهايتى خواهد بود يعنى ايشان تكذيب بعث واخرويه كردند تا انكه چون بيايد
بايشان قيامت يعنى مقدمات مشاهده عقوبات آنست بغتة ناكهان قالوا يا حسرتنا كويند
اى حسرت واى بشما از ما على ما فرطنا فيها بر انچه تقصير كرديم در حيات ودنيا بدانكه بضمه كه يعنى
فجاءة ست منصوبست بر حاليت وحسرة اكرچه غير ذوى العقول ست وقابل خطابيت اما بجهت
در حين بليه عظيمه و داهيه شديده انزا نازل منزله استغاثه ميكردانند فيها بحيات ودنيا
واكرچه ذكر آن نكرده اند بجهت علم مخاطبان بان ويا راجع بساعت ست يعنى تقصير كرديم در شان
قيامت وايمان بآن وردن بآن بايد دانست كه كلمه يا حسرتنا در حين موت خواهند كفت
بدان حال مشاهده ناز خواهد بود وجايز باشد تسميه آن بساعت بنا قال رسول الله

من بات فقد فاتته قیامته مروت است از رسول خدا که زود باشد قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ
رفیعه و منازل عالیه اهل بهشت ببینند گویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و گاه تجلی کنند و ایشان را بنی
کفار بردارند آن ساعت بریشت های خود مرا دانست که کنایه از لازم ایشان باشد از ایشان
کنایه از خود را علی ظهورهم بریشت های خود مرا دانست که کنایه از لازم ایشان باشد
از ایشان منفک نگردد و الا سماء مانین مرادی بدانید که بدجیزیست که می کنند بار گناه مرتبه
چون مومن از قبر بیرون آید استقبال می کند او را جیزی در غایت خوبی و خشبوئی و گوید
که مرا می شناسی گوید که من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح تو ام بیا بر من سوار شو که من بر
بسیار بر تو در دنیا سوار بوده و چون کافر از قبر بیرون آید عمل او را جیزی در
غایت زشتی و بدبوئی گوید مرا میدانی گوید من ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک تو ام
بسیار بر من در دنیا سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و هم بحمل اوزار هم
عبارت ازینست و در روایتی آمده که حق تعالی کنایه مصور میسازد بصورت جیانه
تقبیح و انزجار کنند بر ظهور عصات پس بجهت رد قول کفار که می گفتند انما الله
حیوة الدنیاست بعد از ان مذمت دنیا و مدح دنیای حق میکند و ما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ان البته بدان تغره و اند الا لعب و لهو مگر بازی کودکان
و مشغولی نبی خرد آن یعنی اعمال دنیویه نیست مگر بازی و لهوی و مشغلهٔ زمان باشد
از انچه منفعت دایمیه و لذت حقیقیه باشد و الدار الاخرة و سرای آخرة خیر
للذین یتقون بهتر است برای کسانی که بهیزکاری میکنند جهت انکه آن سرای باقی است
و لذات آن خالص از شوایب و افات و ایمن از بیم زوال و عاهات افلا تعقلون
ایا تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو بهتر است غیر حفص بصیغهٔ غیبت می
خوانند ایا تعقل نمی کنند و قوله الذین یتقون تنبیه بر انکه اعمال متقیان از لعب و لهو خالیست
بعد از ان تسلیه حضرت رسالت و تثبیت می نماید از تکذیب کفار و تهدید ایشان را بعد از اقامت
حجت بر ایشان قد نعلم الله تحقیق که ما بسیار میدانیم و وحی مینمائیم بر راستی و راستی کار ایشان
و قصه این ست لیحزنک الذی یقولون بدرستی که اندوهناک میکند ترا انچه میگویند
یعنی کفار در ربا بکذیب تو گاهی بر اشتاعر و گاهی ساحر و گاهی کاهن و جنه و مجنون
نقیصی نمیدهند ما ایشان را بجزا و سزای خود خواهیم رسانید و رد است که ابو جهل و غیره

قوله غير الله تدعون ايا غير الذي [illegible] عذاب تا آن
بردارد و این نکبت ست مر آنی را که دعوة الحق له و قیل محذوف اخر
ای فدعوه یعنی اگر هستید راست گویان که بتان را خدایان
بل نه جهالت که بتانرا خوانی و در آن وقت بلکه ایاه تدعون او را خوانید
بجهت افادة تخصیص ست یعنی تضرع بجز درگاه او نمیبرید و عذاب را نخواهید
کشف عذاب فیکشف پس رفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را می خوانید
بکشف و دفع آن ان شاء اگر خواهد و حکمت او مقتضی آن کشف باشد و تنسون
و فراموش کنید و دست باز دارید ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با یعنی الهة
خود را بگذارید و در دفع عذاب متوجه او شوید و طلب کشف آن از و کنید نه از بتان
و می تواند بود که تنسون بمعنی خود باشد نه بمعنی تشرکون یعنی از شدة عذاب هول آن بتانرا
فراموش کنید که او را خوانید پس چون که در وقت آسایش و راحت و بلا و سخت خدایرا
میخوانید نه غیر ان را پس چرا وقت آسایش غیر او را می خوانید و پرستید این قول نکبت ست
نا منتبه شده بدانند که ایشان در عبادت اصنام مخطی اند بعد ازان پیغمبر خود را اعلام
می نماید از حال امم ماضیه و می فرماید و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان خود
الی امم بسوی امتان ایشان من قبلك پیش از تو من زائیده ست برای تاکید یعنی
البته که امتان پیش از تو بودند رسولان ما بایشان آمدند و ایشان آمدند و ایشان کافر
شدند و تکذیب انبیا نمودند فاخذناهم پس بگرفتیم ایشان را بالبأساء و تبخس
و تنگی و در ویشی و فقر و الضراء و بافتها و بیماری ها یعنی بنقصان اموال و انفس این
هر دو صیغه تانیث اند که مذکری ندارند لعلهم یتضرعون تا باشد که ایشان زاری کنند
و از شرک اعراض نموده دست در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا
پس چرا در وقتی که آمد بایشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع و ذلل
بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا از ایشان مندفع شدی و لکن قست و لیکن سخت
شد و مبرد و نکرد قلوبهم ایشان را که تا بتضرع و زاری کردندی و زین لهم الشیطان
و آراست بر ایشان شیطان ما کانوا یعملون آنچه بود و هست که عمل در وی او در زند
این [illegible] و بیان [illegible] ایشان از تضرع [illegible]

خود را حاکم بر ایشان نامیده و فرموده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
پس در احتجاج بر کفار افزوده می فرماید که قل ارءیتکم بگو چه میدانید ان اخذ الله سمعکم اگر
بگیرد خدا شنیدن شما را یا اگر بشوید و ابصارکم و بینایی شما را کور کرده و ختم علی قلوبکم
و مهر نهد بر دلهای شما که فهم و هوش در آن نماند من الٰه غیر الله کدام خدا است غیر الله
که بقدرت کامله خود بتواند بدهد بشما چیزی را که گرفته است یکی از این مذکورات را انظر کیف
کن و در نگر کیف نصرف الآیات که چگونه میگردانیم آیات را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی از ترهیب
و ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه باحوال مردمان و گاهی از جهة تقدمات علمیه ثم هم یصدفون
پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد ننمایند و ذکر ثم جهة استبعاد اعراض
بعد تصرف آیات و ظهور آن قل ارءیتکم بگوای کافران چه بینید و چه گمانید ان اتیکم اگر آید شما را
اگر بیاید بشما عذاب خدا در دنیا بغتة ناگهان یا در مقدمه که شما را بر آن تنبیه کند او جهرة آشکارا
آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغتته آنست که شب فرو آید و
جهرة آنکه در روز واقع شود و بهر تقدیر چون واقع گردد هل یهلک هلاک نشوند الا القوم
الظالمون مگر قومی که ظالمان باشند یعنی مشرکان و هلاکت سخط و تعذیب است و لهذا صحیح است
استثنای بعض عنه بعد از آن بیان میکند که غرض از بعثت رسل انذار و تبشیر است و لهذا قال
الم نرسلین و نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهندگان اند اهل ایمان را
به بهشت و منذرین و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فمن امن و اصلح پس هر که ایمان
آورد و اصلاح کار خود کند بمتابعت و طاعت فلا خوف علیهم پس ترسی نیست ایشان را
از عذاب و عقاب ولا هم یحزنون و نه ایشان اند و کین شوند از فوت ثواب والذین
کذبوا بآیاتنا و انانکه تکذیب می کنند ایتهای ما را یمسهم العذاب برسد ایشان را عذاب
بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که بیرون می رفتند از دایرهٔ تصدیق و طاعت و چون
بیاندان قریش از حضرت رسالت افتراح بآن میکردند و آنحضرت بجزئی از آن تنبیه نمیفرمود
که اینرا بالیقان نمایدان این جهت حق تعالی فرموده قل بگوای محمد مر منکران را لا اقول لکم
نمیگویم مر شما را عندی خزائن نزد یک من است خزانهای مقدورات و اعمال
و لا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را تا وامیکند وحی من بآن
تا نسبت کنید بمن ادعای الوهیت و نکذیب مرا که لازم آن

تا در اندمن نیز نبوت ملکی نهد اکنم بلکه من همچون سایر امم در متابعت ان اتبع متابعت وسیرت
نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آن چیزی را که وحی کرده می شود بمن از احکام حلال و حرام این کلام تمکن
کمی نیست از دعوی الوهیت و ملکیت و منظوری بر ادعای نبوت که از کمالات البشر ست بجهة رد استبعاد
ایشان از دعوی آنحضرت را و خرم ایشان بر فساد مدعای او قل بموای از روی تمثیل هل یستوی
الاعمی والبصیر یعنی آیا یکسان نابینا و آنکه بصیر و بینا یعنی برابر نباشند کسیکه در راه مانده و یا جاهل و عالم مدعی
مستحیل چون الوهیت و ملکیت و مدعی مستقیم چون نبوت افلا تتفکرون ایا هیچ فکری و اندیشه
در این باب نمیکنید استفهام برای انکار ست یعنی تدبر و تامل کنید در این باب تا مهتدی شوید و از
جهود عناد بر کرد و بدسبب نزول این آیه آنست که کفار بر سبیل تهکم گفتند لولا انزل علیه کنوز
یا نخلی یا و فرمی آید وی جواب ایشان را و بانگ لا اقول لکم عندی خزائن الله بعد از ان گفتند
که او پیغمبر ست چرا غیب نمی داند جواب فرمود که لا اعلم الغیب باز گفتند که اگر پیغمبر ست چرا طعام میخورد
و در بازار میرود و میگفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق حضرت فرمود که لا اقول
لکم ملک من دعوی ملکیت نکردم تا احتیاج بطعام نداشته باشم بلکه کار من دعوت و اختصاص
من انست که وحی بمن می آید و متابعت ان می نمایم پس آیه مذکوره منافی افضلیت آن حضرت نباشد
بر ملائکه و بعد از تفکر انبیا بانذار امر می و مامورند و آنان مرسل الیه و میکن با نچه بوحی کرده میشود
الذین یخافون ایشان را که بجهت کثرت ذلل و تقصیر در امثال می ترسند ان یحشروا از انکه حشر
کرده شوند الی ربهم بسوی جزای پروردگار خود از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مروی ست
که در تفسیر این فرموده که مراد به القرآن من یرجو الوصول الی ربهم لیس لهم منه مرانجا یفانزا
من دونه بجز از خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین ولا شفیع و نه شفاعت
کننده که ایشان از عذاب هر دو سرا برهاند این جمله فعلیه در موضع حال ست از ان یحشروا
مرغب حضرت ست بر این حالت پس ای محمد خایفانرا که منصف اند باین بیم لعلهم یتقون
تا شاید که پرهیزند و گفتند که لیس لهم کلام مستانف ست برای رد یهود و نصاری که گفتند
نحن ابناء الله و احباءه از سلمان فارسی نقل ست که ما با جماعتی ضعفا و فقرا چون بلال و صهیب و
غیرهما نزد رسول خدا نشسته بودیم که صنادید قریش بر ما گذشتند و گفتند یا محمد خشنودی بجای
ایشان نزد و آمدند نزدیک تو حضور این جماعت رندان ما ست و نزدیک ایشان
نشستند که با ایشان نشست و برخاست کنم و ما را نزد خود گنی

و ایمان آوردم حضرت فرمود که من اینها را از خدا نمی‌دانم چه ایشان ایمان آورده اند و سعادتمند و هر دو
نوا هم گشته گفتند که تعیین کن روزی ما را باشد و روزی ایشان را حضرت بجهت فرط حرص بر
ایمان ایشان راضی نشد که تعیین وقت کند و مقرر نماید که روزی را ایشان را باشد روزی این
ما را گفتند این قرار و تعیین را در وقتی ثبت کن حضرت فرمود امیر المومنین علی رحم را
که این صورت را در حق کنایت در آورد چه مثل این آیه آورد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ از
مجلس خود ایشان را که یک عوض سر بهم میخوانند پروردگار خود را و یا دعا می کنند بالغداة
والعشی در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز با خدای می کنند یُرِيدُونَ وجهه
میخواهند بدان ذکر وجهه جهت رضای الهی را و طریقه اخلاص او و این حال سبب آن
یدعون یعنی پروردگار خود را میخوانند در حالتی که مخلصانند در آن و فقید دعا ما با خلاص شبیه است
بر انکه دعای ایشان بر وجه اخلاص مقتضی اکرام ایشان ست و منافی طرد و ابعاد ایشان در
کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه است اول اراده دنیای محض نشان آن دو چیز است
در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از دولتان و مسلمانان اعراض کردن دوم آخرت
محض و این نیز دو علامت دارد در سلامت دین بنقصان دنیا رضا دادن و در موانست
و اکرام دل بروی ایشان سوم ارادت محض قال الله بر بدون وجه و نشان آن باقی بر بندگان
نهادن ست و از غیر آن آزاد گشتن ما علیک من حسابهم من شیء از حساب
ایمان و اعمال ایشان چیزی و ما من حسابک علیهم من شیء از حساب ایمان و عمل تو
بر ایشان من شیء چیزی بلکه حساب هر یک بر خود ست ملخص معنی آنست که نیست بر تو حساب
رزق این فقرا و نیست بر ایشان حساب رزق تو بلکه خدا رازق همه شماست پس بگذار ایشان را
تا در خدمت تو باشند و نزد بعضی ضمیر راجع بمنکران و معنی انکه مواخذ نیستی بحساب ایشان تو
نه ایشان بحساب تا بجهة او اتهام نمائی در ایمان ایشان بر وجهی که مومنان را از نزد خود بر انی
جهت طمع در ایمان شان فتطردهم جواب نفی ست یعنی نیست بر تو حساب ایشان نه بر ایشان تو
حساب تو تا بر انی ایشان را فتکونَ مِنَ الظَّالِمِينَ جواب نهی ست یعنی ایشان را
مران اگر بر انی باشی از جمله ظالمان و این نهایت مبالغه ست در منع طرد مومنان و اگرچه بتقدیم رجوع
و اهتمام بر ضعفا و فقرا فعل خیر بود که آن ایمان آوردن ایشان ست اما چونکه حق تعالی بیدالنسب
که ایشان تا هر کس ایمان نیاورند و بدعای ایشان ازین قول خدیعت و مکر بود بآن حضرت ازین جهت

یعنی و دیگر بعد از سلام بگو کتب مرتهم نوشته ست پروردگار شما علی نفسه الرحمة
بر ذات بزرگوار خود از بخشش و بخشایش آنچه وعده داده بت برحمت خود و وعده او میرسد
از تخلف انه من عمل منکم انکه هر که بکند از شما سوءا کاربدی این بدل رحمت ست
قوله بجهالة در موضع حال ست ای من عمل فی حال جاهلا یعنی هر که کناهی کند در حالتی که نادان باشد
بخفیف انچه در پی انست از انواع مضار که عقوبات اخروبه و دنویه ست ثم تاب من بعده
پس توبه کند بعد ازین عمل یا پس ازین بدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را یا نکه ندارک
آن نماید و عزم عود بان نکند فانه غفور رحیم پس بدرستیکه امر او انست که خدای امرزنده ست
تا بیان را امر حتم و مهربان بر ایشان و خبر مبتدای محذوف ست ای فامره غفرانه و قشیری گفته که اگر
ملک بر تو نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت ست یکی از ملی و یکی وقتی
و مقربت که کتاب ازلی را باطل نمی تواند ساخت پس مضمون این آیه مثبت شفاعت مر
بیماران بیمارستان کناه را مشفا بشرط پرهیزت و توبه و اثابت بدانکه نویسندگان جهار اند کرامیه
الکاتبین که اعمال نویسند و حفظا اعمال ثبت کنند و خدا که رحمت باکمال نویسد و قلم که فی
و القلم و ما یطرون انچه نویسد در ان امکان محو بود و یمحو الله ما یشاء و یثبت و انچه کرام الکاتبین
و حفظه نویسند از ابدال بود که اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات و انچه حق تعالی نویسد هیچکس
انرا محو نکند و ما یبدل القول لدی و کویا که حق تعالی بران آیه بطریق استارت بشارت می دهد که نوشته
من خیرست لیکن کتاب من نبود دوم تکلیف من بر تو ستوم رحمت من برای تو انچه کتاب
من ست بر دست کرفتن و انچه تکلیف من ست بآن قیام کردن الاجرم انچه رحمت من ست با دوانست
تو کردانیده و لهذا اکر اینجا باری از تو ظاهر کردد بحال نادانی انرا از تو در کذرانم و ترا
کذلک لک و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنم در بن سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات
تفصیل میکنم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده و حجت بر عصات لازم
شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند و لتستبین و تا روشن کردد حق معطوف ست بر علت مقدره
ای نفصل الآیات لیظهر الحق و لتستبین یعنی بیان آیات و شرح میکنم تا ظاهر شود و روشن کردد سبیل
المجرمین یعنی حق از باطل امتیاز نماید بعد ازان رسول خود را امر می کند باظهار بیزاری انچه اهل
شرک بآن پرستند بجهت رد دعوت ایشان رسول را بمخالفت دین آبای ایشان امر می فرماید که قل انی
نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله ای بکو که منع کرده شده ام من ان اعبد الذین ازانکه بپرستم آنها را که شما

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخوانید یعنی می پرستید بدون خدای یا انها را آلهه نام مینهید یعنی
بتان را آلهه میخوانید شما آنست که من پرستش ایشان نمایم و تابع شما شوم در پرستیدن غیر
خدا قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ بگو که من مبروی نمیکنم أَمْ لَكُمْ آیا مر شما را این تاکید کلامی نیست برای قطع
اطماع ایشان و دفع این که ایشان بر انند محض هدایت نه هدی و اشعار بانکه تابع حجت خواهد و تقلید
بگذارند قَالَ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم انگاه که متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
و نباشم از جمله راه یافتگان و از اعداد ایات ان باشم و دین تعریض بانکه ایات ان
را اعداد اهندی نیستند بعد ازان فرمود که آن حجت و بینه ست در توحید و ایات ان بینه ندارند
و انده اک و فرمود که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو که تحقیق من بر حجت و دلیلی روشن که من را فی
از یه رب و کار من امده که آن قرآن ست و دلی و بایه عقلیه مرویست که نضر بن حارث و رؤسای
ثقیف گفتند که ای محمد چند ما را استحسان حق تعالی فرمود که تا نیاوری بگو که من در ضلالت بینم
بعذاب الهی تخویف و تهدید نمود که انچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش از ان ما را امر بسیاری داد
حق تعالی فرمود که با ایشان بگو که من در ضلالت نیستم از یه رب و کار من اعلم و کذبتم به و شما که
او آنرا بعذاب الیم ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب الا لله ما مر خدا را یقص الحق یبیّن و
میکند خدای خیر در ست و راست را ما خوذ ست از قص اثره ای تبعه یعنی حق تعالی حق ست و ازان
در نمی گذرد و تاخیر نمی کند خدا الحق و هو خیر الفاصلین و او بهترین حاکمند ست و بیان نمایند گان
حق از باطل قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر چنانکه نزد من یعنی در تحت قدرت و ملت من بودی ما تستعجلون
به انچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه گذارده شده بودی کار میان
و بینکم میان من و میان شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی تعجیلا لغضب و خشم من بر شما برای
رضای پروردگار خود و الله اعلم و خدای دانا تر ست بالظالمین بستمکاران و ایه دلیلیست بر انکه
حق تعالی بحسب نوعی از مصلحت تاخیر عقوبت کفار می کند که ایمان آورند ایمان آورندگان ایشان پاشند یا عذاب
از صالح پس او مدبر امور ست بر حسب انچه حکمت مقتضی انست بعد ازان میفرماید که او بهترین داورست
عالمیان و حقیقت احوال ان کار و انچه مناسب صالح ایشان ست عالم ست بر آن و فرماید

والقضای آجال وخواتیم اعمال از معاد وثواب وعقاب وغیر آن متعلق علم اوست وراه کشادن آن بآدم
واخبار اوست مفاتح جمع مفتح ست بفتح میم وآن بمعنی کلید آن ست ویا مراد بآن هر چیز که بآن
متوصل شوند بمغیبات مستعار از مفاتح که جمع مفتح بکسر میم است بمعنی مفتاح ست وبهتر مرآنست که او
سبحانه متوصل ست بمغیباتی که محیط ست علم او بآن الا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او وبعلم او
باوقات آن انچه در تعجیل وتاخیر آنست از وجوه حکم ومصالح واز سید عالم صلعم مرویست که مفاتح غیب
پنج ست که کسی او را نداند مگر او سبحانه بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که ان الله عنده علم الساعة
الی آخره وترجمه بیان انشاء الله تعالی در سوره لقمان سمت تحریر خواهد پذیرفت ویعلم ما فی
البر وخدا تعالی میداند مشاهدات را که تعلق علم اوست بانچه در میان آنست از نباتات وحیوانات
وعطف آن عطف اخبار از تعلق علم او بمشاهدات را اخبار از اختصاص علم او بمغیبات یعنی چنانکه خدا
میداند مغیبات را میداند مشاهدات را خانچه بر شد وآنچه در بحر وانچه در دریاست از جواهر ودر
جانوران آبی یا انچه در عالم شهادت ست وبجز عالم غیب وما تسقط من ورقة ویفتد هیچ برگ
از درخت الا یعلمها مگر میداند خدا آنرا وعالم ست بانکه چند برگ از درخت افتاده این مبالغه ست
در احاطه علم وبجزئیات ولا حبة عطف ست بر ورقة ویفتد هیچ دانه فی ظلمات الارض در تاریکیهای
زمین واو تخرج که در سر زمین افتد ورطبة ظلمات باعتبار نزاکم ظلمت که در اسفل زمین هفتم ست ولا
یابس ویرنزی ولا یابس ونه خشکی الا فی کتاب مبین مگر آنکه در کتاب روشن که عبارت از
علم او سبحانه ست وبنا بر این از زلل غافل وذاهل نیست واین بدل کل ست از استثنای اول ومراد
بکتاب مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیز در سر وبخرمت واصبح ورق از درخت نیفتد وهیچ حبه در ظلمات
ارض نباشند وهیچ رطب ویابس نیست مگر آنکه آن در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه ست
ویا بدل اشتمال ست از استثنای اول اگر مراد بآن لوح محفوظ باشد یعنی همه این امور در لوح ثبت
شده بدانکه این واعیه افعال سوء ومذاهب قبایح ولهذا حسن بصری رح گفته که هذا توکید فی الزجر عن
المعاصی والحث علی البر در عقب آن نسبه فرموده بر انکه او قادر بالذات ست از حیثیت قدرت
او بر احیا وامانت فرموده وهو الذی یتوفاکم واوست خداوندی که متوفی می سازد یعنی میمیراند
شما را باللیل در شب چون نوفی مدت عمر اگر فنی جزئیست تمام لاجرم اینجا استعاره کرده متوفی را
در موت که شایع ست برای خواب بجهت آنکه میان الشتات مشارکتیست در سقوط قوای مدرکه ومحرکه
بدان از عمل الیوم یعنی بالنهار ثم یبعثکم فیه یعنی بیدار میکند شما را در روز ویعلم ما جرحتم ومیداند

بر گرد و خصیص لیل بنوم و یوم بکسب بنا بر حریان آنست بر معاد ثم بعثکم پس برانگیزاندشما را از
خواب مرگ یا روز از اطلاق لفظ بعث بمعنی ترتیبست در متوفی و این بعث شما را تا بانتهای سعت لیقضی
اجل مسمی وقتی که تمام کرده شود اجل که معین و مقدر شده بست او را در دنیا ثم الیه مرجعکم پس بسوی
جزای او مرجعکم بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم آنگاه خبر کند شما را در قیامت بما کنتم تعملون بانچه
بودید که عمل کردید و خبر کردن بآن است که جزا دهد شما را بر وفق کردار شما کما خطاب با کافرانست
ملخص معنی آنکه بسوی اوست مرجع شما بحساب و اکاه می سازد شما را بانچه می کنید بجزا و یاداش
پس در بیان کمال قدرت او فرود می فرماید که و هو القاهر فوق عباده او قادر و غالب فوق عباد خود
و بندگان خود نه بجهت بلکه بغلبه و قوت یعنی فرمان او بر بالای همه فرمان ایشانست همه ایشان
مقهور و مغلوب اویند و یرسل علیکم و فرو فرستد بر شما حفظة نگهبانان
مراعمال شما که ایشان کرام الکاتبین اند یعنی نویسند اعمال شما را روز قیامت و بر روس و الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی
جرئت نکند و از هیبت خطاب او اید کنا ملک عملی بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل زده و شرمنده
نگردد و این محض لطفست حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما را مرگ توفته رسلنا
بگیرند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک موت و اعوان او در آنجا آمده که مهار کرده نشانده اند
از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب چون ملک الموت روحش قبض کند فرشتگان رحمت سپارند
و چون جان کافران بر دارد ملائکه عذاب لحظه و لحظه الا بفرط توقف و این فرشتگان که قابض ارواح اند
تقصیر نمیکنند در قبض ارواح و تاخیر نمی نمایند از وقت خود در صحیح البیان مذکورست که از رسالت پناه
روایتست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم که بر صورتی نشسته نزدش رود و دلتنگ
فرشتگان که مرا دیدند بر روی من خندیدند مگر او لوحی در دست گرفته در آنجا نگاه میکرد و از جبهه بنی آدم
که این کیست گفت ملک الموت از آن وقت که حق تعالی او را بر بنی آدم موکل گردانیده است تا حال
او رفتم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح جملگی چگونه میکنی که یکی در مشرق ست و یکی در مغرب
این لوح چیست در و چه نوشته ست گفت این لوح در کجال خلق الله که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر یابرا
که در آن شب اجل ایشان مقرر نموده در آن ثبت فرماید قبض روح او بجا نمایند از پیش من چنان
فتاده که خواهی در پیش کسی نهاده ما شند هر جا که خواهد دست آن رساند و انچه خواهد بردارد و نزد ارواح
مراد بحفظه اینجا آنست که حق تعالی فرستد کرامًا کاتبین را بر بنی آدم جهت حفظ اعمال

کنند تا حینکه قبض ارواح شما نمایند ثم ردّ شما فرماید ثم مرجعکم
الی الله بحکم جزای خدای که مولیهم خداوند ایشان است و متولی امور ایشان الحق
درست کو و راست کو حکم نفرماید مگر بحق و نکند مگر موجب صواب و این مصدری
موصوف به واقع شده مانند زید عدل و می تواند بود که در تقدیر ذی الحق باشد یعنی خداوند
قول حق و فعل صواب الا له الحکم بداند که حکم داور است در آن روز که جمیع حاکمی را
مبالغ انها شده و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کننده تر از حساب کنندگان در
روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی در مقدار دو ساعت کو سپندی حساب همه مکلفان خواهد
کرد با وجود کثرت جن و انس و رب بار ی اعمال ایشان بر وجهی که حساب او را از حساب دیگر
باز ندارد و این دلیل کمال قدرت اوست و از امیر المومنین علی ع سوال کردند که چگونه حق تعالی
حساب خلقان کند و حال انکه هیچ کس او را نه بیند و سمع او کما بر ز فهم و دلایر و نه بلجاج
روزی بجمله قات می دهد و ایشان او را نمی بینند جلت قدرته و عظمت بازگ کلام بحال جمیع تقار
کرده می فرماید قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله
بیابان یعنی ظلمات ظلمت لیل و ظلمت ابحار و عنا و الیم و از ظلمتهای دریا و تیرگی شب
و شب و بحار و امواج آنست که مراد نظلمات بر و بحر شدید و اهوال آنست پس لفظ ظلم مستعار
برای شدت جهة اشتراک در ورود در اهوال و اطلال الصار یا کنایه است از خسف در بر و غرق در بحر
ملخص مقصود آنست که لابد نجات و بدشمار از سختی ها و بلاهای بیابان و دریا تلک عوّدته در حالتی که
میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا و خفیة از روی آشکارا و پنهان منصوب بتمیز ست ای
اعلانا و اسرارا یعنی با شکارا و پنهان و بلسان و جنان او را خوانند تا آن شدائد و اهوال را از
شما زایل گرداند لئن انجانا برارادة قوا ست یعنی میگویید که اگر نجات دهد خدای ما را من
هذه از این شدت و محنت که بما عارض گردیده لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از
شکر کنندگان بر نعمت نجات آنه دلیل ست بر آنکه تضرع و اخفا در دعا سنت ست و از حضرت رسالت
در بعض مرویست که خیر الدعا الخفی بهترین دعا دعا کردن ست بپنهانی و در خبر ست که آن حضرت
هر جمعی بگذشت که آواز خود را در دعا بر او سنته بودند فرمود که انکم لا تدعون اصما و لا غائبا انما
تدعون سمیعا قریبا در ستیکه شما نمی خوانید کر و غایب را بلکه خوانید شنوا نده نزدیک را پس آورنده
خود را فرو خواند قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدا نجات میدهد شما را منها از ظلمات

معصوم و محفوظ بوده فلا تقعد بعد الذکری پس منشین پس از یاد کردن تو سخن خدایرا
مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزاء می کنند در موضع تصدیق
و استغفار و این در بدایت اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران مجالست
نمودند در صدد منع و نهی ایشان آمدند و بر سبیل احتجاج با ایشان مکالمه میکردند آورده اند که بعد از
نزول این آیه اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را طواف خانه و قعود مسجد الحرام چاره نیست و کافران
نه بسته در مسجد اند و همواره مسخره می کنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم
و این را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد در باب ما اندیشه فرمائی آید و ما علی الذین یتقون
یتقون بر هیچ چیز از خوض کردن من حسابهم از شما را اهل خوض یعنی از جرم و اثام ایشان من شیئ
هیچ چیزی و اجب است که قبایح اعمال و اقوال آنانرا متقیان با ایشان مجالست نمایند بر ایشان نیست
و لکن ذکری و لیکن بر ایشان ست که بند و بهد ایشان را بند دادن و مانع شوند از خوض و سایر قبایح
ذکری محتمل ست که منصوب باشد بر مصدریت و یا مرفوع بر ابتدایت بس یا در تقدیر و لیکن علیهم ان
یذکروهم و یمنعوهم عن الخوض و یا در تقدیر و لکن علیه ذکری لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند از زین عمل
و نه در وصف کفار می فرماید و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را
لعبا و لهوا دین خود را ماری و مشغول و طرب و اهسوس یعنی بنای دین خود را لهو و بازی و تمنی نهاده اند
و این کلام تهدید ایشان باشد و بسبب این آیه را نامه الف منسوخ ست میدانند شریک آن می نماید بر امر بکف از ایشان
و ترک تعرض با ایشان و غرتهم الحیوة الدنیا و بفریفته داده ایشانرا زندگانی دنیا یا بدان سبب انکار حشر
و بیشه می کنند و ذکر به و بیدده ایشان را قرآن ان تبسل بجهت مخالفت آنکه تسلیم کرده نشود بهلاکت
بار سوا و کو فته نشود نفس بما کسبت نفس بهر کاری آنچه کرده ست از بدی ها یعنی تذکیر کفار کن بقرآن بجهت آنکه بار
ندارد هیچ نفس بار اوزار هلاکت یا کار اوزار دوزخ بسیار ند بجهت بدی اعمال و سوء افعال لیس له من دونه
و ان نفس گرفتار شده را من دون الله بجز از خدای ولی دوستی مددکار او و لا شفیع و نه بشفاعت
کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد و ان تعدل کل عدل اگر بدهد فرض فدا دهد آن نفس هر
فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها فراگرفته نشود از و در بعضا وی گفته که
عدل در لغت بمعنی فدیه ست و کل منصوب بر مصدریت و فعل مسند ست بمهان نه بضمیر عدل زیرا که عدل
اینجا مصدر ست پس ما خذ بان مسند نمیتواند شد بخلاف قوله فلا یوخذ منها عدل زیرا که بمعنی مفدی به ست
پس صحیح باشد اسناد فعل بان اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنکسانیکه گرفتار شده اند بعذاب

بما کسبوا بسبب آنچه کردند از افعال قبیح و آنچه معتقد ایشان است از عقاید زایغه گفتم مر ایشان
را است در دوزخ شراب من حمیم یعنی آب جوشیده که درون ایشان را بسوزاند
و عذاب الیم عذاب دردناک که ببرون و درون ایشان را محترق سازد بما کانوا یکفرون
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند در حضرت که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند
ایشان را طعامی دهند از ضریع که آن نوعی از خار است که چون اشتر بخورند گرسنگی بر ایشان غالب شود سالها
بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسهٔ آب بدست ایشان دهند از آب گرم و جوشان و چون نزدیک
روی خود برند همه گوشت روی ایشان بریخته شود و چون بیاشامند امعای ایشان پاره پاره
گردد آریه دلیل ست بر وجود عظیم مرگ را له استنه اکندیفر آن و ما ادراک ما حامیه نام کوه است
بر انکار از عبادت اصنام و سایر معبودان باطل و امت فرمود پیغمبر در این خطاب و اخاطب
ائذ عوا ایا پرستیم من دون الله بجز از خدای یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا آنچه سود نکند ما را
اگر طاعتش کنیم و لا یضرنا و زیان نرساند اگر او را فروگذاریم یعنی چون بتها و سایر قادر
نیستند بر نفع و ضرر پس چگونه خدای بحق اند استه بعبادت ایشان اشتغال نماییم و نگردیم و ایا
باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنه های خود از مرتد شدن و کفر بحق کنیم بعد اذ هدانا الله
بعد از آن که راه نموده ست ما را خدا بطریق اسلام و از مضیق کفر و ضلالت رهانیده کالذی استهوته
الشیاطین در حالتی که مانند باشیم بکسی که برده باشند او را دیوان چنانست از فاعل
فی الارض در زمین یعنی بیابان زور از ده راست حیران در حالتی که متحیر و سرگردان
و گمراه باشند از طریق مستقیم و راه خود را استوا نداند له اصحاب مر او را باشند یا ران و
رفیقان یدعونه میخوانند او را الی الهدی الائتنا بسوی راه راست و هدایت نمایند او را
بطریق مستقیم تسمیه بری از قبیل بان تسمیه مفعول ست بمصدر یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت
کنند و اصحاب او را از ان منع نمایند و بطریق حق خوانند او متردد باشد در رفتن و باز گشتن
وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مثل او ست یکی که غولان و دیوان او را از میان کاروان
ربوده و در بادیهٔ خطرناک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنانند او را براه
هدایت که منهاج حق ست خوانند و دیوان نگذارند او را و ببیابان ضلالت کشند پس اگر باز
گردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر
و زندقه بمرد و بعذاب ابدی رسد قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدا یعنی

استقیم هو الهدی آنست دین درست و راست نه غیر آن بلکه الهی آن ملائکه
و آمرنا و مودنا را بدین هدی لنسلم تا کردن نهم لرب العالمین مربر و ردکار عالمیان
را این جمله خلیه از جمله مقول است عطف بر آن هدی الله و لام لرای تعلیل امرست انما امرنا لذلک
لنسلم و نزد بعضی زایدست و آن اقیموا الصلوة و نا بپادارید نماز را این عطفست بر لنسلم و اتقوه
و بترسید از خدا در احوال آن و هو الذی الیه و اوست خدا که بسوی جزا او تحشرون جمع کرده
خواهید شد روز قیامت و هو الذی خلق السموات و اوست انکس که بیافرید آسمان ها را
و الارض و زمین را بالحق و در حالتی که قایم ست بحق و حکمت و یا سموات و ارض بکلمه حق که لفظ کن ست
خلق کرد و یقول لها و یوم یقول و یاد کن روزی را که حق تعالی گوید یعنی هر چیزرا که در ان روز تکوین
او خواهد فرماید که کن باش فیکون پس می باشد انچیز مراد روز قیامت ست و تکوین عند اموات
و احیای الیتان قوله الحق و معنی او راست و درست یا قول او نافذست در کاینات در بعضا و می
گفته که قوله مبتدا است و الحق صفت اوست و نزد بعضی الحق فاعل یکون است یعنی حکم نافذ او در وقتی هست
که گوید کن موجود و متحقق فی الحال گوید یوم منصوبست بعطف بر سموات یا بخالق روز قیامت ست و له
الملک و مر او راست ملک پادشاهی یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور یعنی در ین
روز متفرد خواهد بود پادشاهی بدون منازع لظاهر قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار عالم الغیب
اوست دانندهٔ غیب که عالم ملکوت ست و الشهادة و دانای شهادت که عالم ملک ست و
هو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر و دانا انکه که برانگیزد و بر چه وجه
حشر کند و در خبرست که رسول مقبول فرمود که نخست اسرافیل را دیدم که در زیر عرش صور در دهن
گرفته پیشکاه سماخ و آماجها منتظر بود جبرئیل را گفتم که چندگاهست که او این صور در دهن دارد گفت
از ان وقت که حق تعالی او را آفریده این صور در دهن گرفته منتظرست تا که فرمان الهی در رسد تا
صور در رساند تاخیر در ان واقع نشود و در مجمع البیان آورده که اسرافیل دو بار نفخه در صور دمد
در نفخه اولی همه خلق بمیرند و در نفخه دوم همه زنده شوند پس نفخه اولی برای اهلاک دنیا باشد و
نفخه ثانیه برای ابتدای اخرة از ابو سعید خدری مرویست که حضرت رسالت علیه السلام در انحیث فرمود
که چگونه بطیب و خوشحالی توان گذرانید حال انکه صاحب صور صور را در گرفته گوشی بفرمان الهی داده
منتظر انست که امر رسد بنفخ بلا تاخیر ان دم بداند که چون حق تعالی غیب دین سخن کان و دم
آلهه الزمان کرد و بر طریق ندا گذشت بدایت بن اجتماع آورد و در غیب آن اند که چیزی

دین را که بان مامور شدید حال انکه ان دین ابراهیم ست که از آبای شما ست و مومنان مالوف باشند
بدین آبا خصوصا کاهی که پدر ایشان صاحب قدر و مرتبه باشد پس میفرماید و اذ قال ابراهیم
و یاد کن ای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او کنند پس اولی انکه بدو اقتدا نمایند
در توحید و قصه او آنست که گفت لابیه آذر مر پدر خود آزر را این عطف بیان آب ست و مراد بان
اب عم ست و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع ست و اسم اب ابراهیم تارخ ست و انساب از کلبی
نقل کرده که نام پدر ابراهیم تارخ بود و آزر صفت او ست چه او از دهی بود از سواد کوفه و معنی آن
در لغت ایشان کج ست و این اسم ذم ست و نزد بعضی اسم اب ابراهیم ست از جانب مادر چونکه نزد
جمیع اصحاب امامیه آبای آنحضرت موحد بودند چنانکه احادیث از ائمه اطهار صلوات الله علیهم من الملک
الجبار مصرح ست باین کریمه تقلبک فی الساجدین دال ست بانمعنی پس مراد عم ابراهیم خواهد بود یا حمل در
او و منع صرف از روی علم باشد و عجمیه یا صفت منتفی از آن زیرا که در او وزن و اوب آنست که علم عجمی ست
مانند صالح و قوله اتتخذ اصناما آلهة همزه برای انکار و توبیخ ست ایا فرا می گیری بتانرا که خود تراشیده بجای
انی اراک و قومک بدرستی که من می بینم ترا و قوم تو که متابع توانند فی ضلال مبین در گمراهی
از حق که هویداست دلالت ضلالت آن و در اخبار آمده که آزر بت می تراشید و ابراهیم می داد و میگفت
که بیا زیر و بفروش ابراهیم بیاورد و در دریای آن بت بشستی و بزمین می کشیدی و میگفتی می
خرید خدائی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ کس را نفع و ضرری نتواند رسانید پس بیاوردی و نزد ازر
بینداختی و گفتی که کس این را می خرد مردمان متکاست ابراهیم باو می کرد تا ابراهیم را زجر و عتاب
کرد جواب داد که شرم ندارید که اصنام جماد را بخدائی گرفته اید انی اراک و قومک فی ضلال مبین در ین
آیه حث ست مر حضرت رسالت مرتبت را بر محاجه قوم که او را بر عبادت اصنام دعوت میکردند و ترغیب وی
را اقتدا در ابراهیم که پدر او ست در احتجاج و تسلیه او بدین و کذلک و همچنان که او را انبیا کردانیدیم
بضلالت و گمراهی قوم او و همچنین نری ابراهیم نمودیم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
ربوبیت ملک خود را یا عجایب و غرایب آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بر وی منکشف
ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق تعالی ملکوت مشتق ست از ملک ست و تا در او برای مبالغه ست
و لیکون من الموقنین و تا باشد از بی کاملان و موحدان در علم استدلالی و با تقدیر این ست که فعلنا ذلک
و لیکون من الموقنین یعنی باو بصیرت را با و عنایت فرمودیم تا از بی کاملان بات از آبی عبد الله علیه السلام مروی ست
که چون خدای تعالی ملکوت السموات و الارض را بابراهیم نمود در دی را دید که زنا میکرد بر او دعا کرد و هلاک شد

مردی دیگری را دید پس او نیز دعا کرد نمرد مردی سیوم را نیز مشاهده کرد دعا کرد فوت شد حق تعالی
باو وحی کرد که ابراهیم دعای تو مستجاب است بندگان من دعا کنند اگر من بخواستی که همه را بمیرانیم بدعای تو
ایشان را زنده آفریدیم بدانکه عامهٔ علما بر انند که ابراهیم عرم در روزگار نمرود بر بعضی کنعانیان بود و از میان
ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود و از زمانی ولادت او تا خلق آدم
دو هزار و شش صد و هفت سال بود نمرود از فرزندان سام بن نوح بچهار پشت بنوح میرسید
و مدت او (کنعانی) بود مروی است که چهار کس بادشاه همه روی زمین بودند دو کافر یکی نمرود در
و دوم بخت نصر و دو مومن یکی سلیمان دوم ذوالقرنین اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد
نمرود بود و همه مردمان را بعبادت خود خواند و خود در شهر بابل می بود و رسل رسایل بنواحی
و اطراف عالم میفرستاد و مردمان را بعبادت خود ترغیب میکرد چندگاه بدین منوال بگذشت غیبی
در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود کشت
از غایت ضوء بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه بدین وجه کردند که در این سال
بولادت بابل مولودی نخسته طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک
نفوس و اهل مملکت نو بدست او و ملک نمرود از سقر صلب بمستودع رحم نه بیوسته نمرود مردود
بفرمود تا میان مردان و زنان تفریق کنند در آن سال بر هر ده یکی را موکل ساخت هر کودکه
در آن سال بزاید اگر پسر باشد او را بکشند تا رخ که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود بتبی بازن
خود گفت که پنهان از مردمان نزد من آی زن پنهان از موکلان نزد آمد تارخ با وی خلوت کرد
او حامله شد و محمد ابن اسحاق روایت کرده که مادر ابراهیم در این وقت نابالغه بود و بمقامی نرسیده
بود که با وی مباشرت تواند کرد بجهت این هیچکس بر او موکل نبود و تارخ با وی موافقت کرد بار
گرفت چون کسی را بروی گمانی نبود ابراهیم در شکم مادر تمام پرورش می یافت تا بوقت وضع
آلقصه بامداد کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برجم بیوسته ست نمرود خشم گرفته بفرمود
که جمعی زنان موثوق تفحص احوال زنان حامله کنند هر کدام که اثر حمل پر او ظاهر شده باشد بفضل رسانند
پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل از او در گذشتند و دیگر کسی بلوی
التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل باو نزدیک رسید بتر سید که اگر پسر زاید و خبر نمرود برسد او را
بکشد در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه بود داخل شده در آن غار
ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار کرده و باز گشت و تارخ

که از قصهٔ ما خبر داشت گفت ای تارخ از تو من کاشتگان نمرود بصحرا رفتم و بسیار بگردیدم تا بحال
نبرود در خانش دفن کردم و باز گشتم تارخ با ورکرد و دران اندوز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتهای
می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن بیرون می آید خوشوقت تمدد در
شهر مراجعت نمود و هر روز بغار آمدی او را دیدی و باز گشتی القصه ابراهیم عرصه چون شبه تربیت از
پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و ماهی چندان بزرگ
می شد که دیگری در سال چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و گویند روزی
مادرش نزد وی آمد ابراهیم گفت که ای مادر من ربی خدای من است مادر گفت منم گفت خدای تو کیست
گفت پدرت گفت خدای تو چه کسیست گفت نمیدانم پدرت داند پس بشهر آمد و آذر را از این معنی
خبر داد بغار آمد و فرزند را دید این بار وی بهمان سؤال کرد گفت خدای تو ما در تست و خدای
ما در تو منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و مغرب است گفت او بچه حاجت گفت آری
فرمود پس خدای او چه کس است گفت خاموش باش که او را خدائی نیست و این قول مشهور است و نمی
تواند بود که هرگاه ابراهیم با مادر خود بر سید که خدای نمرود کیست مادرش مانع بر آورد که مثالی
سخنان مکوک خطر کلی دارد و حق آنست که مادرش این را بروجه امتحان و تقیید گفته است
و نمرود کسی که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش
نمرود میکردند ابراهیم با پدر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل یعنی چون در آمد
بر او شب و تاریکی شب همه زمین را بپوشانید مر اگو کبا دید ستاره درخشنده یعنی زهره و بعضی
مشتری گفته نزدیک افق مغرب پس و بعضی گفته ستاره پرست بودند و ستاره گردهٔ سجدهٔ آن
نمودند قال گفت ابراهیم هذا ربی این است پروردگار من بر سبیل استفهام و با زعم قوم خود در
بیضا وی گفته فلما جن علیه اللیل تفصیل و بیان قول سابق است و گویند که این عطف است بر قال ابراهیم
و کذلک نری اعتراض است چه آزر و قوم او عبادت اصنام میکردند پس غرض ابراهیم از این قول آن
بود که تنبیه البشان نماید و ارشاد ایشان کند بحق از طریق نظر و استدلال نه تغییر و تبدیل که از لوازم
حدوث است بر وجه نظر برادر منکشف شود و از آن رجوع کنند و بحدوث آن حکم نمایند و لعل صدور این
قول از او در زمان مراهقه او بود پس ابراهیم بزعم قوم با تر وجه نظر گفت این خدای من است فلما
افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو
روندگان را چه زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است

ومناجی الوهیت لیس قدری دیگر زاویه فتند و آن شب چهاردهم ماه بود که طبق سیمین ماه بود
بر کناره خوان سبز فلک نمودار شد فلما رأی القمر جون دیدها را بازغا ربانی یافت
و ابتدا نمایند در طلوع و جمی ماه پرستان شش وی بسجده در افتادند قال هذا امری فی کفت
این ست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که رو بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قال کفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا بمعرفت و شناختن
خود باز احت علت و تمکین در نظر صاحب لاکونش هر آینه می باشم من القوم الضالین از گروه
گمراهان حاصل که چون ماه را در حرم و نور اعظم از کواکب دید با خود کفت بنگرم که این چیست
چون بنظر تامل در و نگرید او را تاریک کوکب دید در انتقال و تغیر ازان نیز براءت نمود و
کفت اگر خدای مرا با من گذارد و توفیق هدایت و عنایت نفرماید من در بیابان حیرت
و میدان عمیت گمراه شوم و البته خدا بتدمی نرسیم لاجرم از گمراهان و بالکان شوم همه شب
در فکر این بود تا صبح شد که ناگاه کاسه زرین آفتاب از فلک خود سر آورد و روی
زمین را بغلبه نور خود منور گردانید و بهر جا و بقعه بتافت و بهر جزوی از اجزاء عالم از
نور وی نصیبی یافت بحرم از همه مهتر و منور از همه بهتر و بیشتر و جمی منوجه او شده بسجده او
قیام نمودند با خود کفت که بنا ملا صادق در و نظر کنم و به بینم که او را ربنا الوهیت
هست همچنانکه زعم این جاعف ست کما قال جل ذکره فلما رأی الشمس بازغة چون
دید ابراهیم آفتاب را بازغه برانیده و جهان را بنور خود نانیده قال هذا ربی هذا
کفت این پروردگار من ست بروجه فرض و تقدیر و یا بزعم آفتاب پرستان هذا از
اکبر این کوکب بزرگ تر ست در حرم و بیشتر ست در روشنائی بنگرم تا سهم اشارت
جهة تذکیر خبر ست یا تاویل کوکب فلما افلت چون آن زوال و انتقال بر او ظاهر شد
قال یا قوم کفت ای گروه من انی بری ء بیزارم مما تشرکون از آنچه
شما با نباز می میکنید بدیا خدائی از اجرام محدثه محتاجه بمحدث آن در نفسه جرجانی
آورده که ابراهیم بروجه تهکم و استهزا بآفتاب پرستان کفت که هزار بی تا الت لن را
تنبیه کند و نقص و عیب و احتیاج جمود و غثان ظاهر سازد و دیر آنرا دلیل ست بر انکه
معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابراهیم بدایت کار محتاج نظر و در
استدلال نبودی و چون مقتضی مزیت تفسیر و تبیین کلام حق ست در باب تنبیه انبیا

از محدثات غیر حق تعالی جز ظاهر آیه موهم خلاف آنست ازین جهة سید مرتضی علم الهدی در تنزیه
الانبیا آورده که اگر گویند که چه میگویید در معنی قوله تعالی فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا الی برئی مما تشرکون
که ظاهران مقتضی آنست که ابراهیم در وقتی که از اوقات متقدم المهد کواکب بوده باشد و جواب
آنست که ابراهیم بر رویه نهکم و استهزا بر افتاب پرستان گفت که هذا ربی چنانکه از تقدیر جانی سمت
تحریر کرده انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین
خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم للذی مر انکسی را که محض قدرت فطر السموات و
الارض بیافرید اسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که مایل گشته ام از همه ادیان بتوحید و ما
انا من المشرکین و نیستم من از شرک اورندگان در ایه دلیل بر وجوب تقدیم تنزیه بر تولا و کلمه
طیبه لا اله الا الله نیز مصرح ست برین که اول راه توحید از خار و خاشاک پاک فرموده تا سلطان
الا اله بر وی روا آرد و در صدر دل بر سند جان قرار گیرد و در بعض تفسیر مذکور ست که
چون ابراهیم شبه آمد و او را بدین نمرود بر زندا و مردی کریمنظر بود ابراهیم او را دید بر
تخت نشسته و غلامان ما منتظر و کنیزان بر می پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چیست که بدین
او مرا آورده اند گفتند خدای همه ست فرمود که این ملازمان بر جوانی تخت او چه کس اند گفتند
از بدکان او بیند ابراهیم فرمود چگونه ست که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر بود می القصه ابراهیم
بپوسته مذمت بتان کرد می و ریسمان بر پای ایشان بسته می و بر زمین کشید می و بر کنار آب می آورد می
و از روی تهکم و مسخریه گفتی مالکم لا تنا کلون و مالکم لا تنشربون و همت بر پرستندگان ایشان زدن گرفت
و قوم با و مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی ازین خبر داد و حاجه قومه قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که ایا محاجه و مخاصمه می کنید
فی الله در وحدانیت خدا و میخواهید که غلبه کنید درین و قد هدان و حال انکه راه نموده ست
مرا خدا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق و ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا می
کنی ایشان بلا ما بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که ولا اخاف ما تشرکون می ترسم یعنی باکی ندارم مما تشرکون
بیزارم از انچه شرک اورید بان یعنی وقت از بان شما ایذیت ندارم چه ایشان جماد اند و بکسی
ضرر نمی توانند رسانید اما ضرر کفار را بدلیل عقول و حروب دانسته ایم که محدث اند و محتاج
محدث الا ان یشاء ربی مگر انچه خواهد بر ورد کار من شیئا چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن
رسد وسع ربی کل شیء علما وسیعست بر ورد کار من و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از روی

دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس در رد وجه ترغیب و تحریص ایشان گفت که افلا تذکرون
که ایا یاد نمیکنید و پند پذیر نمیگردید یعنی میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید معتبر را
دریں استفتا دو قول ست یکی انکه معنی آنست که حق تعالی حیات و تمکین در انسان خلق فرماید
تا آیات معجزات بمن رسانند فهم ضرور نفع ایشان نبود دلیل باشد بر انکه مستحق عبادت است به غیر او
دوم انکه نمی ترسید از اوثان مگر که حق تعالی خواهد که مرا معذب سازد بعضی ذنوب من و بعد ازان
گفت وکیف اخاف ما اشرکتم وچگونه ترسم از انچه شما بانباز می گردانید از جمادات ولا تخافون
وحال انکه نمی ترسید انکم اشرکتم بالله انانکه شرک می آرند بخدا و نه تمسک او میدارند ما لم ینزل
انچیز را که فرو نفرستاده ست خدای بلکه تبشیر کردن او علیکم ترشما سلطانا گنبلی یا حجتی یا دلیلی
غالب یعنی حکونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل حاکم ست که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و
شما اولی ترید که بترسید از خدای عالب و قادر و قاهر که شرک می آرید با و فای الفریقین احق
کدام ازیں دو گروه سزاوار ترند بامن بودن ایمن
مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید انرا که سزاوار آنست که ازو ترسند یعنی حق تعالی
که قادر ست بر ایصال نفع و ضرر نه غیر او دلیل است بر انکه بر کسی که قول او ولی تر است باطل بود
و دلیل بر قول انانکه ترسند که مبادا که معبودان ما بدیگر و بعد ازان ترسیدن استفهام فرمود که
الذین امنوا آنانی اند که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم
بظلم ایمان خود را بشرک اولئک ایشان را وله الامن الامن و ایشان راست ایمن از عذاب دوزخ
وهم مهتدون و ایشان راه یافتگان اند مر ایشان را بظلم اینجا شرک ست چنانکه یاران مصطفی چون
مشقت از مسلمان فارسی رضی الله عنه که چون این آیات بر ایشان شد بر اصحاب شاق آمد گفتند که کدام
از ماست که از ظلم نالان ست حضرت رسالت صلعم گفت که ظلم بامنه نیست که شما گمان برید بلکه انچه لقمان
پسر خود را گفت که ای پسر من شرک میار بخدا و نه شرک ستم عظیم ست و نیز بعضی مراد بظلم
معصیت ست و تلک حجتنا اشارت است از احتجاج و استدلال ابراهیم بر قوم یعنی قوله فلما جن تا انجا
حجتنا برهان و حجت ما بود و آتیناها ابراهیم دادیم آنرا ابراهیم یعنی الهام دادیم تا یاران نمودیم و
القای آن کردیم در دل او علی قومه متعلق است بمحذوف ای لبحج علی قومه یعنی حجت خود را بر ابراهیم
دادیم تا یاران حجت گرفت بر قوم خود نرفع درجات نرتقی بمراتب عالیه بلند منزلتی نشاء هر کرا
خواهیم در علم و حکمت از مومنان که مصدق خدا باشند و مطیع و منقاد او یعنی هریک از اهل ایمان را

بر احسن عالیه و درجات رفیعه میرسانیم بر قدری که مستحق آنست اِنَّ رَبَّکَ هُوَ بدرستی که پروردگار
تو حکیم خداوند حکمت است در بجا داشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِیمٌ دانا باستحقاق و استعداد
هر یک در رفع و خفض وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم و ابراهیم اِسْحٰقَ یعنی اسحاق که پدر بنی اسرائیل است
کُلًّا هَدَیْنَا هر یک را ازین دو راه نمودیم بمعرفت خود باحکام شریعت بمحض الطاف و
توفیق وَنُوحًا هَدَیْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم و بعد او و هدایت نوح در
این مقام بجهت اظهار نعمت است بر ابراهیم که نوح پدر ابراهیم بود و شرف وال متعدی بولد میشود
وَمِنْ ذُرِّیَّتِهٖ و هدایت کردیم از ذریت نوح هم بعضی کفته اند از ذریت ابراهیم بانکه کلام در ابراهیم است
و اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد و من برای تبعیض است یعنی بوسیله الطاف و توفیق ما است نمودیم بعضی
از فرزندان نوح را داؤدَ و داؤد در اکثر کتب انبیا است از اولاد یهودا بن یعقوب و سُلَیْمٰنَ
و سلیمان که پسر داؤد است وَاَیُّوبَ که از اولاد عیص بن اسحاق بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است
و یوسف بن یعقوب را وَمُوسٰی وَهٰرُوْنَ موسی و برادرش هارون را که پسران عمران اند از
اولاد لاوه بن یعقوب و هارون یک سال از موسی بزرگتر بود وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ابراهیم
را پاداش نیکوکاری و بخشش و کرامت دادیم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ پاداش میدهیم نیکوکاران را فرا اخور استحقاق
ایشان به بنیاد ثواب و کرامت وَزَکَرِیَّا و زکریا را نمود زکریا را که از اولاد رجعیم بن سلیمان
وَیَحْیٰی و یحیی را که پسر زکریاست وَعِیْسٰی و عیسی را که پسر مریم دختر عمران است از بنی سلیمان
که نیاکان بنی اسرائیل بودند و عمران این پسر هاشم از اولاد سلیمان از جا معلوم میشود که نسب از طرف مادر
صحیح است چه عیسی را از ذریت نوح ما ابراهیم علیهما السلام شمرده و حال آنکه نسب او از مادر
نه از پدر پس حسن و حسین علیهما السلام را از اولاد رسول مقبول باید دانست و همه
اصحاب رسول هر یک از ایشان را فرزندان گروند که یا ابن رسول الله در خطاب که رو در روی مامول
باشد مانند یا ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا کفت میشود یا ابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست
که دلالت کند بر انکه تو فرزند رسول خدائی از صلب او فرمود آری کفت مرا در سوره غیر آنعام یعنی
و من ذریته الی آخره فرمود که عیسی را کفته اند حرست علیکم امهاتکم و بناتکم
کفت چگونه این آیه دلالت بدین مدعا میکند فرمود چگوئی در انکه اکر بالفرض رسول خدا
حاضر شود و دختر ترا بزنی از تو خواهد یا دهی یا نه کفت چکونه ندهم و کیست که این رغبت

ندارد فرمود اکرامی خواهد با و مدهید گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزند زنا زاده خواه
از دختر خواه از پسر باشد بر مرد حرام است دیگر آنکه اگر زن خود را طلاق بدهد پیغمبر خدا نتواند
که او را بنکاح بکند گفت از کجا میگوئی فرمود لقول تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم
والیاس و دیگر الیاسین را که از اولاد هارون بن عمران ست کل من الصالحین این
بمه ان کلاند در صلاح و صلاح انسان ست بانچه سزاوار باشد و محترز از انچه سزاوار نباشد
واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل که پسر ابراهیم ست والیسع والیسع که پسر اخطوب بن
العجوز ست و کلا فضلنا و یونس یعنی ماهی او کوطا و لوط پسر هارون بوده و هارون برادر
حضرت ابراهیم ست و کلا فضلنا و همه این بمه ان را فضیلت دادیم به نبوت علی
علی العالمین بر عالمیان زمان الشان و اد آنست که ما به یک از بمه ان را بر امت
خودشان تفضیل نهاده بحبه قبح تقدم مضمون سابق فرض این دلیل فضل انبیاست بر ما
عدای الشان از ملائکه جن و انس و من آبائهم و نیز تفضیل دادیم بعضی از پدران
ایشان را اعطف ست بر کلا و ذریاتهم و بعضی از فرزندان الشان را و اخوانهم
و بعضی از برادران الشان را آنها و ذریت و اخوان بمه ان مذکوره که بمه بودند
و اوصیا و اولیا را نیز تفضیل دادیم بر بسیاری از زمان که بر تبه الشان فروتر بودند
و در منزلت و ثواب الشان کمتر و اجتبیناهم عطف ست بر فضلنا یعنی برگزیدیم
این بمه ان را و هدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم الشان را بسوی
راه راست که دین حق ست ذلک یعنی متدین بودن انبیای مذکوره هدی الله
دین خداست که مستلزم اهتداست در دنیا واحدة یهدی الیه راه می نماید بان دین
من یشاء هر که را میخواهد من عباده از بندگان خود که تدین نمایند بان یعنی بسبب
آن دین بندگان را ثواب عظیم که بهشت نعیم ست کرامت فرماید ولو اشرکوا و اگر
این بمه ان شرک می آوردند بجای بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این بمه فضل و کمال
لحبط عنهم هر آینه باطل و نیست می شد از الشان ما کانوا یعملون انچه بودند
که می کردند یعنی ثواب بران مترتب نمی شد و در این آیه تهدید عظیم ست مر مشرکان را
اولئک یعنی آنها که ذکر کرده انبیا الذین اتیناهم الکتاب انانند که دادیم الشان را کتاب
والحکم و حکمت و شریعت والنبوة و پیغمبری فان یکفر بهما پس اگر کافر شوند

بکنا بصاحب نبوت و حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که ما شنیدیم و مهیا کردیم برای ایمان و مراعات بان قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین جهانا کافر فرمانبرداران و متابعان اثبات تند کویند که بهیچ حال که در روز قیامت بدایره ایمان در آید اولئک الذین آن گروه انبیا انانند که هدی الله راه نمود خدا الشان را بدین خود فبهدیهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزست که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها چه فروع نسبت بهریک شریعت مستقله آن حسب اختلاف اعصار بخلاف اصول لیس آیه دلالت نکند که آنحضرت متعبد بوده باشد بشریعت سابقه و با در اقتدا براتی و قصت نه نامی کتابت او رده اند که آن حضرت را آنچه حق تعالی فرمود که فبدیهم اقتده بامعنی که احوال ایشان را بپیروی نمای اشارت بر آنکه بروصف وسیرت بریک مطابع تو و آنچه اجود و احسنند اختیار نمای فرمانی پس مراد آنست که اقتدا کن بصبر ایوب و سخاوت ابراهیم و صلابت موسی و زهد عیسی و علی هذا و مغایرست که از صفات سنیه و خصال رضیه و هریک با سیر ان پیغمبر منفرق بوده نزد او مجتمع ست پس انها کمل و افضل باشند قل یکبه ای محمد کافران لا اسئلکم نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسانیدن از خدای اجرا مزدی چنانکه پیش ازمن هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید ان هو ما هست این ما ینبغی من الاذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیان را این آیه دلالت ست بر آنکه هیچ زمانی خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد بقوله فقد وکلنا بها قوما و اسناد توکیل بخود دلالت میکند بر آنکه او تعالی منصوص ست از جانب او نه باجماع مندکان اورده اند که مالک بن ضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آمد آنحضرت باوی گفت که سوگند میدهم ترا بآنخدائی که توریت بر موسی منزل گردانید که تو در توریت دیده که خدا بغض دارد دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن تن بزرگ و وجود بزرگ تو نی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آنرا و ما قدروا الله حق قدره و تعظیم نکردند یهود آن خدای را چنانکه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانکه سزای شناختن او بود در رحمت و انعام بر بندگان که از جمله آن رسال کتب و نزال رسل ست اذ قالوا چون گفتند که ما انزل الله بفرستاده ست خدای علی بشر من شیئ بر هیچ آدمی هیچ چیزی از وحی و احکام شرع بعنی انزال کتب و ارسال رسل که از عظایم رحمت و جلایل نعمت اوست از حق تعالی سلب کردند

در کشف الاسرار آورده که معنی ما قدروا الله حق قدره ما عرفوا حق معرفته اوست آن همه قدره را
با حدوث چه نسبت و خاک را با آب چه مناسبت بزرگی را از شناختن الهی سوال کردند فرمود که
کار خطر ناک فهو علی خلاف ذلک و شبهه نیست در آنکه معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه
ذات و تجرد از تعینات اسماء و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که هیچ نسبت میان
او و ماسوای او پس شروع در طریقه او از این وجه اضاعت وقت است چه او بخیال در نگنجد
و تو خیال خود را مپندار از ابن عباس مرویست که یهود گفتند که ای محمد حق تعالی بر تو انزال
کتاب کرده است فرمود تا گفتند الله ما انزل الله من السماء کتابا حق تعالی این آیه نازل
ساخت آورده اند که جمعی یهود رسول را گفتند که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح از برای ما آورده بود از جانب حق تعالی یکی از آیات آن گفت که خدا تعالی بر هیچ آدمی نه وحی
کرده و نه کتاب فرستاده و تورات را که از معجزات موسی و عیسی است حق تعالی در قول الذین
کرده این آیه فرستاده و فرمود قل یکواحی محمد من انزل الکتاب الذی جئت به موسی انکه فرستاد
کتاب را که جاء به موسی آمد بان موسی نوری را در حالتی که بود در روشنائی دهنده
و ظلمات جهل و کفر را پاک سازنده و هدی للناس و راه نماینده مردمان تجعلونه
قرطاس می کردانید از آنرا اطلسها صحیفها و طومارها و رقعها می پراکنده تبدونها و تخفون کثیرا
می کشید آنچه نبرا که مسخر آمد و تخفون کثیرا و بنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت
حضرت سید کائنات علیه الصلوات و التحیات و ایات رجم و غیر آن و بعد از آن بر سبیل
امتنان فرمود و علمتم ما لم تعلموا انتم و نه پدران شما از امر و نهی از حلال و حرام و بنا - انکه مراد یهود اند معنی آنست که آموخته
شدید زیاده بر آنچه تورات است و بیان آنچه ملبس بود بر شما و بر پدران شما که علم از شما بر دند
و گویند که خطاب بکیست که کرده بود از قریش قل الله بگو ای محمد که خدا فرستاده است
آنرا که ندانسته شد مبتدا محذوف آنچه الله انزله یا فاعل فعل محذوف تقدیرش ای انزل
الله و اکثر بر انند که جواب ازانست که گفتند که کیست که فرستاده تورات را ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
دست بدار از ایشان و بگذار ایشان را تا خوض کنند در اباطیل و خرافات خود و بلعبوق در
حالتی که بازی می کنند جبر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست بدانکه ظرف صله قد هم است

وبیشتر حال از حصول ذوق ابو سعید ابو الخیر و کلمه قل الله ثم ذرهم در سوره که اصل
ماخوذ المهموس و انقطاع النفس و شبلی با بعضی از اصحاب خود می گفت که علیک بالله و دع ما
سواه و بعد از ان بیان احتیاج بانزال توریت موسی اعلام میکند که سبیل قرآن همان سبیل توریت است
بقوله و هذا و این قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم او را مبارکا بسیار فایده
و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده انچه پیش از وی بوده از کتب چون
توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیت آن در نسمه قرآن
بمبارک چند وجه گفته اند یکی انکه هر که متمسک بان میشود بفوز و رستگاری میرسد دوم انکه برکت
بمعنی ثبوت الخیر است زیرا که سبب مغفرت و ثواب و مبین حلال و حرام سبب برکت بمعنی
زیادتی ست زیرا که قرآن متضمن زیادتی بیان ست بر انچه در کتب متقدمست چون ان نامهای آن کتب
و هیچ کتابی نسخ آن نکرده و قوله و لتنذر معطوف ست بر انذر مقدر اول علة صفت کتاب یعنی کتابیست که فضل
انزلناه لبرکات و تصدیق ما تقدمه یعنی انزال قرآن کردیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق
کردن کتب متقدمه بجهة انکه توحید کلی و غیر خطابی تواند یعنی برای انکه بترساند ام القری اهل مکه
را و می تواند بود که عامل فعل محذوف باشد تقدیر انزلناه لتنذر ام القری انزلناه یعنی انزال قرآن کردیم
تا بترساند مکیان را و من حولها و هر که گرد اگرد مکه ست یعنی جمیع اهل مکه و مشرق و مغرب را و قری
جمع قریه ست و اشتقاق آن از قری ست بمعنی جمع لیس فی جاکره و دمال مجتمع باشند از متفرقه و
آنرا قریه توان گفت و کما الام القری گفت بجهة انکه قبله اهل قری و مجتمع باشند ایشان در وقت
حج و اعظم جمع قری در عظمت و منزلت و اقدام ان در مکنت و الذین یؤمنون بالاخرة و
انکسانی که آورده اند باخرة یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب بانبیه و تصدیق اخرة موجب حفظ
عافیت ست و هم علی صلوتهم یحافظون و ایشان بر نمازهای خود می محافظت می کنند تخصیص صلوة
بجهة انست که عماد دین ست و علم ایمان زیرا که هر که مصدق بنبیه و قیامت باشد احتراز بصلوة
نکند و ترک آن نه نماید آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم را از سبب دعوی دروغ ایشان عجب اهوال بر صفحه خاطر عاطر بود و در
حضرت عزت در بیان تقدیس و تشریع طغیان فرمود که و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن
افتری از انکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغ را و گفت به من
و لم یوح الیه شیئ و حال انکه او حی الی وحی کرده نشود بمن و کذب نوح الیه شیئ و حال

انکه وحی کرده نشده است باو جبرئیل و میکائیل مفتاب برهم ولیت بوگفت که وحی شده است بمن
فرو داده است واسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته و سخنان بر من
القا میکند مرویست که مسیلمه دو کس را بر سالت نزد رسول فرستاد حضرت ایشان را
گفت شما بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آن بودی که رسولان را نمی کشند شما را
قتل میکردم مرویست که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قریشی کاتب رسول خدا بود چون وحی
بآن حضرت نازل شدی املا کردی وی نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی و بموضع سمیع
علیم غفور رحیم چون آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر
فرود آمد او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بزبان جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین
رسول فرمود که بنویس همچنین بر من نازل شده است او نوشت و شک افتاد با خود گفت که اگر محمد
در این که وحی باو فرود می آید صادق است بر من نیز وحی شود و الا دروغ است پس مثل آنکه می گوید من
هم بتوانم گفت این چنین بر من نازل شده است و گفت احوال خود را بنحوی معلوم کرده و بدانسته که
از نزد خود چنان را میگوید که وحی است و من بتقدیر و قضای الهی میکند چنانکه خود میخواهد چون او را
نزد پیغمبر مومنان راست حاضر بودی ایشان را بدست مسلمانان باز میداد و مشرکان اهل ایمان را ایذا
و آزار میرسانید مدتی از جمله آن عمار را با خلقی بگرفتند و عذاب کردند و گوش عمار ببریدند و
باین نوع جفا کردند تا ایشان را برای داشتند که رسول را ناسزا گفتند آخر عمار از دست
ایشان خلاص یافته مصطفی و یاران نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مرا تو به باشد یا نه و گناه من
معفو کرد و یا نه حق تعالی در حق او این آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم و در باره عبد الله
بن سعد مذکور کس نظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء و من قال سانزل مثل ما انزل الله مانند انچه خدا نازل کرده است
نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند انچه خدا نازل کرده است مرویست که در روز فتح مکه عبد الله
بن سعد مذکور ملتجی بعثمان شد و او را وسیله ساخت که شفاعت وی کند پیش پیغمبر خدا عثمان دست
او را بگرفت و نزد پیغمبر آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله از عبد الله درگذر رسول
خدا هیچ جواب نداد باز این کلام را اعاده کرد آنحضرت بجواب ملتفت نشد و چون عبد الله از مسجد
بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت ایا من نگفتم که هر که او را بیند باید که او را بگذارد و
بن بغیر گفت چشم من جانب تو بود تا مبادا اشارت فرمائی و من ترا بکشم حضرت فرمود

باشد بیت کسی را نکاشد و بعد از ان حق تعالی از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد و گوید و لو ترى اذ الظالمون الخ یعنی باشد ستمکاران یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات شدائد مرگ یعنی چون فرو گیرد و احاطه نماید سختی های مرگ کفار را و الملائکة فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گشاده اند دستهای خود را بسوی ایشان در ستانید کالان باشند دست های خود را برای قبض روح ایشان و در متابعت گفته که دست بگشاده اند بعذاب ایشان و عنوا الشین بر رو و ثبت ایشان زنند و گویند که اخرجوا انفسکم بیرون آرید روح های خود را از جسدها هیچون متقاضی مسلط که از روی غلظ و عنف چیزی طلبد الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابد تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری مرا زا عذابیست که متضمن شدت و اهانت باشد و از اینجا معلوم میشود که مراد بعذاب هون تنگی است در وقت جان کندن بما کنتم تقولون بسبب انکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر حق اجزی که نارو ابود مانند ادعای ولد و شریک مر او را و دعوی نبوت و وحی بکسی و کنتم عن آیاته تستکبرون و بودید که از آیتهای او تکبر و نخوت کردن می کردید و در ان تدبر و تامل نمیکردید ایمان بان نیاوردید بعد از ان بر سبیل توبیخ ایشان می فرماید که و لقد جئتمونا فرادی بدرستی که آمدید نزد ما تنها تنها چنانکه خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم و راء ظهورکم و نمی بینیم معکم شفعاءکم شفیعان شما را الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء که گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که ایشان در ربوبیت و تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدایند لقد تقطع بینکم بدرستی که منقطع شد میان شما و اصل آن تقطع ما بینکم است و حذف عنکم و ضل عنکم و مفقود شد و باطل شد ما کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که میان شما و میان شفعای شما اند و یا انکه بعث و نشر

خواهد بود حاصل کرد حق تعالی در آن آیه جمله فرموده بر اقتناء طاعات که موجب فوز و نجات است
از احوال قیامت و ترهیب از اقتحام مال و مشغله بمیت بعد از حجابت و منع [illegible] و بند است
سبب عقوبت در روز قیامت بعد از آن شروع کلام نموده با حتجاج بر مشرکین بعجایب صنع و لطایف تدبیر
می فرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده دانهٔ اشجار است نخم زراعت است نباتات
زان بروید و النوی شکافندهٔ دانه اشجار است نا نهال ازان برآید تخصیص این دو از میان مقدورات
بهت آنست که همه کس می دانند که این مقدور غیر او سبحانه نیست و دست هیچکس دیگران نمیرسد و بدانکه
هر جنبکه دانه او استخوان ندارد دانه اجب میگویند و آنکه دانهٔ او استخوان دارد آنرا نوی از این جهت
قل است که معنی آبه آنست که حق تعالی خالق حب و نواست و منشا و مبدء آن و بنابرین تسمیه خلق بفلق
باعتبار آنست که فلق بمعنی شق است یعنی شق سازنده عدم بوجود یُخْرِجُ الْحَيَّ ببیرون می آورد زنده را
یعنی نبات و اشجار سرد نا زه را که بنشو و نما حیات دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم دانه خشک است یا بیضه
رد ولد را از نطفه و مرغ از بیضه و یا مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ وبیرون
زندهٔ مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است و ذکر آن
بلفظ اسم بجهت حمل آنست بر فالق الحب حه قوله یخرج الحی واقع شده است در موقع بیان آن چه خلق حب
و نوی نبات و منحه نامی از جنس احیان حی است من المیت زیرا که نامی در حکم حی است کما قال یحی الارض
بعد موتها ذٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده و میراننده اللهست که سزاوار عبادت است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
پس از کجا منصرف گردانیده می شوید از و بغیر او یعنی او را در گذاشته ببرستش غیر او اشتغال مینمائید
فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافندهٔ صبح است از ظلمت شب و از بیابی روز و باشکافندهٔ ظلمت صبح است که آن
ملتبس یعنی برنده تاریکی شب و آورندهٔ روشنائی روز و اصباح در اصل مصدر اصبح است بمعنی دخل
فی الصبح و صبح بالتشدید بافته باعتبار آنکه تاریکی از شب بآن در می آید وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید
شب را آرامگاه خلق تا در شب حرکات روز براسایند و ما هو از سکن الیه و اطمئن الیه و الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و گردانید آفتاب و مهتاب را حُسْبَانًا نشانهای اوقات شتا و اوقات دیمه و دیگر بآن
دانسته شود آمد و شد شمس و قمر حسبانا باشد و حسبان مصدر حسب است بفتح همچنانکه حسبان بکسر
مصدر حسبت و گویند که جمع حساب است بمنهاب و شهاب ذٰلِكَ این کار که بشمردند و بیرون
آمد و قدرت برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اندازه کردن خداوند غالب و دانا
است که حق سبحانه در این آیه تذکیر بندگان می کند نعمت خود را و میفرماید منم آنکه چون بندگان من

پاک است خدای تعالی و به تعالی از آنچه وصف میکنند کافران او را فرزندی و شریکی است چه
ولد خالی از آن نیست که بوالادت است یا بنبی چه ولد موجب تشبیث است و هر یک از والد و ولد
نقص و شرکت نیز مستلزم نقص است و حق تعالی منزه از نقص و عیب است بدیع السموات والارض
او است که نو پیدا آرنده است آسمانها و زمینها بی ماده و مدت و مثال بدون اعانت از غیر و رفع آن
بر خبریت است و مبتدا محذوف اعنی هو بدیع السموات و فرق میان ابداع و اختراع ابداع فعلیت
بسوق بمثل مناسب و من البدعت و اختراع فعلیت که مقوم بسبب باشد اشیا - ابداع درین
مقام بجهة افادت کمال قدرت و فوق قدرت جمیع مخلوقات است و هر که منصف باین باشد احتیاج
بشریک و ولد ندارد و کما قال انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند آرد و چگونه او را فرزندی و لم یکن
له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند آرد و پدید آید و چگونه او را زن که در زمان شوهری
کفاف و جنسیت شرط است و میان او و ما سوای او مجانست نه و خلق کل شیء علیم در اوست
به بینها و انا وجه و انا نیت و بیضاوی گفته که در آیه استدلال است بر نفی ولد از آنکه معقول
از ولد آنست که متولد باشد از ذکر و انثی یا منجنس یکی یا باشند حق تعالی منزه است از مجانست
و ما اند و ولد کفو والدست او را کما قال و لم یکن له کفوا احد و نهایت که جامع جمیع صفات کمال است مر تکلم به پروردگار
تکلم انکه بیان مقامات و صفوت الله ذات او نهایت که جامع جمیع صفات کمال است مر تکلم به پروردگار
شهادت است که الله الا هو بسیط معبود بی مثل او زیبنده است مگر او خالق کل شیء آفریننده همه
چیزهاست به انیة الام مبتدا آست و ما بعد او اخبار بنا او می تواند بود که بعضی بدل بعضی باشد
فاعبدوه امر به پرستید او را به پرستید او مخلوق عبادت اوست نه غیر او بجهة اتصاف او باین صفات
مذکوره و اشاره میکند که خلق کل شیء دلالت میکند بر انکه او خالق افعال عباد باشد علمای امامیه
میگویند که آنچه از منطوق آیه مفهوم میشود این است که مراد او بدان هر چیزیست که غیر او را بران قدرت
نباشد چون خلق ملائکه و جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات تا حجت باشد بر عبدة الملهه
باطله چنانکه مفهوم قول شخصی که گوید اکلت کل شیء ماکولات است و چگونه فعل عباد نسبت با و توان کرد
حال انکه او سبحانه منزه خود را از افک عباد و کذب ایشان به اگر خلق او می بود موجب
این میشود که او سبحانه فاعل قبایح می باشد تعالی ذلک علوا کبیرا او هو و او با وجود این همه صفات
علو و تنزیه و کمال بر همه چیز ناظر است و بتدبیر امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه امور
خود را بوی تفویض نمایید و بوسیله عبادت او در رفاج مارب خود کوشید چه او ست که بکلیان آنچه

براعمال شما و شما را بران مجازات خواهد داد لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ
درک نمی کند او را دیده ها و او درک میکند دیده ها را و او دریابنده خداوند ابصار را بتقدیر مضاف
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و اوست لطف کننده و نیکوکار بندگان و آگاه باسرار همه چیزها و رسنده بدقائق
شیاء و دانا بمصالح و تدابیر عباد و بافعال انها پس بر وفق آن مجازات ایشان نماید در معاد
از فضل بن سهیل نقل است که او سوال کرد از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که خبر دهد مرا از رویت
حق تعالی که مردمان دران اختلاف دارند و مودهر که وصف کند خدا را بخلاف انچه او ذات خود را
بان وصف نموده پس بتحقیق که اسناد فریه عظیم بحق تعالی کرده او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار
و گویند که مراد بابصار اعین نیست بلکه بصایر قلوب است یعنی نمی یابد کنه او را اوهام و افکار بندگان و او در
می یابد آن را بعد از ذکر این ایات دالة بر وحدانیت او و کمال قدرت و علم خود بیان ازالت
علت اعتذار می کند بقوله قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ بدرستی که امدند شما را نشانها می روشن یعنی دلایل
و حجج ظاهره مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که وضوح آن بدرجهیست که گویا او را می توان
دید و بصایر جمع بصیرت است و آن در قلب را مثل بصر است در دیده را و تسمیه دلایل بران بجهت آنست که
تجلیه حق می کند برای کسی و آن را باو می نماید فمن ابصر فلنفسه پس هر که بیند حق را و تصدیق کند بسبب بصایر
و فکار دران فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس خود دیده است ثواب آن را و راست وَمَنْ عَمِيَ و
هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر دران و بسبب آن گمراه شود فَعَلَيْهَا پس ضرر
و وبال آن بر وست این هم دلالت ست بر آنکه مکلفان مجتهدند در افعال نه مجبور وما انا عَلَيْكُمْ و نیستم من
بر شما بِحَفِيظٍ نگهبان که محافظت اعمال شما کنم بر شما بران جزا دهنده چه بر من تبلیغ ست نه دادن ایمان قبل از امر
بقتال ست و چون حضرت بآن مامور نشد ایشان را بر افعال و اعمال قبیحه خبر داد از ان قتل و سبی و اسر ایشان بعد
وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف که در ایات گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ می گردانیم انهای قرآن را از خوف بر رجا
از وعد بوعید از مفصل بمجمل و از محکم بمتشابه و تصریف در اصل نقل شی ست از جایی بجایی لِيَقُولُوا درست
لام برای عاقبت و درس بمعنی قرات و تعلم و جواب آن محذوف تقدیر ان ست لیقولوا درست لام غرضی
من کرد انیم آیات قرآن را بمثابه مذکوره یا گویند اهل مکه که تو خوانده آن را و یاد گرفته از کسی یا معطوف علیه محذوف ست
و تقدیر این که لیضلوا الناس و لیقولوا زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت مرتب از جهودان که دوستی
بودند از بنی روم تعلم کرده و میگوید که خدا بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که تصریف آیات بآن غرض
شود که عاقبت آن بانجامد که کفار قریش گویند که از تو از اینها تعلم کرده وَلِنُبَيِّنَهُ و برای آنکه بیان

کنم ایات قرآن را لقوم یعلمون برای کروهی که میدانند که این کلام خدائیست تخصیص بنبین باهل علم بجهت
انست که ایشان اند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و نمی تواند بود که لامی نفی در لیقولوا مقدر باشد
ای لئلا یقولوا یعنی نگویند کفار که نوراست تعلیم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدر و مع لبشر مثبت و
ضمیر در لنبینه راجع است بایات و مذکر ان باعتبار آنست که آیات در معنی قرآن ست کانه قیل نصرف
آیات القرآن با انکه راجع بقرآن باشد اکرچه مذکور نشده بجهة انکه معلوم ست و یا راجع باشد بمبین که
مصدر بمبینست کقولهم صرته زیدا ان اتبع ما اوحی الیک در پی آن رو که وحی کرده شده بسوی تو
من ربک از پروردکار تو یعنی متدین شو بطریقهٔ موحد لا الٰه الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مکر
او و این اال موکد از برای حصر در نفی انیکه متفرد باشد الالوهیت و اعرض و رو بکردان عن المشرکین
از مشرکان آرندکان با قوال و آرای ایشان النفات مناوکست یا این آیه را بایهٔ السف منسوخ میدانند ابن عباس اعراض را حمل میکنند بر عدم مبالغت با ایمان نه انکه مراد عدم دعوت ایشان
باشد بتوحید پس بنا بریں حاجه ابه ثابت باشد و لو شاء الله و اکر خواستی خدای توحید و عدم
اشراک ایشان را بر وجه قهر ما اشرکوا هرکز شرک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است
مستلزم اجبار است نه اجبار خلاصهٔ معنی آنست که اکر اراده خدا بودی که آیات بر سبیل قهر و اجبار
و الجا اضطرار قایل بتوحید شوند و ایمان آرند هرکز مشرک نبودندی و با خدا انباز نکرفتندی اما
بطریق اختیار توحید ایشان خواست بجهة الجا و اضطرار منافی حکمت و ناقض آنست و در منهج آورده
که در تفسیر اهل البیت مذکورست که لو شاء الله ان یجعل هم کلهم مومنین معصومین حتی کان لا معصیت
لاحد لما کان بجناح الی جنة و لا نار ولکن امرهم و نهاهم و اعطاهم ما ازاحة به علیهم الحجة من الادلة و الآلة
ستطاعة یستحق الثواب و العقاب و ما جعلناک علیهم و نکردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان حفیظا
تا نکاه دارنده اعمال ایشان تو کیل کسی که بامور ایشان قیام نماید یعنی کار ایشان نیست تو
باز کذاشته شده چه بر تو تبلیغ ست بلکه ما حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق و حسیب
اعمال ایشانیم که بر تو بغیر از ابلاغ و انذار جزی چیزی نیست اورده اند که چون آیه انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش کفتند ای محمد زمان از دشنام نهان کردن کن
و کرنه ما خدای ترا که بصفات کمال اورا دسکنی بجوکنیم آیه امد و لا تسبوا الذین یدعون و دشنام
مدهید خدایان را که می پرستند من دون الله بجز خدای و بقبایح ایشان را یاد کنید فیسبوا الله پس
ایشان در مقابله آن الهٔ ناسزا کویند خدایرا عدوا از روی ظلم و تجاوز لذ حق بغیر علم و بی دانشی

یعنی خدای را نا سزا گویند از روی جهل و نادانی بدانکه درین دلیل است بر انکه طاعت هر کاه که موجب
بمعصیت شود ترک آن واجب است چه موجب نا شایسته شریعت و علماء امامیه ازین آیه استدلال کرده اند بر
وجوب تقیه و نگهداشتن زبان در جایی که نه جای اظهار حق باشد چه مومنان در زمان آنحضرت
الهه مشرکان را دشنام می دادند و مشرکان نیز بجهل ازین سب معبود مومنان میکردند حق تعالی
مومنان میکرد ازین را از سب آلهه اهل شرک منع فرمود تا کفار سب الهه مومنان نکنند
کذا لک زینا لکل امة عملهم همچنانکه بیارستیم اعمال کفار را در نظر ایشان لکا آمدنی بیارستیم برای
هر گروهی عملهم کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بر وجه تخلیه که محل حسب بیارد
لدیهم و خوش و می نمود لذ لو دکه عمل مخصوص باشد و مراد لکل امة الفواج کفر مانند زیرا که
کلام در ایشان ست و خلاف نیست در انکه مراد باین کفر و معاصی ست و درین دلالت ست
بر انکه از آیه مذکوره تزیین اعمال طاعت ست ثم الی ربهم مرجعهم پس بسوی جزای افریدکار
ایشان ست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را
وقت محاسبه و مکافات بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند از خیر و شر اورده اند
که اکابر قریش با حضرت گفتند ای محمد تو ما را خبری ده که موسی عصا زد بر سنگ دوازده
چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده میکرد و صالح ناقه را از سنگ بیرون
آورده اگر بدعای تو کوه صفا زر گردد تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که اگر این معجزه محقق
شود مر التصدیق خواهید کرد جمله بر این قول عهد کردند و بسوگندان غلاظ و شداد تاکید
نمودند که موافقت اهل توحید نمایند در معالم آورده که حضرت بدعا استغال نمود فی الحال
آن حال جبرئیل نزول فرمود و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را
زر سازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود و بفرستادن
خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهدهٔ آن عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان
فرستیم اگر خواهی این معجزه ظاهر سازیم ما عذاب در دنیا را و اگر خواهی بگذاریم تا توبه کنند
یا از نسل ایشان ایمان آرند حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و اقسموا بالله و سوگند
خوردند بخدا جهد ایمانهم سخت ترین سوگند من ایمانهم مصدر ست در موضع
حال ای مجتهدین ایمانهم و داعی ایشان بایمان تسلم و تاکید در ان تهکم بود بر رسول
و بطلان آیات مقترحه و استقرار انچه متعنده کرده بودند از ان اصلی حاصل که ایمان

بطلان او شد او میکند خود و مذاهب جاعلیه هم آید که از ایشان علامتی و نشانی از آنچه
طلب میکنند لنخرجن بها انه ایمان آرند بدان قل بگو ای محمد در جواب ایشان
انما الآیات جز این نیست که این آیتها یعنی نشانها دلیل نبوت که معجزات است عند الله
نزد یک خداست و او بر اظهار آنچه ازان خواهید قادر است و من نخود هیچ بر هیچ چیز ازان قدرت
ندارم و ما یشعرکم و چه چیز داناکرد و انید شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر می گردد
از افعال قبیحه و اقوال مقترحه یعنی منافی دانند که از ایشان چه اعمال قبیحه و اقوال فریحه صادر
میشود و بعضی گفته اند که خطاب مشرکان ست یعنی ای مشرکان چه دانید که عاقبت کار شما چگونه
خواهد بود انها اذا جاءت بدرستی که آیات مقترحه چون آید مشرکان بدان و مشاهده کنند لا یومنون
نگروند بدان و درین تنبیه ست بر انکه حق تعالی ترک آیات مقترحه نموده مکرر بحکمت علم او بانکه بدان آیات
ایمان نیاورند بدانکه مفعول ثانی یشعر محذوف ست تقدیره انها و ما یشعرکم ما یکون منهم چنانکه باین
معنی میشود در بعضی و جها اسمیه مستانفه مصدره بان مکسوره متضمن اخباریت نه علم الهی تعلق
گرفته بود بعدم ایمان ایشان و نقلب افئدتهم و دلهای ایشان را ازان بازگردانیم
تصدیق بروجه مذکوران عطف بر لا یومنون و ایضا ما یشعرکم و دیده های ایشان را از دیدن
راه حق بر طریق تخلیب بجهت ایمان نیاورند در آخر کما لم یومنوا بدان همچنان که ایمان نیاوردند
بار اول چون بدیشان آیات اول مقترحه فرستادیم باز چون حق آنها و غیر آن بجهت قطع عناد و تجرد
و فاز مرهم و لذریهم الطغیانهم فی طغیانهم در عدوان و بی راهی خود یعمهون درحالتی که
متحیر و سرگشته روند و راه بحق نبرند حاصل ما معبد انهم عقاید خبیثه ایشان را بجهت این از ایشان معجزات
مقترحه نمی نماییم و یا بجهت علم بعدم ایمان ایشان در ین حال بعد از ان قطع عناد و تمرد ایشان
در طغیان نمی نماییم و لو اننا نزلنا و چنانکه با فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی ایشان
یعنی بسبوی کافران فرشتگان را و کلمهم الموتی و اگر سخن می گفتند با ایشان مردگان
چنانکه افزان می گفتند و حشرنا علیهم و الیهم میکردیم بر ایشان کل شیء هر چیز را از امم
سالفه قبلا گروه گروه یا فیدان یکدیگر در نقیب بشارت و انذار و شهادت بر وحدت الهی
و نبوت حضرت رسالت پناهی و ایشان را معاینه ببینند و گواهی بر وحدانیت ما بشنوند
یا کلیه آیات را برای ایشان جمع میکردیم تا مقابله مواجهه ایشان باشند بدانکه قبیل جمع
قبیل ست یعنی قبیل ما کانوا لیومنوا بنبوده باشند که ایمان آرند الا من یشاء الله مگر انکه

خدا بر وی قادر و جبرو یا علم ضروری پیش نهد ولکن لا یؤمنون هم ولیکن بسته انها یعنی کفار
یعلمون نمیدانند که اگر معجزات بایشان نماید بطوع و رغبت ایمان نخواهند آورد بلکه غلاظ و
شداد بر ایشان برجزیست که بآن شعور ندارند ولهذا با کثرت ایشان جهل شاملحال شان ست یا
انکه معنی آنست که اکثر مسلمانان جاهل از انکه ایشان ایمان نیارند و بجهت این تمنای نزول این آیه می کنند
بعد ازان حق تعالی ببیان حال انبیای سابق می کند باعتبار تسلیه حضرت خاتم انبیاء و می فرماید
وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه ترا ای محمد دشمن ساختیم جعلنا کردانیدیم لکل نبی پیغمبری عدوا دشمنی
شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و این بدل عدو ست حاصل آنکه حق تعالی بسزای
حضرت پیغمبر خود می فرماید تا تو غمگین نشوی که این عداوت و دشمنی کار و این خاص تو نیست بلکه پیغمبری را که فرستادیم
و را دشمنان بودند از میان وادمیان و شیاطین الانس را فرا بندد که منافقان دورا مدهر از جمله
يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وسوسه می کنند بعضی انها بعضی را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان بدروغ
آراسته که آنرا حقیقت نیست غُرُورًا بجهت فریب و این مفعول لست و زخرف یعنی اباطیل
ما خوذ از زخرف اذا زینه از ابن عباس مرویست که ابلیس جنود خود را مدوفرقه فرقه کرده بعضی را
بعث کرده و فرقه بجن یعنی شیاطین الانس و بعضی را بانس و مومنین اند که هریک از ان دو
بوسه بیکدیگر القای کنند که اضلالت صاحبی کذا فاضل صاحبک کذلک و لو شاء ربک و اگر خدا
افرید کار تو ایمان الیشان را بر وجه جبر ما فعلوه نمیکردند دشمنی را با معصومان و می تواند بود که ضمیر
راجع باشد بزخرف باغرور یعنی مرتکب زخارف باطله نمیشدند لیکن حق تعالی خواست حجت اقامه کند
تکلیف و مناقص حکمت ست چه تکلیف و فرع تمکین بنده کاملست در افعال خود لهذا اختیار بدست
ایشان داد تا از روی طوع و رغبت در چیزی که از خیر و معصیت خواهند اقدام نمایند و بجهت آن
مستحق ثواب و عقاب گردند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ و آن دروغها
می بافند از تسویلات مضله و شبهات باطله و نفرمود جبه ایشان را عذاب و منع تا مگر کسی گمان
سزا دهنده ایشان ست عمل بر سبیل تهدیدست کقوله اعملوا ما شئتم نازله در وجوب و ندب
باشند وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ عطف ست بر غرورا و نصب آن بر علیست یعنی شیاطین وحی میکنند
بعضی تا فریب دهند کفار زاد تا میل کنند بان افئدة الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای کسانی
ایمان ندارند باخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای انکه پسندند ایشان آنرا بجهت خود وَلِيَقْتَرِفُوا و بجهت انکه بکنند ما هُم
مُقْتَرِفُونَ انچه ایشان کنندهٔ آنند از کفر و تکذیب یعنی تحریک شیاطین برای معاداوت انبیاء علیهم السلام و زجر از

بالمهتدین بدانها کلاز حد در گذشتند و از حق بباطل و زکر دوانحلال بحرام میل نمودند
در کنز العرفان آورده که در این موضع چند قایده بکار آید دلیاست بر اباحت آنچه نام
حرامی برده باشند در وقت ذبح بران و بر تحریم آنچه نام حرامی بر ذبح آن نبرده باشند
و نص بر تحریم متروک التسمیه عمدا و نسیانا و این مذهب احمد حنبل است و نزد مالک و شافعی
حلال است لقوله علیه السلام ذبیحة المسلم حلال و ان لم یذکر اسم الله علیه و اصحاب ما میه و ابو حنیفه قایل اند
بتحریم متروک التسمیه عمدا لا نسیانا لقوله علیه السلام رفع عن امتی الخطا و النسیان و حدیث مذکور بتقدیر
صحت آن محمول است بر نسیان و اما آیه که بیمه نزد ابو حنیفه ما قول است بمیته یا محمول بر متروک التسمیه
بغیر اسم خدا باشد یا عمدا تارک کرده باشد لقوله تعالی و انه لفسق و اولی حمل آیه است بر اضمار دوم
و اجب است در تسمیه ذکر خدا بقصد تعظیم مناسب بسم الله الله اکبر و اکبر و اقتصار نماید بلفظ الله منجزی نیست
بر قول اقرب و واجب است که تسمیه بعربی گوید و اگر بغیر عربی گوید بصحیح ما قد نیوم مراد باضطرار
که مستثنی در آیه کریمه است آنچه لابست که بان خوف تلف باشد یا مرض یا خلف از متابعت رفقا
یا ضرورت سفر بشرط آنکه متدین بر صوب باشد بعد از ان مکلفانه اخطاب میکند و ذمروا
و دست بدارید ظاهر الاثم اشکارا می گناه و باطنه و نهان آنرا یعنی ترک کنید گناهان اشکارا و
نهان را مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید زیرا که گناه منحصر نیست در اشکارا و نهان و بعضی بر انند
که گناه ظاهر آنست که جوارح کنند و باطن آنکه بدل اندیشه نمایند در حقایق مسلمی مذکور است که ظاهر اثم
طلب لعنتهای دنیاست و باطن اثم طلب لعنتهای عقبی چه هر دو سبب منعولی میشود از حضرت مولی ان الذین
یکسبون الاثم بدرستی که انانکه می کنند گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده
شوند بما کانوا یقترفون باجه بودند که کسب می کنند و قبل از این اشارت باین رفت که مشرکان
عرب که مردار حلال دانستند می گفتند که ای محمد گوسپندی که می میرد کشنده او کیست آن
گفت زمود مد که او کشنده او گفتند و عجبا چیزی که یاران تو می کشند و سگ تو مرغ هلاک می کنند
حلال و پاکست و هر چه خدای کشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر می ضعفای اهل اسلام
افتاد و آیه آمد که ولا تاکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از انچه یاد کرده نباشد نام خدا بر ان و انه لفسق بدرستی که خوردن چیزی که نام خدا نبرده باشند بر ذبح ان نبرد و نافرمانی ملت
از وساوس شیطانی و گویند که ضمیر راجع باکل آن چیزیست که نام خدا بر ان نبرده باشند یعنی اکل آنچیز فسق است
و ان الشیاطین لیوحون بدرستی که دیوان القا کنند دوستان خود را وسوسه ای تا مجادله کنند با

بسبب کردن این خبر مؤمنان و بشارت مدینه و رحمت شان و مژده عذاب شدید عذاب
و این ست از قتل و اسر و سبی و از عذاب دوزخ چون حق تعالی ذکر مؤمنان و کافران
فرمود در عقب آن بیان فعل میکند که در بارهٔ ایشان بجا آورده فمن یرد الله
بگرداند خدا یتعالی ان یهدیه انکه راه نماید او را و او بطریق حق شناسا گرداند یشرح صدره
بگشاید سینهٔ او را یعنی دل او را للاسلام برای قبول اسلام بوسیلهٔ الطاف از اقدار و تمکین
و ازاحت علت و نصب ادله و ادلهٔ شرح صدر گردانیدن است بروجهی که قابل حق گردد و مستعد
این کار حق در و حلول کند و مصفا از هر چه مانع و مانی حق باشد و من یرد ان یضله
و کسی که خدا یتعالی اراده کند انکه فرو گذارد او را از طریق ایمان بعد از ان که امارات حق با و نمود
فرط عناد و جحود و قبول آن نکند یجعل صدره گرداند سینهٔ او را ضیقا حرجا گانما یصعد
بمشابه کسی که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع نماید یصعد که بالا میرود فی السماء در آسمان
یعنی می گریزد از قبول و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعدست در کرختن
پس بدین تشبیه فرموده بر انکه ایمان ممتنع ست از و همچنانکه ممتنع ست صعود در آسمان گذالک
همچنانکه تنگ میگرداند دلهای کافران را بر معجزات یجعل الله الرجس مسلط می سازد خدای عذاب
یا لغه را علی الذین لا یؤمنون بر انکه نمی گروند و توحید را تصدیق نمیکنند بدانکه ظاهر آیه اگرچه
چنین می نماید که مجبوره را تمسک تام باشد بآن اما چون که این مودی ست باسناد قبیح نسبت بحق تعالی
پس آنرا تاویل باید کرد بروجهی که مستلزم اسناد قبیح نباشد با وهمچنانه لهذا در مجمع البیان تاویل
آن بچند وجه ایراد نموده و منجمله آن این ست که فایدهٔ این کلامه ترغیب ست در ایمان و زجر
از کفر پس او بنک نظر در ادله و حجج و آیات دل خود را تنگ گردانند تا نور ایمان در دل
او نیفتد و هذا آو اشارت ست بیان آن که قرآن بآن آمده یا باسلام یعنی این طریق قرآن
یا راه اسلام صراط ربک راه پروردگار تو مستقیما درحالتی که راه راست ست تو در و
کجی نیست و اضافت صراط بربک بجهت آنست که واضع مبین آن او ست سبحانه ست و مستقیما
حال مؤکده و عامل در آن معنی اشارت ست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات را
لقوم یذکرون برای گروهی که پند پذیرند و بدانند که کفر مطلق
او ست نه غیر او و عالم باحوال عباد ست و آنچه میکند و می فرماید محض حکمت و عدل ست و
تخصیص متذکران بذکر بجهت آنست که ایشان منتفع میشوند بخلاف غیر و نظیر ست بهدی للمتقین

لکم مراد اهل مذکران راست دار السلام سلامتی باسلامت از آفات و خالص از مکاره و علیل
و مراد جنت ست یعنی مر ایشان راست بهشت عند ربهم نزد خدای ایشان یعنی ذخیره و مدخره نزد
او کرامت کننده او را غرا و ندا اند و هو ولیهم و او ناصر ایشان ست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی
بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که می کردند از اعمال صالحه و افعال حسنه و یوم یحشرهم و یاد کن
روزی را که خدا حشر کند ایشان را و غیر حفص بصیغه مکالمه الغیر خواند و یوم منصوب باضمار اذکروا و ضمیر
راجع ست بهر که محشور میشود از ثقلین یعنی جن و انس جمیعا همه ایشان و می تواند بود که منصوب باشد
بفعل یعنی گویند در روزی که همه مکلفان را حشر کنیم که یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم
بدرستی که بسیار خراستید من الانس از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان یا بسیار یافتید
ایشان را بانکه اتباع شما شدند بجهت این محشور شدند با شما و قال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین
من الانس از آدمیان یعنی انها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع خدای برورد کار ما برخوردار
یافت بعضنا ببعض برخی از ما ببرخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باین وجه که راه نمونی ایشان
کردند در شهوات و مستلذات نفسانیه و یا نفع کردند دیوان از آدمیان باین طریق که ایشان را مطیع
خود گردانیدند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و احتمال دارد که استمتاع منصور باشد بر انس
نسبت انس یستمتعون بعضی دیگر از ابنای جنس خود و بلغنا و دیگر گویند که بار خدایا باستمتع رسیدیم
اجلنا الذی اجلت لنا بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما بان یعنی وفتی تا بوقت مرگ ما حین برانگیختن
از قبور این اعترافست بانچه کرده باشند از طاعت شیطان و اتباع هوا و تکذیب بعث و حشر بر حال خود
پس گویند که اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدا که النار مثویکم و آتش آرامگاه شما
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن انس عامل در حال مثویکم ست اگر مصدر باشد
بامعنی اضافت اگر معنی مکان ست الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا تعالی که شما را از آتش برهد یا نقل
کند و یا خواهد که از یک نوع عذاب بنوعدیگر از آن نقل نماید و بدانکه مفسران از این استثنا چند قول ست
یکی آن انکه معنی آنست که ذلک بما شاء الله ثم امن منهم و این قول عطاست و از ابن عباس منقول ست که وعید
کفارست که بسبب ارتکاب معاصی بدان خواهد گرفت بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به ان سرانجام
بدرستی که بر ورد کار تو حکیم در خداوندی حکمت ست از انچه کند یا جن و انس علیم در دانائی ست باعمال و احوال
ایشان و کذلک و همچنانکه گردانیدیم کفار جن و انس را دوستان یکدیگر نولی نگاه میداریم بعضی
ظالمین را مسلط گردانیم بعضهم بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا و اکذاریم بعضی را بر

برخدا باختیار خود آنچه خواهند کنند از مالک دنیا زمروست که من در بعضی کتب سماوی خوانده ام که خدای تعالی
میفرماید که منم خدایی که مالک جمیع پادشاهان عالم دلهای پادشاهان بید قدرت من است پس هرگاه
بندگان من اطاعت من کنند پادشاهان را بر او رحیم گردانم و هرگاه عصیان نمایند پادشاهان را بر او بلا رحمانه
پس خود را مشغول نوحه و زاری مکنید و بازگردید بامر و نواهی من تا ایشان را بر شما مهربان گردانم بنابراین
بگویند کسب انچه ی کنند در دنیا از معاصی و مناهی باز خطاب میکند کفار را بر وجه
توبیخ کیا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا نیامد بشما یعنی آمده بشما
منکم پیغمبران از جنس شما اگرچه پیغمبران جز از آدمیان نبودند اما چون انس را باجن جمع کرد پس بر سبیل
تغلیب خطاب صحیح باشد حاصل کلام حق تعالی بر سبیل ملامت با آدمیان و پریان خطاب میکند نه شما
رسولان فرستادم که از روی دعوت یقصون علیکم می خواندند بر شما آیاتی لقاء یومکم هذا از
دیدن این ست فاگویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بگفر و استحقاق عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان میفرماید و غرتهم الحیوة الدنیا و فریفته
کرده بود ایشان را زندگانی دنیا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر درآمدند از هول و
شدائد ان روز بترسیدند و اعتراف بگناه خود معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی میدهند بر نفسهای خود
انهم کانوا کافرین انکه ایشان بودند کافر و بدکار در دنیا و احوال آن ذلک خبر مبتدای
محذوف ست ای امر ذلک و مشار الیه ارسال رسل ست بحذف خبر و ان مصدریه با مخففه از مثقله
یعنی امر ما فرستادن رسولان ست و باجهة انهم شان این ست یعنی شان و امر عظیم فرستادن رسولان
وقود آن لم یکن مرتکب تعلیل حکم مذکور ست بحذف خبر و ان مصدریه یا مخففه از مثقله یعنی امر ما فرستادن
رسولان ست و باجهة انکه شان این ست که نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان
دیه ها و شهرها بظلم بسبب ظلم که کنند و اهلها غافلون و حال انکه اهل آن شهرها و دیه ها غافلان
باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدا و قیامت خبر نداده لهذا استیصال بی
قوم نبوده الا بعد از تقدم وعید و کرنه ایشان را بر حق تعالی حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا
فنتبع آیاتک یعنی چرا رسول نفرستادی تا ما پیروی میکردیم آیات ترا و ایمان
عنه ذلک بعلو اکبر از درین آیه دلالت صریح ست بر آنکه حق تعالی منزه ست از ظلم و کل محال و هر یک
از مکلفان را ست درجات مراتب در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهای که کرده اند و ما
ربک بغافل نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون از آنچه ی کنند پس مخفف از مثقله باشد

بر او عمل قبیح عاملی و قدر ثواب و عقابی که مستحق آن شما شد بر بنگ اعنی و بر وبه دکاه بلکه بسیار
از عبادت بندگان و از ایشان ذو الوجلال خدا و عد رحمت است بر ایشان و زین جهت است بر
نکره چه مذکور شد از ارسال رسل بجهت انتفاع او نیست بلکه بجهت ترحم او است بر عباد اگر ایشان
اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا نماید **فیکم** بر دشمار ای کفار قریش بجهت عدم احتیاج او بشما
و **یستخلف** و خلیفه و جای نشین شما از دمن بعدکم از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از
دودمان خود گما انشاکم همچنانکه افرید شما را او پدید کرد **من ذریة قوم آخرین** از نرینه قوم
قوم دیگر که پدران شما نبودند لیکن ابقای شما می کند بجهت ترحم بر شما و یا بجهت انکه شاید که بعضی از شما
بگروند یا فرزندان شما بشرف اسلام رسند **ان ما توعدون** بدرستی که انچه وعده داده می
شوید از قیامت و متعلقات آن **لآت** هر اینه آینده است یعنی بودنی و امدنی است بلاشک **وما انتم**
بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در ایشان به بعث و حشر شما و بعد ازان بر سبیل تهدید
و وعید می فرماید **قل** بگو ای محمد بکفار قریش **یا قوم اعملوا** ای گروه من عمل کنید **علی مکانتکم**
بر غایت تمکن و طاقت خود یا بر حالت کفر خود عمل نمائید خلاصه معنی انست که بر سبیل تهدید میفرماید
که بر کفر و عداوت خود نهایت توانائی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری
خود در ترویج اسلام و رسوخ بران **فسوف تعلمون** پس زود باشد که بدانید من **تکون له**
عاقبة الدار انکس را که باشد مر او را عاقبة الله امر سرانجام پسندیده مرای آخرة و می تواند بود که من را
استفهامیه باشد یعنی زود باشد که بدانید که کیست عاقبت حسن که حق تعالی این دار را برای آن خلق
فرموده و بنا بر این من در محل رفع است و فعل علم متعلق عنه است و بنا بر اول منصوب است بر مفعولیه
و بهر تقدیر تهدیدی فرماید **انه لا یفلح الظالمون** بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران
یعنی کفار در منهج الصادقین آورده که صاحب کشف الاسرار در معنی آیه فرموده که بعد ازین روزه بدانید
که عاقبت دنیای شما بکجا انجامد و دولت فلاح کرا رسد و ببینید که درویشان شکستگان راه
بسرای کرامت چون رسانند و خواجه های صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند آورده اند
که مشرکان در میان بیت زار خود خرمابنی و یک نیمه برای خدای و نیمه دیگر بتهای خود بنهادی
و همچنین چهارپایان را بهره نمودندی آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی
و انچه بهر بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت نمودندی اگر حصه الهه نیکوتر بودی بباطل
خود را زاهتی و اگر چیزی در نصیب خدا زیاده بودی در میان نصیب بتان افکندندی و گفتندی

که خدایی تواند بدین احتیاج مرا بی اندازه و محتاج بزندی تعالی ازین حال خبری باز دهد وی
فرماید که وجعلوا لله ومقرر کرد اند برای خدا تعالی مما ذرا از انچه افریده است خدا ما من
الحرث از کشت زار ها والانعام واز چهار پایان نصیبا بهره برای بتان وحذف این بجهت آنست که
مدلول علیست قوله فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا یراست بزعمهم بادای
باطله کفار و بدروغ خودشان وهذا لشرکائنا واین نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکا که برای
خدا پیدا کردم فما کان پس آن نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان وبزعم انها فلا
یصل الی الله پس نمیرسد بسوی خدا و در ان تصرف نمیکنند وما کان لله واین نصیب
که مر خدا یراست فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم بتان ایشان که بهتر از نصیب خدا یرا ی
مردمان می دارند و نام زد بتان می کنند و بعضا وی گفته که قوله مما ذرا تنبیه است بر فرط جهالت
ایشان چه اشان جماد را که اصلا قادر بر چیزی نیست شریک خالق کرد انیده اند در خلق و بعد ازان
آنرا در چیز شریک دادند بر او بایں وجه که از کی را بان داده وقوله بزعمهم تنبیه است بر انکه اختراع آن
نموده اند از پیش خود که حق تعالی ایشان را بان فرموده باشد و کذا در حق آن فرموده که
بعد ما یحکمون بدست حکم کردن ایشان که صواب اینست وکذلک و مانند این آرایش باطل
که شیطان کرده است در قسمت و آیات زینت آراستند لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان
قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شرکان ایشان یعنی دیوان که آرایش
ی دادند کشتن فرزندان ایشان را در چشم ایشان مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران
زنده و این از عادت جاهلیت بود که دختران زنده را در گور می کردند یکی گفت در گور میکردند بجهت انکه
هر گاه که دختر متولد می شد و پدر او را ننگ و عار دختر خود را زنده در گور نمی کرد
یا می کشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی آلهه سر هر نقد بر فرمان آن شیاطین بودند که در دل
ایشان ندا می انداختند که وجود دختران مثمار است سبب عیب و عار است و فقر و درویشی و با قتل
فرزندان برای بتان موجب قربت لیردوهم تا هلاک سازند یعنی کرده کرد ایشان را و
لیلبسوا علیهم تا بپوشند و مشتبه گردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را بان
افعال مبتدعه یعنی انچه بر آن بودند از کیش اسماعیل علیه السلام و الهام بر او بتعلیم است و گویند
ولو شاء الله اگر خواستی خدای که هر چه خواهد و هر شیا بخواهد از تزیین باز دارد ما فعلوه ما کردند آنرا و
فذرهم واگذار ایشان و لیکن خبر مثاب و تکلیف است و ما الف مصلحت فذرهم پس بگذار ایشان را

[illegible] ایشان را که آن را افزایش خدا در بحیره و خلیل الله علیه السلام بدرستی که خدای حکیم است
در آنچه حرام و حلال می کند علیم و آگاه است بمصالح بندگان حق تعالی در این آیه از جهاد وجه ذم
و عیب کفار کرده یکی آنکه ذبح آیشان بغیر اسم خدا است دوم اکل ایشان از برای دعای کنیسه
نهبت افزار او بجانه سیوم تحلیل ایشان برای ذکور و تحریم ایشان برای اناث چهارم
شوم بیته و زنده زنده ایشان بعد از ان بیان خسارت جمعی میفرماید که قتل اولاد می کردند
و تحریم حلال میمودند قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند انانکه قتلوا اولادهم کشتند فرزندان
خود را سفها از روی بی خردی بغیر علم بغیر دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت ایشان از
طرف عقلا و جهل با انکه حق تعالی راز ق اولاد اگان ست در جامع البیان او رده که ربیعه و مضر و
بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند بجهت خوف انیکه چون بزرگ شوند ایشان را
جهاز و ما یحتاج عروس باید حق تعالی ازین خبر داد که ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت
و جهالت و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله انچه روزی داده ست خدای ایشان را
یعنی بحایر و سوایب و غیر ان افتراء علی الله بجهت افترا کردن بر خدا قد ضلوا بدرستی که
گم کردند راه راست و در راه ضلالت و گمراهی سلوک نمودند و ما کانوا مهتدین و نیستند
راه یافتگان بر طریق حق و جادهٔ صواب و عقب آن می فرماید که خالق جمیع اشیا او سبحانه ست
پس جایز نباشد اضافت شی از ان باوثان و تحلیل و تحریم آن مگر باذن او که وهو الذی
و اوست انکس که برای شما انشا کرد و از زمین ست کردانید جنات بوستان نا مملو
از انگور که از غایت انبوهی روی زمین را پوشیده باشند معروشات برداشته شده
که برای او چوب بسته و غیر معروشات و غیر بسته و بر زمین افتاده گفته اند معروشات
انست که مردمان بدست خود نشانده باشند و از ابر داشته و غیر معروشات انکه در کوه و بیشه
رسته باشد و بر زمین افتاده و النخل و نیز پیدا فرماید درخت خرما را و الزرع و کشت ها را
از انکه ساق ندارد و ثمرها ان چون مختلفا اکله در حالتی که مختلف ست میوهٔ آن در رنگها و کیفیات
یعنی در لون و طعم و حجم و رائحه و تسمیه نمی باکل باعتبار اینست که آن اکل است و مضمر راجع بر زرع ست
و یا مرجع آن نخل ست و مختلفا حال ست و الزیتون و دیگر پیدا کرد زیتون را و الرمان انار را
مشتبها و غیر متشابه در حالتی که مانند یکدیگر اند یعنی بعضی از افراد آن مشابه بعضی دیگر ست در لون و طعم و یا برگ
آن مانند یکدیگر ست و غیر متشابه و مشابهت بعضی از ان ببعضی و بعد از تعداد این نعم

امر میکند بر سبیل اباحت که کلوا من ثمره اذا اثمر بخورید از میوه‌ای هر گاه که ثمر چون میوه پیدا
کرد اگرچه تا رسیده و خام باشد گویند فاید مدین قید رخصت ملک است در اکل آن قبل از اداء حق الله
ازینا والتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یوم حصاده در روز درو دین زرع و بریدن نخل و چیدن
آن و امر باتیاد در روز حصاد مبالغه ست در اتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداء آن و در مجمع گفته که درین
دو قول ست اول آنکه زکوة عشر یا نصف عشر ست و این قول ابن عباس رض دوم صدقه ست بمساکین
به وجه مقدور و این مرویست از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام آورده اند که ثابت بن قیس
نخل خرما که انرا بر بد و تصدق نمود و هیچ ازان برای خود و عیال خود باقی نگذاشت بجهة
این از انفاق عیال عاجز شد رسول مقبول او را ازین منع فرموده فرمود که اول ابتدا بعیال
خود کن و فاضل آنرا صدقه نمای حق تعالی این آیه فرستاد و لا تسرفوا و از حد در مگذرید از صدقه
دادن کفوله و لا تبسطها کل البسط یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید بعضی از مفسرین گفته که هرچه در حق نفس خود
نفقه کنی اسراف ست اگرچه بکدانه کنجد باشد و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه هزار خروار بود و
مذهب اهل البیت نیز آنست که اگر شخصی مقدار کوه ابو قبیس در راه خدا صرف کند اسرافی نیست و اگر دانه
بروجه بی وجه صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف ست و مرویست که حاتم طائی را گفتند
که لا خیر فی السرف جواب داد که لا اسراف فی الخیر امید بر حمت الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را و من الانعام عطف ست بر جنات یعنی او کسی ست که بیافرید از چهارپایان حمولة آنچه بر دارد اثقال را چون شتر و گاو و فرشا و آنچه مفروش شود برای ذبح چون گوسپند
و یا آنچه شعر و صوف و وبر آن منسوج میشود برای فرش کلوا بخورید یعنی بر خود حرام مگردانید همچنان که
رسم جاهلیت ست و یا برسل اباحت میفهماند که بخورید تمامی آنچه روزی داد شما را و حلال
ساخت برای شما و لا تتبعوا و مروی کنید خطوات الشیطان گامهای شیطان یعنی راه او مروید و بو
سوسه او حلال را حرام مسازید و حرام را حلال مکنید انه بدرستی که شیطان لکم عدو مبین مر شما را دشمنی ست
آشکارا یعنی ظاهر العداوت بعد ازان تفسیر حمولة و فرشا می کند بقوله ثمانیة ازواج یعنی آفریدا زچهار
پایان هشت زوج ذکر و انثی که ماخوذ شود مزاوجه کند در بیضاوی گفته که ثمانیة ازواج بدل ست
از حمولة و فرشا و یا مفعول کلوا ست و قوله و لا تتبعوا معترضه ست بینهما و قوله من الضان بدل ست ازثمانیه
یعنی خدا تعالی آفرید از آنچه بشود ار مد یعنی میش اثنین دو زوج مراد کبش و نعجه ست و ضان اسم
جنس ست مانند ابل و من المعز و آنچه مود ار مد یعنی بز اثنین دو زوج دیگر را نر و ماده بز میش

ومنات وآن جمع ما تحرمت جانا صاحب وصحیح قل یکو بروجه انکا یکبانی که تحریم انعام کردند بر
خود الک گفتن حرمت بها آن دو نوع اگر کبش و میش ست حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ما
را که نجه و موئنث اما اشتملت علیه یا حرام کرد انرا که مشتمل ست بر او امر حام الانثیین رحمهای
آن دو ماده خواه انچه در رحم ان ماده باشد یا نر بنکو بنی خبر دهید مرا بعلم یا مری معلوم
که دلالت کند بر انکه خدای حرام کرده ست از انها انکنتم صادقین اگر هستید راست کویان
که تحریم از نزدیک اوست ومن الابل اثنین و افزید از شتر دو زوج نر و ماده را ومن
البقر اثنین از کاو نیز بر من سوال دو زوج را قل بکو بانی ن که الذکرین حرم ایا ر
حرام کرد انیده خدای هر دو ذکر را از شتر کاو ام الانثیین یا هر دو ماده را از ان ان اما
اشتملت علیه یا حرا ده ساخته که مشتمل ست بر او امر حام الامر انثیین رحمهای هر دو ماده ملخص
کلام انکارست از انچه حق تعالی حرام کرد انیده باشد اجامس اربعه را از ذکور و اناث و این راست
بر مشرکان که بکبار تحریم ذکور انعام می کردند و بار دیکر اناث آن و مره اخری اولا دالث ان بزعم
انکه حق تعالی تحریم انها فرموده و نیز بر وجه رد و انکار میفرماید که ام کنتم شهدا اذ ایا بود بد حاضران
و مشاهده کنندکان اذ وصاکم الله بهذا آن بهنکام که وصیت کرد خدای شما را بدان ر
تحریم چه شما را بدان هیچ بخبر می نمیکرد و پس طریقی دیکر نست مر شما را بمعرفت اشتمال ا
کرمشاهده وسمع در تفسیر مجمع البیان آورده که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد و کفت
که یا محمد حلال کردی انچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که انچه پدران شما حرام کردند
حرام نمی شود و موجب حرمت نمیکردد عوف کفت که خدای حرام کرده این آیه نازل شد و سید
عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی ازواج ثمانیه برای اکل و انتفاع افریده ست و انیکه
شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میکوئید این تحریم از قبل خود ست یا از قبل انشی اکر
میکوئید که تحریم بسبب ذکورت ست پس جمیع ذکور باید که حرام بود اکر اعتبار انوثت ست پس
تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و کر بواسطه اشتمال رحم ست پس همه باید که حرام باشند با
انشی چه در رحم باذکر ست یا انثی ابن مالک ساکت شد حضرت فرمود یا ابن مالک حرا سخن نمیکوئی کفت
نوسخن کوتاهی شنیدم حضرت این آیه بر او خواند که فمن اظلم ممن کذب علی الله کذبا بر خدای دروغ را لیضل الناس تا کمراه کرداند مردمان را بر
بغیر علم بغیر دانشی مراد اکابر لایمان ست که قرار این مهم متعلق ایشان ست ان الله

خدای لا یهدی القوم الظالمین ز راه نما یدو چه اعجا بکرده ظالمان را بالکلیه حق تعالی ایشان را
و در آخره راه بهشت ننماید زیرا که مستحق عقاب عظیم آنها نه بجهة کفر و ضلالت ایشان صرف نیست که کفار
چون این آیه شنودند گفتند که هر گاه همه انعام حلال اند پس حرام کدام باشد آیه آمد که قل لا
اجد فی ما اوحی الی محرما الآیه یا بمر فی ما اوحی الی در قرآن یا در مطلق در آنچه وحی کرده شده است بمن
محرما طعامی را که حرام کرده شده باشد علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا در این منتبه است
بر آنکه تحریم معلوم میشود مگر بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیزی را حرام
نکرده الا آن یکون میتة مگر که مات آن طعام مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد
خونی است که در وقت ذبح ارواح مذبوح رود یا در رندگی او از رود و تخصیص مسفوح بذکر بجهة آنست
که خون متخلف در عروق و سایر اعضا بعد از ذبح معفو عنه است او لحم خنزیر یا گوشت خوک
و اینچه توان از آن خورد و تخصیص لحم بجهة آنست که حرو اعظم است در اکل فانه مرکب من دم و لحم پس بودن
خوک یکی است آن قدر است بدانکه تخصیص بسته و دم مسفوح و خنزیر بدگر تحریم با انکه غیر این نیز محرم هم است از
منخنقة و غیر آن چنانکه در سوره مائده گذشت بجهت آنست که حق تعالی تخصیص این اشیا فرموده بجهت تاکید
حرمت آن و نحو هم ما عدای آن در مواضع دیگر مبین شده که آن یا بعض قرآن است یا بوحی غیر قرآن
و این سوره مکی است و مائده مدنی پس جایز است که در مکه چیزی نسته چیز حرام بوده است و بعد از آن در
مدینه ما عدای آن حرام شده باشد او فسقا عطف است بر لحم یعنی خبر بر و ما بینهما اعتراض است بجهت
تفصیل یعنی باکنه مانند بقیق و آن هر حیوانی ماکول اللحم است که اهل آواز بر داشته شده باشد
لغیر الله بر ای غیر خدا بلکه بآن یعنی بوقت ذبح آن این جمله صفت موضحه فسقا است و تسمیه انچه مذبوح
شده باشد بر اسم صنم بعتبق بجهت توغل آنست در فسق جایز است که فسقا مفعول له باشد از اهل و این علت
بر تمام و همه ممکن در آن راجح است بآن فمن اضطر پس هر که بیچاره کرد و مادر ماند یعنی غیر از
میته چیزی را نیابد و ضرورت داعی شده باشد بتناول چیزی از آن غیر باغ در حالتی که ستمکار
نبود بر بیچارگی مثل جو دیا باغی نباشد بر امام و یا طلب لذت نکند یعنی بقدر سد رمق اکتفا نماید و گرسنگی
عادیه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت فان ربک پس بدرستی که پروردگار
تو غفور امرزگار است و مواخذه نکند کسی را که بضرورت از محرمات تناول نماید رحیم و مهربان است
که بیچارگان را امید آن رخصت داده بعد از آن بیان چیزی نماید که بر یهود حرام کرده و فرماید که
و علی الذین هادوا او بر آنکس نی که یهود امد حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن

دارا چون سباع درنده آورده که در معنی لفظ خلاف است نزد بعضی گفت که هر حیوانیست که منفرج الاصابع است چون شتر و مرغ و بط و این مروی است از ابن عباس و مجاهد گفته که جمیع سباع و کلاب و بعضی از انچه بظفر اصطیاد میکنند درین داخل است و بعضی گفته که مراد هر ذی ناب از دواب و نسر چون طیر بظفر مجازست و من البقر و الغنم و از گاو و گوسپند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیهای که در ون ایشان بود چون پیه کرده و غیر آن و اضافت بحمت زیادتی ربطست الا ما حملت ظهورهما مگر انچه بر داشته ظهور ایشان یعنی بشده بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا و یا انچه مشتمل است بر امعا یعنی جربی که ملتصقست بروده ای ایشان و گویند این عطفست بر شحوم یعنی حرام کردیم بر ایشان چربی روده ها او ما اختلط بعظم یا انچه آمیخته باستخوان چون دنبه پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک جزیناهم بآ دادیم ایشان را بسبب ظلم ایشان و نظیر این ست قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات در بعضی از تفاسیر آمده که ملوک بنی اسرائیل منع قفز میکردند از کلوخ و ستر و حق تعالی استیفای مدکوره را بر ایشان حرام گردانید و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن ازین جزا فان کذبوک پس اگر تکذیب کنند ترا در انچه خبر دادم ازین جزا فقل پس بگو ایشان را که ربکم ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست با واسع الرحمة ست بانکه مهلت می دهد شما را بر تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ناشاید که از کفر و تکذیب باز گردید پس معترض متوهم میشود بامهال او زیرا که در امهال او راه امانیست و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و معین عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که تکذیب اند و چون چنین ست برجای رحمت او ایمن مشو بد از لغت آو و چون در اضطراب باطله کافران نمود در عقب آن رد مقالات فاسده ایشان میکند بقوله سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند بروجه اعتذار انا نکه مشرک آورده اند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما الله شرک نمی آوردیم ما و لا آباؤنا و نه پدران ما و لا حرمنا و نه حرام میکردیم ما من شیء هیچ چیز را یعنی مشرک و محرم بالمشیت و امر خداست برضای او و گرنه مشرک نمی او دیم و تحریم نمیکردیم کذلک همچنین کذب الذین من قبلهم تکذیب کردند پیغامبران را پیش ازین فرقه مجبره که متعلزم تکذیب خدا و رسل و کتب

تعلیل بجهت آنکه در آنیست و الما یلزم لمینتفهم الینا حاصل که حق تعالی بجهت خود ظاهر فرموده که باسنه
شهید ابر باطل بجهت آنکه ناجنه برایشان لازم شود و با انتفاء شهید انتفاء ظاهر شود و لهم بر باطل اند و بکاهن
شهدا و پس اگر کوانی دهند بصحت برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان
یعنی تصدیق مکن ایشان را نمودن موافقت کردن ست با ایشان در شهادت باطله و لا تتبع
و پیروی مکن اهواء الذین ارزوهای کفاران که از روی عناد تکذیب آیات ما کردند
آنهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون بالآخرة و دیگر پیروی مکن انان را که منکر روند
ببعثی دیگر یعنی آخرة اند بت پرستان و هم بربهم و ایشان به پروردگار خود یعدلون برابر
می کنند بتان را و انها را عدیل او میگردانند در مجمع گفته که خطاب راجع ست بحضرت رسالت مرتبت
و مراد امت او میدهد اهل ایمان اعتقاد نمکنید مذهب کسی را که معتقد هوای خود ست و آرای
نفسانی را مذهب خود گرفته و این ممکن ست که ادمی هوا را مذهب خود گیرد بجهت آنکه شبهه بر او داخل شود
و بجهت آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید یا آنکه با مری فاسد الفت گرفته باشد و مداومت نموده بجهت
آن بر او صعب نماید مفارقت ازان و در ایه دلالت ست بر فساد تقلید زیرا که حق سبحانه از کفار طلب
حجته کرده بر صحت مذهب ایشان و نیز او میدهد انباع دلیل را واجب گردانیده نه انباع هوا را و
بعد ازان بیان محرمات خود می نماید بقوله قل تعالوا گو بیا ئید ای مردمان بیائید این امریست از حق تعالی
و اهل آن آنست که از کسی بگویند که در رتبه علو باشد علم مرکس را که در رتبه سفلی باشد لیکن طریق
اتباع برای تعلم خوب گردانیده اند و میفرماید بمکلفان در هر جای که باشند متوجه شوند تعالوا نامی نخوانم بر شما
ما حرم ربکم علیکم آن چیزیرا که حرام کرده ست پروردگار شما بر شما این منصوب ست بقول و باختیار
خبریت و مصدریه دارد دانکه این دو آیه دیگر با دو آیه دیگر بالا آنست از محکمات و این گروه احکام آن در
هیچ شریعت منسوخ نبوده و این دو حکم ست از امر و نهی و از جمله آن آنست که الا تشرکوا نه یکسان زید
بعد شیئا بجای جر بر او در بعضاوی گفته که آن لا تشرکوا در محل جر بتقدیر لام و یا مرفوع المحل
بر تقدیر آن لا تشرکوا و شیئا احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر
و مادر خود احسانا نیکوئی کردنی در تاویلات آمده که توحید و احسان والدین را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب وجود اند که حق تعالی ایشان را مظهر انعام خود
صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و لا تقتلوا اولادکم و نه بکشید فرزندان خود
من املاق از جهت ترسی درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم

ب سبب ترک معاصی ست و در جانب سبب امتثال اوامر و قولوا انظرونا اقتبسوا علت از لفظ انظرنا بحذف
ف ای کراهة ان تقولوا یعنی از مثال قرآن کردیم جهة کراهة اینکه گویند شما ای زمرهٔ عرب
ا انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده ست کتاب علی طائفتین پیش از دو گروه من قبلنا
ز از ما یعنی یهود و نصاری و ان کنا و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قرات ایشان مر کتاب خود را
ا لغافلین بی خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست و تخصیص یهود و نصاری بذکر بجهة
ت و ظهور امر ایشان ست و آن مخفف از مثقلست و لهذا لام فارق میان مخففه و نافیه در خبر کان
خل شده او تقولوا یا بجهة کراهة اینکه گویند لو انا انزل علینا الکتاب اگر بما فرستاده شده بود هر آینه
ا ب چنانکه بر یهود و نصاری نازل شد لکنا اهدی ما هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان
ة حدت اذهان و نقابت افهام فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن 280
ز پروردگار شما یعنی بلغت شما که بدانستن آنرا می فهمید و هدی و آمد راه نمائی که هر که متابعت آن
ند بمقصد و مقصود برسد و رحمة و بخشایش مر مومنان را این هر دو صفت قرآن ست و غرض ازین
طع معذرت و ازاحت علت ست و بعضی سبب بمعنی کواو که ندولة بیند که مراد ازان حضرت ست که گواه
ن ست و هدی و رحمة بعثت یعنی از خدا و بر حق و هدایت ست مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست
ستر کار تر ممن کذب بایات الله از انکس که تکذیب نموده آیتهای خدا را و صدف عنها و اعراض
ر و از ان نامه و مال را ما از ایشان ما را دانسته با وجود علم بصحت آن یا تمکین او معرفت حقیت آن سنجزی
لذین زود باشد که جزا دهیم ایشان را بسبب آنکه یصدفون عن آیاتنا سبب آنکه خود ند که اعراض کنند از
قرار آیات ما و صدا یرد مان منمود و مدد در منع اتباع آن بعد ازان تهدید و عید مشرکان مینماید که معرض انذار قرآن
با وجود وضوح دلالت حقیت آن که هل ینظرون ایا انتظار می برند اهل مکه استفهام در مقام نفی ست
یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و عجز ایشان الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند ایشان را فرشتگان
بقبض ارواح ایشان و یا در رسد امر ربک عذاب ربانیت ان یعنی اهل مکه اگرچه منتظر این نبودند لیکن چون که حال
ان بر مناره حال منتظران عذاب بود ازین جهت نسبت ایشان نمود بکسی که منتظر ملائکه موت و ملائکه
عذاب باشند لعلها یا تی مرتبک یا بیاید امر پروردگار تو بعضی از ایشان که آن آمدن بروز کار نزدیک باشد یا نشان که آن
آیات قیامت و هلاک کلی ست و آنچه جلد و قایع تمام الی ظهور دجال و نزول عیسی و ظهور مهدی صاحب الزمان
علیه السلام من الملک المنان و بدر آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب یعنی بعد از انقضای دولت
و بیاید او یا تی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی از آیات او زیرا که تواتر نقول آنکه مقصود از

مغرب و شبی دراز باشد کم از هفت شبانه روز آفتاب بدین برآید و در آن مدت بسیار یابند چون از اول
کاسع شوند و خوف بر نیابند در گمان افتند که یک بار نماز گذارند و اوزار و اوزار بر گردن ایشان تمام شود و ایمان
صبح پدید نیاید دانند که کار عظیم از خانه تا غیب بعرصه گاه شهادت می آید بفزع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند
تا صبح از جانب مغرب اثر طلوع کند و آفتاب از افق عربی برآید آنرا نور نبود همه خلق آنرا بیند و بگویند یوم
یأتی بعض آیات ربک در روزی که بیاید برخی از آیات پروردگار تو که مذکور شد غیب ما عین شود و دام
عیان گردد ایمان برهانی اضطراری نبود پس بسبب این لا ینفع نفسا ایمانها نفسی را ایمان آن
آن لم تکن صفت نفس است یعنی آن نفس که نبود بدست آمنت که آن آورده باشد من قبل پیش ازین
امر آتی ثابت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی که عمل پسندیده است یعنی آن
هنگام ایمان نفع ندهد هیچ نفس را که تقدیم ایمان بران نکرده باشد و کاسب خیری نبوده باشد در ان وقت
بصحیح گفته که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد و خیرها کرده نفع میسندجه ایمان
و عمل خیر درین هنگام بر سبیل الجا خواهد بود نه بر وجه اختیار قرینست که هر گاه آفتاب از مغرب طلوع
کند در ان وقت هیچکس نباشد که ایمان آرد لیکن ایمان بودی باور نرسد قل بگوای محمد معاندان
قریش را که انتظروا انتظار برید یکی ازین آیات را انا منتظرون ما نیز منتظران علامتیم و چون
ظاهر گردد فرج ما را باشد و ویل شما را پس وای بر حال شما و خوشا بر حال ما از حضرت رسالت
مرتبت مرویست که شتابید بعمل صالح پیش از آن که پنج چیز بشما رسد یکی طلوع آفتاب از مغرب دوم خروج
دابة الارض سیوم خروج دجال چهارم دخان پنجم قیامت که هوا آن همه را فرا گیرد و نیز در
تهدید و وعید میفرماید ان الذین فرقوا دینهم که از ما کنایه زنی کردند دینهم دین خود را که بعضی از پیغامبر
ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا گشتند کرده و هر فرقه بشبیه امامی آرده اند از حضرت رسالت
مرتبت مرویست که افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة لست منهم فی شیء
تو از ایشان فی شیء در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از امت تو منبستند و گویند که این نهی منسوخ است
بعضی بقتال ایشان نه بر بن این حکم بآیة السیف منسوخ است و نزد بعضی مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی
لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم الی الله جز این نیست که کار ایشان با الله است
یعنی اوست که متولی جزا و سزای ایشان است از ثواب و عقاب ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را
روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه هستند کردی کنند و بعد از ذکر وعید برای فجار و ایمان وعد میفرماید
برای ابرار بجواب من جاء بالحسنة هر که بیاید با حسنه بلا اعتبار کمیت و خصلت پسندیده از طاعات واجبه و مندوبه

شما بین متابعت قرآن کنید و نگاهدارشتن او امر و نواهی او و نمانید و لا تتبعوا من دونه اولیاء و دوستان
بگزینید بجز از خدای تعالی اولیاء و دوستان را امر بعاصی کنند کفار آنان را دوست میگیرند و
گویند ضمیر راجع است بقدر اینکه و لا تتبعوا من دون الله دین اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین
خداوند دین دوستان یک دیگر را از کفره قلیلاً ما تذکرون اندکی پند میگیرند در متابعت حق تعالی قلیلا
منصوب است یا نکره صفت مصدر محذوف است ای تذکرا قلیلاً یا صفت ظرف محذوف ای زمانا قلیلاً و ما مزیده
برای تاکید قلت است و اگر مصدر نباشد قلیلا منصوب نخواهد بود در تذکرون زیرا که مصدر در ما قبل خود
عمل نکند بجهة انکه ضعیف العمل است از حسن مرویست که گفته ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدا امر فرموده ام
علم و سنت رسول خدا و بخدائی که هیچ آلهی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن درجه چیزی آمده است و معنی
آن چیست بعد از امر بمتابعت او امر و نواهی تهدید بسیار بامد بزرگ متابعت آن بقوله و کم من قریة اهلکناها
و بسیار از ده های و شهرها از کفار فجار که هلاک کردیم آنرا فجاءها پس آمد باهل آن ده ها و شهرها بأسنا عذاب
ما بیاتا و در حالتی که ببیوتت کرده بودند مانند قوم لوط که در شب ایشانرا مستاصل ساختیم بیاتا مصدر است
در موضع حال یعنی مابتین یعنی در حالتی که مرقوم کردیم او هم قائلون عطف است بر بیاتا ای نائمین نصف النهار
یعنی در حالتی که ایشان خفته بودند در نیم روز چون قوم شعیب عزم خذف او حالیه دلیعهم قائلون بجهة اجتماعه
و صرف عطف است چه واو حالیه واو عطف نیست که از برای وصل استعمال شده فما کان دعوهم پس نبود خواندن
ایشان و بالجمله دعوی مکروه از صحت دین خود اذ جاءهم وقتی که آمد ایشان بأسنا بلاء و عذاب ما الا ان
قالوا مگر انکه بر سبیل مداومت گفتند انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود بتکذیب رسل کردیم
یعنی اعتراف کردند بظلم خود بجهة فطنة ایشان از انکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و مال
انکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف متقارن نگردید بس آیه دال ست بر انکه در وقت نزول عذاب توبه مستغفار
سودمند نباشد و بعد از انذار کفار فریش از عقوبت دنیویه تهدید ایشان می فرماید از عقوبت اخرویه علیه
فلنسئلن الذین ارسل الیهم پس هر آینه پرسیم امتانرا که فرستاده شدند بسوی ایشان پیغمبران
و لنسئلن المرسلین و هر آینه پرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ
احکام گفته اند که امم را از قبول دادن بانبیا پرسند و مرسلان را از مهربانی بر امم در تبلیغ او رده که سوال
اول از مبتلایان ست و دوم از ابلاغ و یا اول سوال توبیخ ست و دوم از انکه امت چه عمل کرده اند بانبیا
بایشان آمد یا اول سوال توبیخ ست و دوم سوال شهادت بر حق و جزای حق تعالی ظالم ست بجمیع
جملیات تبلیغ خاصه آن ان بات که خلایق بانبیا حق تعالی ارسال مرسل کرده و ایشانرا بعلت

یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیه فرستاد و اذا فعلوا الخ چون بکنند کفار و مشرکان
فاحشه فعل قبیح را چون کشف عورت در طواف واضح آنست که مراد مطلق فواحش است از کشف
عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قالوا گویند از روی تقلید که وجدنا علیها آباءنا ما هم بر این عمل
زشت آباء خود را و الله امرنا بها و خدا فرموده است ما را بها یعنی فاحشه التفات احتجاج آورده اند
بان امر قبیح بدو چیز یکی تقلید اما دوم افترا بر خدا و حق تعالی از ذکر احتجاج اول ایشان اعراض نموده بجهت
فساد آن ردنانی مفرماید که قل بگو ای محمد ان الله بدرستی که خدا تعالی لا یامر بالفحشاء نمی فرماید
برشتی و نابسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر ان جاری شده که مرتکب مکارم خصال و محاسن افعال
و گویند وجدنا علیه آباءنا و الله امرنا بها جواب سوال مقدر باز گوید که ما فعلتم قالوا وجدنا
علیه آباءنا فقیل و من این اخذ آباءکم قالوا الله امرنا بها و قوله ان الله لا یامر بالفحشاء جواب ست از
احتجاج اینان و چون بیان فرموده که حق تعالی امر نمیکند بفحشای که اسمیت جامع جمیع قبایح و سیات
و در ضمن آن بیان چیزهای کند نمایند که بان امر فرموده میگویند که اتقولون ایا میگویید علی الله بر خدا
ما لا تعلمون چیزی که نمیدانید قل بگو ای محمد کفار قریش را امر ربی فرموده است امر بکار و پروردگار
من بالقسط بعدل و راستی که وسط ست از جهات ثلاث از طرفی افراط و تفریط و چون از بنده طاعت
خواست مدان امر کرد و معاصی را که بود از ان نهی فرمود پس امر او دلیل ست بر ارادهٔ طاعات
و نهی وی دلیل بر کراهت معاصی و بعد از ان فرموده و اقیموا وجوهکم و راست کردانید روی
خود را بقبله عند کل مسجد نزد هر مکان مسجود مراد از مسجد نماز ست یعنی در هر جا که وقت نماز در آید
رو بقبله کرده بنماز مشغول شوید بدرستی که بعضی معنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا
نماز بگذارید و نگویید که ما نماز جز در مسجد خود نکنیم و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید مخیرید بهر مسجد
که خواهید توجه نمائید در کنز العرفان آورده که در کریمه اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین
امر ست بتوجه در نماز در هر مسجدی که اتفاق افتد مراد بصلوة عام از صلوة مندوبه و مفروضه ست و از
جملهٔ آن نماز تحیت ست و اقامت وجه کنایه از نماز ست و بعد از ان امر فرموده بدعا نزد هر سجده و
در این حدیث در دعا در مساجد (ورد) که آن مجلب اجابت ست و گفته و بخوانید خدا را
مخلصین له الدین در حالتی که پاک گردانند کان بسوی او از شرک و ریا که لله الدین برای خدا طاعت را یعنی او را مخصوص
گردانند بعبادت و غیر او را در ان شریک نکنند چنانچه بسوی او ست مصیر و بازگشت شما نزد او کما
تمال کما بدأکم تعودون همچنانکه افرید شما را در ابتدا عود خواهید کرد بسوی او بازگشت شما را جزا دهد شما را بر

[illegible] از خاک آفریده باز بخاک خود خواهد کرد چنانکه شما را عریان و برهنه آفرید در معاد نیز
چنین خواهد گشت فرقا هدی گروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب توفیق عطا فرمود تا ایشان
بوسیله آن اشیا را بیان کردند فریقا ضلالة گروهی دیگر که از روی عناد و جحود نظر در دلایل نادیده انگاشتند و
تامل فکر در آن ننمودند حق علیهم الضلالة سزاوار شدند بایشان گمراهی انتصاب فریقا نامی
بفعلیست که بعد آن مضمر آن ست ای عدل فریقا انهم بدستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا
گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود یعنی فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای این
تعلیل ضلال ایشان ست یا تحقق ضلالت شان و یحسبون انهم وگمان برند اینکه ایشان مهتدون
راه یافتگان اند و چون او میخواهد در ابتدا قدوم خود بر عبادا از لباس و زینت خود در عقب آن امر
میفرماید ایشان را یا خذ زینت و میفرماید که یا بنی آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید
جامهای خود را راسته بید عند کل مسجد نزد هر مسجدی اگنه مفسران برانند اجماعی از منه کان عرب
از ذکور و اناث بر نهنه طواف کردندی و بران تجرد به تبه ی از ذنوب تفاخر نمودندی و نبی عامر در ایام
احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده باندک از طعام قناعت کرده و این را طاعت و تعظیم بعبد الستة
و هو مناتی گفتندی که ما نه او از نرم بان پس اولی آنست که ما نه بان طریقه سلوک نمائیم حق تعالی ایشان را از این
تحذیر فرموده و گفته اند که زینت بزبان اهل علم عبارت ست از نماز و بزبان اهل تکلف حضور دل ست در
برای عرض و نیاز و از امام باقر علیه السلام روایت ست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه ست که در روز جمعه و عید پوشند
برای رفتن بمصلی و مساجد جامه روایت ست که از ابی علی علیه السلام چون نماز گذاردی بهترین
جامه پوشیدی از وی سوال کردند سبب این چیست فرمود که ان الله جمیل و یحب الجمال مروی ست
که امام زین العابدین عم جامه در صیف می پوشید قیمت آن پانصد دینار نقره بود و امام حسین عم در
هر زمستان جامه خز در بر داشت و صادق عم پنبه می پوشید و بعد از بیان لباس در باب اکل و شرب
میفرماید و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت وحش و پرندگان از ماکولات اکل نمائید و اشربوا و
بیاشامید یعنی شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بچیزی حلال باو فراط طعام و سیر
و پر خوردن انه ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی
آنها که زیاده بر سیری بخورند از عبد الله عباس منقول ست کلما شئت و اشرب ما شئت بخورید هر چه خواهید
و بپوشید
ما دامیکه در خوردن آن اسراف نبود و بپوشید آن لباس تکبر و اسراف باشد و اگر نه زنان گوید احدی را
جائز نیست اسراف کنید اسراف نبود و گر دزدی در معصیت خرج کنید اسراف بود و اگر بدانند که مراد

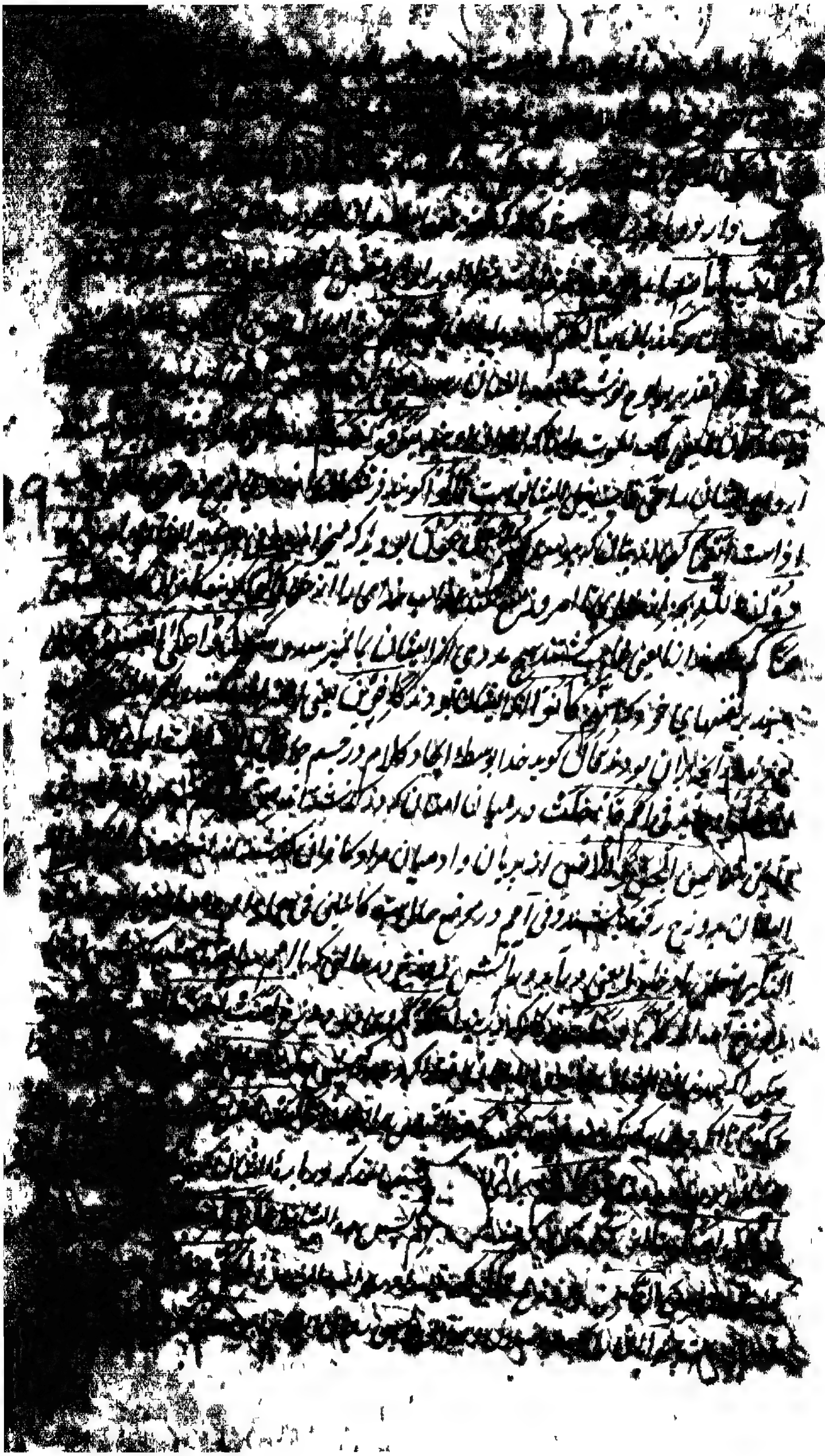

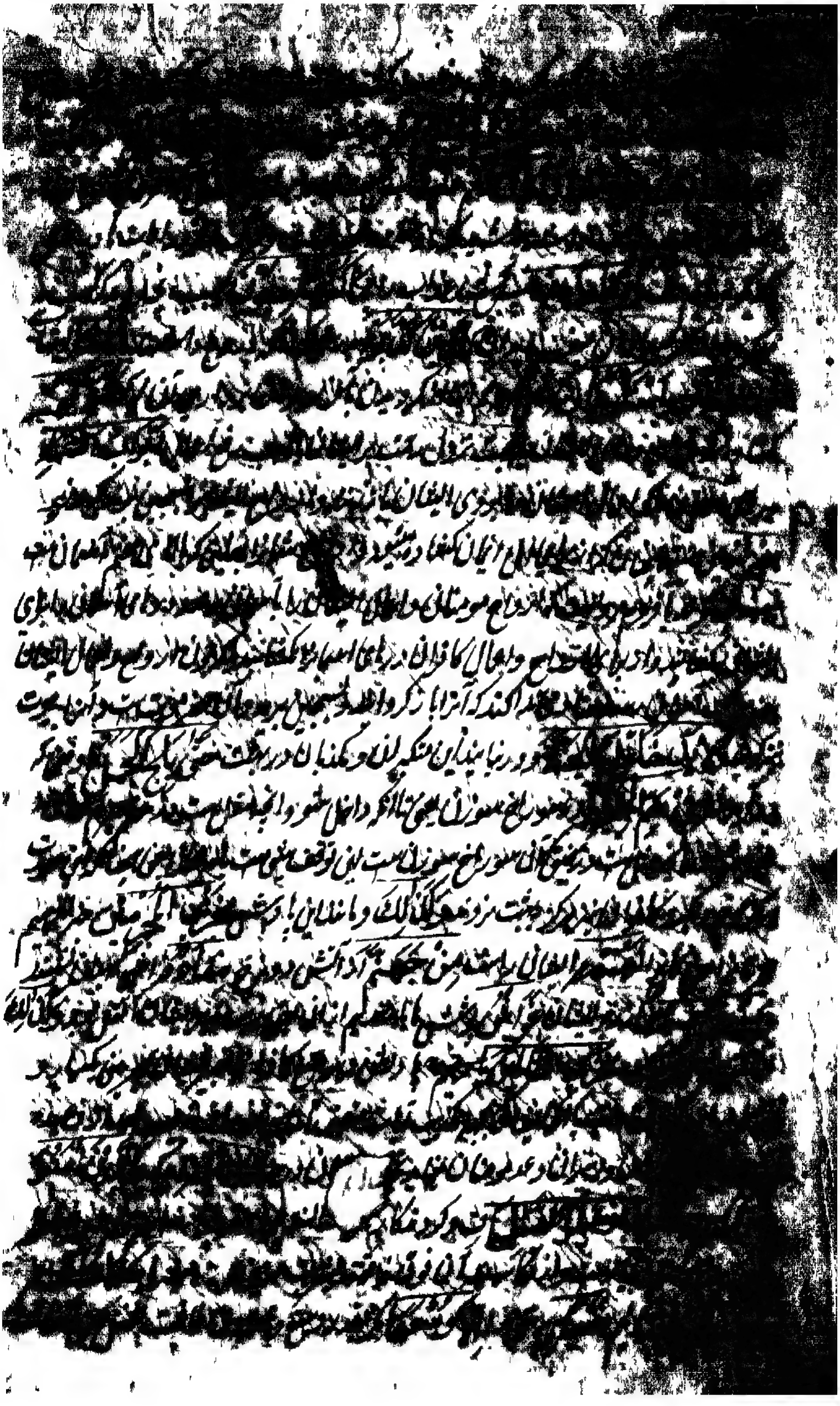

برای کروهی که ایمان آورده اند ملخص معنی آنست که مرشد الیشان ست بحق و فتح الیشان از ضلالت بلزام حجت
و تخصیص اهل ایمان بانکه هدایت و رحمت ست نسبت بجمیع مخلوقات بجهت انتفاع اهل ایمان ست بآن و عدم انتفاع
غیر شان هل ینظرون الا انتظار می برند استفهام برای انکار ست یعنی منتظر نیستند الا تاویله که عاقبت
کتاب و انچه راجع بشود بآن از وعد و وعید یعنی ایمان نمی آرند تا برای الیشان وعد و وعید ایشان نیاید یوم یاتی
روز که بیاید تاویله عاقبت و سر انجام کتاب یعنی ظاهر شود اثار وعد و وعید و آن روز قیامت ست یقول
الذین کو ندانا که فسوه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق
پیغمبر ایشان را ظاهر شود بر کاه ایشان که بقرآن نکرویده اند که قد جاءت رسل ربنا بدستی که آمده
اند پیغامبران پروردگار ما بالحق براستی و درستی و بانکه ذب الیشان کردیم و وقوع این روزکار را باور
نداشتیم فهل لنا من شفعاء پس ایا باشند ما را درخواست کنندکان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما امروز
او نرد پروردگار ما او نرد پیغامبران ما او نرد فرشتکان او نرد پیغامبر ما او نرد خدای ما او نرد

مکن دل را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف جهان طیران نماید پس از حصول اذن رب جلیل حضرت
جبرئیل چند سال پرید تا آنکه ضعیف و سست گشت از حق تعالی قوت طلبید او تعالی قوت پرهای او را مضاعف ساخت
و بیشتر از اول پرید این نوبت نیز ضعیف شد باز حق تعالی او را قوت داد چند نوبت این صورت واقع شد چون
از پریدن ملالت یافت گفت بار خدایا بیشتر راه طی کردم یا آنکه اکثر از آن مانده از جانب الهی ندا آمد که ای
جبرئیل از چندین هزار سال که می پری هنوز یک قایمه از قوایم عرش طی نکرده جبرئیل گفت سبحان الله لا یعلم کیفیت
خلقه الا هو یغشی اللیل درمیکند خدای شب تاریک را النهار مر روز روشن یعنی پوشد میگرداند
روشنائی روز بتاریکی شب و عکس این را لفت التفا باحد الضدین ست للعلم بوده در موضع دیگر ذکر کرده و فرمود
و هو قوله تعالی یکور اللیل علی النهار و علی اللیل یطلبه حثیث روز را یعنی از پی او می آید حثیثا حالتی که
شتاب کنند ست مانند طالب شتابنده بر دو به سرعت و حثیث فعیل ست ماخوذ از حث این صفت مصدر محذوف ست
و یا حال ست از فاعل یعنی حاثا یا از مفعول یعنی محثوثا همچنانکه روز طالب شتابنده ست به طالب روز ست و به سرعت
و عدم ذکر این جهت التفا باحد الضدین ست و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب و ماه را و النجوم و ستارگان را
مسخرات در حالتی که رام شده گانند بامر او بفرمان او یعنی مطیع فرمان او شدند مجاری خود شده بوضع آن و خلق
ایشان بجهت منافع عباد ست الا له الخلق بدانید که خدا یراست آفریدن جمیع معلومات او و الامر و مر او راست فرمان
نافذ که مفروض بمصلحت باشد چه موجد همه چیز و متصرف در جمیع امور او ست تبارک الله بزرگ ست خدای
بوحدانیت در الوهیت و فردانیت و ربوبیت مر ذات کاملی را که پروردگار و آفریدگار همه عالمیان بعد از بن امر کرد
ایشان را به پرستش خود بر وجه تذلل و اخلاص بقوله ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یعنی بپرستش او نامید
تضرعا بر وجه تضرع و زاری و خفیة و از روی پوشیدگی و نهانی چه این مصدر اند در موضع حال ای متضرعین
و مخفین یعنی در حالتی که تضرع کنندگان و پنهان نمایندگان باشید انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین نمی دوست
نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی انها نمی دعای بد کنند در حق مستحق یا در دعا زیاده کنند که بر یا امید نشود
و یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج علما از حضرت رسالت مرتبه
مردود است تا زود باشد که قومی پیدا شود که در دعا اعتدا کنند و زیاده از فوق مرتبه خود طلبند همین کافیست
که شنوده در دعا گوید که بار خدایا انچه مرایان نزدیک گرداند [illegible] ما رو گردار عطاکن بعد از ان آیه را تلاوت
فرمود که ان الله لا یحب المعتدین و گوید که تضرع بمعنی دعا ست یعنی استکانی
بخوانید و لا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر و ظلم و سایر معاصی بعد اصلاحها
بعد صلاح آن از بعثت انبیا و وضع احکام شرعی و ایمان و عدل و نهی ای شما بنا بر اول فاعل اصلاح

اوست مجازست مروی است که ان الارض فاسئلوه فاصلح الاصنام وادعوه وگویند خدایا بترسیم خوفا در حالتی که ترسندگان از شنیدن
از عذاب او جهت تصور اعمال شما و طمعا و طمع دارندگان در اجابت او بتفضل و احسان او این هر دو در
موضع حال ای خائفین طامعین علما در این مقام چند وجه گفته اند یکی خوف از عقاب و طمع در ثواب دوم اجابت خوف
از رد و طمع اجابت با دیگر خوف از عدل و طمع در فضل چهارم خوف از میزان و طمع در جنان ان مرحمت الله
بدرستی که رحمت خدای توفیق من المحسنین نزدیک است بنیکوکاران و الیقان یا محسن العمل از چون عابدان و
یا محسن الامل چون تائبان امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو بنیاهی ندارند در عقب آن نیز اظهار قدرت
و ربوبیت خود نموده میفرماید که و هو الذی و اوست انکه یرسل الریاح می فرستد بادهای چهارگانه را بشرا
در حالتی که مژده دهنده اند پیش یدی رحمته همچنان پیش نزول رحمت او یعنی باران او و استعمال رحمت بمعنی مطر در کلام
متابع هست در خبر است که رسول مقبول چون از بیخت برآمدی اندیشناک و خائف گشتی و چون رزان باران
ایمن و مطمئن شدی فرمودی یا عائشة الرحمة پس حاصل که حق تعالی میفرماید که بادهای فرده دهنده باران می
فرستم حتی اذا اقلت تا چون بردارند این بادها سحابا ثقالا ابرهائی را که گران بارند باران استغاث
اطلال از قلت هست حمله و حامل شیء استقلال آن میکند و بقوت جسم خود ثقل را اندک و خفیف میداند و
چون سحاب بمعنی سحاب هست از این جهت صفت او جمع و اقع شده سقناه برانیم ما او را بسوی بلدی میتی
بی حیاتی یعنی زمین مرده و بلد را بلفظ مذکر یاد کرده فانزلنا پس فرود آوردیم بلد آلماء آب را برای زمین
فاخرجنا پس بیرون آوردیم بران آب یا باران بکل من کل نوع سبب هست بجهت یعنی اخراج کنیم در بلد و با بیرون
آریم بسبب آب ما. فی حال آلثمرات از انواع میوه ها اشارتست باجناس بلد میت یا باخراج ثمرات
یعنی همچنین که زنده میکنیم زمین مرده را بنبات زنده میکنیم یا میوه های از ان بیرون می آریم نخرج الموتی
چنین زنده میکنیم مردگان را یعنی اخراج موتی کنیم از قبور و انها را زنده گردانیم بروز نفوس بمواد ابدان آن
لعلکم تذکرون تا باشد که شما در یابید و بدانید که همه کس قادر باشد باحیای آرائی و اخراج ثمرات
قادر باشد بر احیای اموات چه میان این دو اخراج فرقیست زیرا که مهلت از ان اعاده نفی ست پس چنانکه
متعذر یا متعذر نیست بر او همچنان که زمان مرده نباتات زنده کند بر او متعذر نیست که مرده از گور زنده گرداند
بعد از ان حال زمین را بیان میکند و ان باران بر ان بقوله البلد الطیب و زمین پاکیزه و
پاکیزه و بیماری نیست در زراعت یا سبخ نباتش بیرون نیاید در معنی او یا ذن ربه بفرمان خدای
و مشیت او و یا بتیسیر او کنایت از نبات و حسن آن و عبارت نفی آن زیرا که انتفاع آن نفی شود و در
مقابل قوله و الذی خبث و آن زمینی که ناپاکست و شور و مغاک کانچه بیرون نیاید او را الا

داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی نخواه مانیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای
هر که بمجاب جابت برساند دیگر انرا متابعت او باید کرد پس بدین صورت قرار داد مردم دیگر بیرون رفتند
و بهر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر اجابت بظهور نرسید پس خجالت زده و شرمسار شده یکی از
اشراف قبیله نمود اشاره بسنگی کرد که در صحرا افتاده بود گفت ای صالح اندای سنگ بزای ما ناقه
سه اوری مقدار شنه بغنی بزرگ شکم و بچه موی باشد چون بیرون آید در الحال بچه از و متولد شود
صالح گفت اگر بدین معاهده کردند صالح برخاست و دو رکعت نماز گزارد و از خدای خود این استدعا فرمود
در الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه آنچنان که وصف کرده بودند از آن بیرون آمد بدان طریق که مدعای قوم
بود در الحال بچه اسکم و متولد شد و ناقه از در آن بنالید و در آمد شتر بچه پستان خود را مسائل
بچه داد در این حال در الحال ایمان آورد و دو تن از اشراف دست انکار از آستین سنگبار بیرون آورده
ایمان نیاوردند و الفضل ما شهدت به الاعداء در میان دعوی ان قوم می چرید و آب چشمه را بطریق غب می آشامیدند
و مقدار شصت و پنج روز صالح بعد از اظهار این معجزه گفت ای قوم فلحا و تکم بدرستی که آمد شما بینه از
معجزه ربکم از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه
ناقة الله لکم آیة این شتر خداست و شما را در حالتی که بر پشت اوست بر عهده می من آیه منصوبه بر حال و عامل
در او معنی اشارت است و اضافت ناقه بجلاله بر اضافت سائر مخلوقات از نزد خارجات ان آمدن بدون واسطه و اسباب
معهود فذروها پس بگذارید ناقه را تاکل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای یعنی
گیاه یا خورد و شما در خوردن او هیچ رنجی و نقصانی نرسد و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی
بچه بدن فیاخذکم پس فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک و نهی از مس مقدمه
اسباب است بسوء که جامع انواع اذی است بجهت مبالغه در امر و از اخت عدر و استحقاق عذاب بواسطه
ضرر ناشی باقامت البینات است بر کونه بمعجزه و عنر نافره دلیل عنوانیت ان است در کونه پس بعد از وقوع
مکنه بر ان لفوله و اذکروا اذ جعلکم چون کردانید شما را خلفاء جای نشینان
در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم فی الارض جای داد شما را در زمین تتخذون
من سهولها فی الیوم در نهادهای نرم تنزلون ای برای تابستان یا از موضع نرم آن آلات
عمارت مصور فرا میکنید چون خشت کل و آجر تنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوه تا یعنی می سازید
در سنگ بیوتا خانها برای زمستان این مفعول تنحتون است بر تضمین تتخذون شرعی تواند بود که جا آماده
فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدا را و لا تعثوا و تباه مکنید در زمین و فوت کنید کوه ها و تغیران و تفسدوا
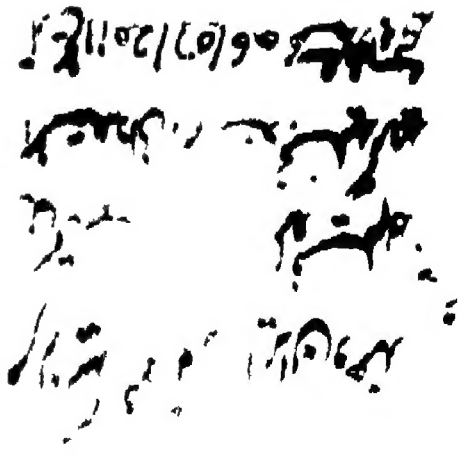
وبناهی تویند فی الامر لیس در زمین حجر صفصل ۲ در حالتی که قصد فساد کنند کاندیشان از جواب صالح
علی نبینا وعلیه السلام اعراض کردند و معترض مومنان میشدند کما قال الله تعالی قال الملأ الذین
از بزرگان و اشراف الذین استکبروا انانکه تکبر و سرکشی نمودند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا
مر انانرا که ایشان را ضعیف و عاجز می شمردند لمن آمن منهم مر کسی را که گرویده بودند از آن قوم این بدل
الذین استضعفوا ست بدل کل من کل اگر راجع بقوم باشد و یا بدل بعض من کل اگر راجع بالذین باشد حاصل که مومنانرا گفتند
اتعلمون ایا شما میدانید ان صالحا مرسل انا صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود
این بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بما ارسل به بدرستی که ما بدان چیزی که صالح بدان
فرستاده شده است از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مومنون گرویدگانیم عدول اهل ضلال از جواب
بغیر این قول بجهة سنیه بود برای اظهار انست که عاقلی در ان شک نتواند کرد و به کسی مخفی نتواند بود
قال الذین استکبروا گفتند انانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و بپیغمبر او انا بالذی آمنتم
به البته بآنچیزی که شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم و منکرانیم این کلام بر سبیل مقابلت و وضع امنتم به در موضع
ارسل بجهة رد آن حدیث که مومنان از اسلام مبدا تنمند فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را و الرجوع
عما فرقه این سالف بود اما جوابهه باو راضی بودند از این جهت ایمان عقر همه ایشان اد و عتوا از همه بقی کردند
عن امر ربهم از امتثال فرمان برداری امر پروردگار خود و قالوا و گفتند یا صالح ائتنا
ای صالح بیار آن چیزی را بما تعدنا بآنچه وعده میدهی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر
هستی از فرستادگان بر استی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از وقوع صیحه
عظیمه یعنی فریادی یا هیبتی و عظمتی بجهة آن زمین بلرزه در آمد و مروست مراد بر جفه صیحه است زیرا که صیحه
آن بلرزید فاصبحوا پس بامداد کردند و باکشتند فی دارهم در سرای خود جاثمین بر جای خود مردگان فتولی
عنهم پس روی بگرداند صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و علامات عذاب پدید آمد و فارق وقت صالح یا قوم
ای گروه لقد ابلغتکم البته رسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار خود را که بآن مامور بود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون الناصحین ولیکن
دوست نمیدارید شما دهندگان نصیحت را که همان را مهربانی شما بآنان خوانند و از اتباع نفس
شیطان منع کنند پس بخشید ایشان عذاب را که بشمار و آورده بود بر صالح و هلاکت نمود بروایت کعب الاحبار و
غیره علی سبیل الاختصار بر این جمله که چون حق تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از بقیه ایشان در زمین خلیفه
ساخت من داد و در ایام عمر ایشان کرامت فرمود بحدی که هر شخصی که از ایشان که ه ارا بر وجه استحقا